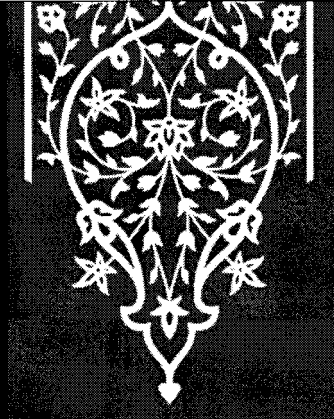
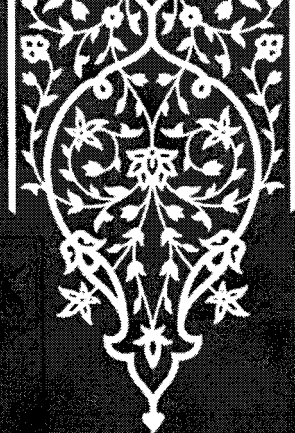






برخورد با بغات از منظر اسلام

سلاویه
پی پی



نام کتاب: برخورد با بغات از منظر اسلام

مؤلف: لیلا پایه

انتشارات: رزا

تعداد صفحه و قطع: ۱۴۴ صفحه / رقعی

شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

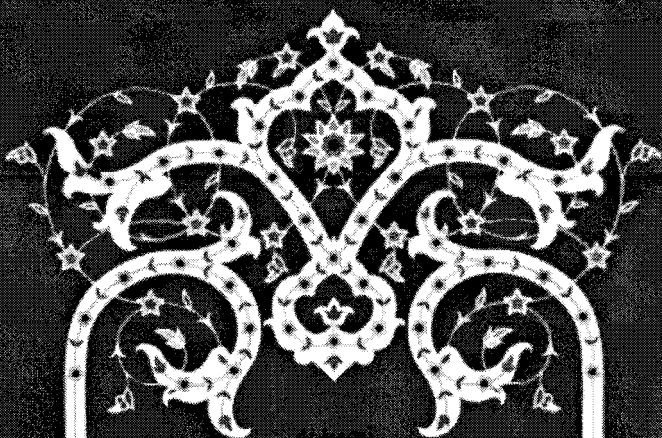
سال چاپ: اول - تابستان ۱۳۹۸

بهاء: ۲۵۰/۰۰۰ ریال

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۶۸۲۳-۴۲-۵

شماره تماس بخش: ۰۹۱۴۹۳۱۱۷۵۶-۰۲۱۴۴۰۱۵۶۰۸ (www.rozapub.ir)

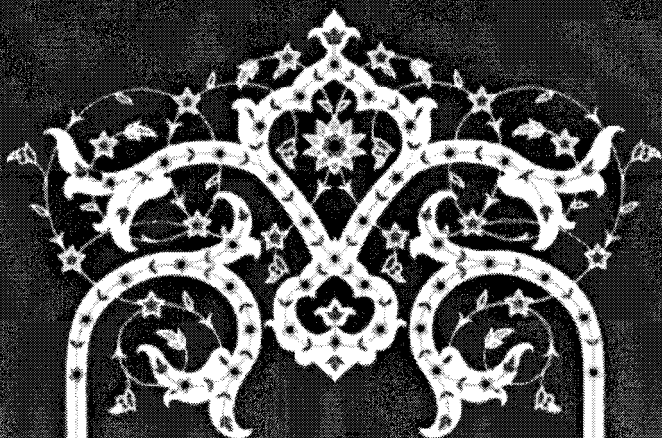
سرشناسه	:	پایه، لیلا، ۱۳۵۶-
عنوان و نام پدیدآور	:	برخورد با بغات از منظر اسلام / لیلا پایه.
مشخصات نشر	:	تهران: نشر رزا، ۱۳۹۸.
مشخصات ظاهری	:	۱۴۴ ص.
شابک	:	۹۷۸-۶۲۲-۶۸۲۳-۴۲-۵
وضعیت فهرست‌نویسی	:	فیبیا
موضوع	:	بغاه
موضوع	:	Boghat*
موضوع	:	حقوق جزا (فقه)
موضوع	:	Criminal law (Islamic law)
موضوع	:	محاربه (فقه)
موضوع	:	Muharibah (Islamic law)
موضوع	:	جرایم علیه امنیت عمومی (فقه)
موضوع	:	Muharibah (Islamic law)
رده‌بندی کنگره	:	۵/۱۹۶BP
رده‌بندی دیویی	:	۲۹۷/۳۷۷
شماره کتابشناسی ملی	:	۵۸۳۹۹۲۸



حمد و ستایش خدای متعال را که مقرب‌ترین فرشتگان او و
بہترین خلق او بر ذرات پاکش کنند.

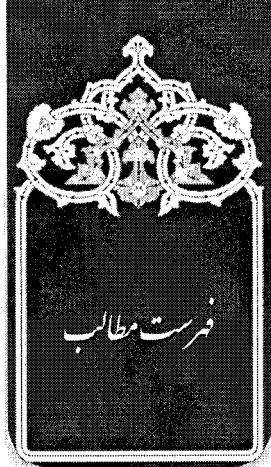
حمدی که حدش بی نہایت و حسابش بی شمار
و مقدارش نامتناہی و زمانش نامنقطع باشد.

حمدی کہ ما را بہ مقام طاعتش واصل گرداند
و موجب عفو و سبب رضا و وسیلہ مغفرت و آمرزش او گردد و
ما را راہنما بہ سوی بہشت او شود و آن حمد ما را بر طاعت و
بلندگیش مؤید بدارد و از معصیتش مانع گردد و بر ادای
حق ربوبیت و انجام وظایف عبودیت یاری کند.



تقدیر

شایسته است از استاد فرهیخته و فرزانه محقق
و پژوهشگر حجت الاسلام والمسلمین
جناب آقای عیاس نوری
که بدون راهنمایی‌های ایشان
تأمین این کتاب بسیار مشکل می‌نمود. تقدیر و تشکر نمایم،
از درگاه حضرت سبحان
برای ایشان دوام توفیقات، مزید عزت و سلامتی را
مسللت می‌نمایم.



پیش گفتار.....	۱۳
بخش اول: کلیات و مفاهیم.....	۱۵
فصل اول: کلیات.....	۱۷
تبیین موضوع.....	۱۷
فصل دوم: مفهوم شناسی.....	۱۹
گفتار اول: مفهوم بغی.....	۱۹
۱. مفهوم بغی در لغت.....	۱۹
الف) از حد تجاوز کردن.....	۲۰
ب) ظلم و ستم.....	۲۱
ج) حسد.....	۲۱
د) طلب کردن.....	۲۱
۲. مفهوم بغی در اصطلاح.....	۲۲
الف) مفهوم بغی در اصطلاح امامیه.....	۲۲
ب) مفهوم بغی در اصطلاح اهل تسنن.....	۲۴
گفتار دوم: مفهوم محاربه و تفاوت آن با بغی.....	۲۵
تفاوت بغی با محاربه.....	۲۵

گفتار سوم: فقه امامیه	۲۶
گفتار چهارم: مذاهب اربعه	۲۷
گفتار پنجم: امام عادل	۲۸
فصل سوم: مصادیق بغات	۳۱
گفتار اول: مصادیق بغات نزد شیعه	۳۱
جنگ امام علی علیه السلام با ناکثین و قاسطین و مارقین	۳۱
گفتار دوم: مصادیق بغات نزد اهل سنت	۳۴
۱. قیام امام حسین علیه السلام	۳۴
۲. قیام مختار ثقفی	۳۶
۳. قیام زید بن علی بن حسین علیه السلام	۳۸
گفتار سوم: مقایسه مبنای شیعه و سنی در تعیین مصادیق بغات	۴۰
فصل چهارم: حکم بغات از جهت اسلام و کفر در بین فریقین	۴۳
گفتار اول: حکم بغات از جهت اسلام و کفر در فقه امامیه	۴۳
گفتار دوم: حکم بغات از جهت اسلام و کفر در فقه اهل سنت	۴۶
فصل پنجم: شرایط تحقق جرم بغی	۴۷
۱. مسلمان بودن بغات	۴۷
۲. خروج بر ضد حاکم اسلامی باشد نه حکومت اسلامی	۴۸
۳. عادل بودن امام	۴۸
۴. خروج دسته جمعی و گروهی	۴۹
۵. توانمندی ایجاد اختلال در جامعه اسلامی	۵۱
۶. داشتن رهبر و حاکم	۵۱
۷. خروج از روی شبهه و تاویل	۵۲
بخش دوم: بررسی ادله قابل استناد برای برخورد با اهل بغی	۵۳
فصل اول: آیات	۵۵
گفتار اول: آیه قتال با اهل بغی	۵۵

۵۵.....	۱. استدلال به آیه در فقه شیعه
۵۶.....	نقد و بررسی استدلال به آیه شریفه
۵۶.....	یک) کاوشی در شأن نزول آیه
۵۷.....	دو) اشکالات استدلال به آیه
۶۱.....	سه) بررسی نکته‌های مستفاد از آیه
۶۲.....	۲. استدلال به آیه در فقه اهل سنت
۶۵.....	گفتار دوم: آیات جهاد و نهی از منکر.....
۶۵.....	۱. آیه قتال با ناکثین.....
۶۵.....	یک) تقریب استدلال به آیه در فقه امامیه.....
۶۸.....	دو) تقریب استدلال به آیه در فقه اهل سنت.....
۶۸.....	۲. آیه «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ».....
۶۸.....	یک) تقریب استدلال به آیه در فقه امامیه.....
۷۰.....	دو) تقریب استدلال به آیه در فقه اهل سنت.....
۷۱.....	۳. آیات نهی از منکر.....
۷۳.....	فصل دوم: روایات دال بر جواز یا وجوب قتال با اهل بغی.....
۷۳.....	گفتار اول: روایات امامیه.....
۸۲.....	گفتار دوم: روایات اهل سنت.....
۸۷.....	فصل سوم: سیره (معصومین و مشرعه، عقلاء).....
۸۷.....	الف) رفتار پیامبر در ماجرای مسجد ضرار.....
۸۹.....	تقریب استدلال به سیره پیامبر ﷺ.....
۸۹.....	ب) سیره امیرالمؤمنین علیه السلام.....
۸۹.....	۱. برخورد امیرالمؤمنین با اهل جمل.....
۹۱.....	۲. برخورد امیرالمؤمنین علیه السلام با اهل شام.....
۹۱.....	۳. برخورد امیرالمؤمنین با خوارج.....
۹۳.....	تقریب استدلال به سیره امام علی علیه السلام.....
۹۵.....	فصل چهارم: اجماع.....

۹۷.....	فصل پنجم: قیاس اولویت
۹۸.....	ارزیابی دلیل قیاس اولویت
۹۹.....	بخش سوم: بررسی احکام مرتبط به اهل بغی
۱۰۱.....	فصل اول: احکام برخورد با بغات قبل از شورش
۱۰۱.....	گفتار اول: دیدگاه فقه شیعه درباره احکام بغات قبل از شورش
۱۰۲.....	الف) حصول دفع شرّ بغات با ارشاد آنان
۱۰۳.....	ب) استدلال به آیه قتال با اهل بغی
۱۰۴.....	ج) سیره امیرالمؤمنین (علیه السلام)
۱۰۵.....	د) آیه و روایات ناهی از قتال با مسلمان
۱۰۷.....	گفتار دوم: دیدگاه فقهای عامه درباره احکام بغات قبل از شورش
۱۰۹.....	فصل دوم: احکام برخورد با بغات بعد از شورش
۱۱۰.....	۱. آیه قتال با باغیان
۱۱۱.....	۲. سیره امیرالمؤمنین (علیه السلام)
۱۱۲.....	گفتار اول: سرنوشت جنازه‌های باغیان پس از نبرد
۱۱۴.....	گفتار دوم: سرنوشت اموال آنان
۱۱۸.....	گفتار سوم: سرنوشت اسرا و زنان و کودکان باغیان
۱۱۸.....	الف) دیدگاه فقه امامیه
۱۲۳.....	ب) دیدگاه فقهای عامه
۱۲۵.....	گفتار چهارم: احکام مرتبط با توبه بغات در مراحل مختلف آشوب
۱۲۵.....	الف) توبه قبل از جنگ
۱۲۶.....	ب) در حین جنگ
۱۲۷.....	ج) بعد از جنگ
۱۲۸.....	گفتار پنجم: وظیفه مسلمانان در قبال اهل بغی
۱۳۱.....	نتیجه‌گیری
۱۳۵.....	منابع



شورش بر علیه حاکم اسلامی یکی از فتنه‌هایی است که حکومت‌های اسلامی را تهدید می‌کند. فقه‌مقارن کسی را که بر علیه حاکم اسلامی قیام کند باغی می‌داند. فقهای امامیه بر خلاف فقهای عامه معتقدند حاکم باید عادل باشد. به دلیل همین تعریف متفاوت از بغات، مصادیق بغات نیز نزد فریقین متفاوت است. شرایط تحقق جرم باغی بر اساس فقه امامیه و عامه در بیشتر موارد یکسان است.

عمده ادله‌ای که برای احکام و وجوب قتال با باغیان ذکر شده نص صریح قرآن آیه ۹ سوره حجرات و سیره امام علی علیه السلام می‌باشد. در این نوشتار سعی شده است چه در اصل بحث وجوب قتال با باغیان و چه در فروعات آن، به طور تفصیلی به ادله فریقین پرداخته شود و در حد حوصله این نوشتار ادله مورد نقد و بررسی نیز قرار گرفته است. و نیز احکام مرتبط با اهل بغی در مراحل مختلف شورش از دیدگاه فقهای شیعه و اهل سنت، سرنوشت باغیان

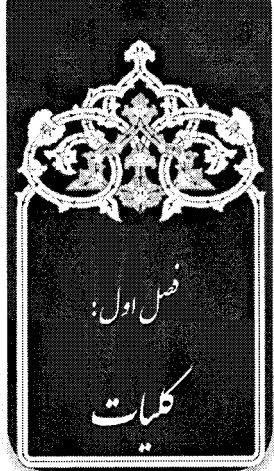


و احکام مربوط به توبه آنان و وظایف مسلمانان در برخورد با آنها همراه با ادله، مورد تحقیق و پژوهش قرار گرفته است. روش پژوهش به صورت کتابخانه‌ای بوده همراه با مراجعه به سایت‌های مدرسه فقهات و کتابخانه دیجیتال نور و نیز از نرم افزارهای مرتبط استفاده شده است.

از امتیازات این کتاب نگاه دقیق به ادله امامیه و نگاه تفصیلی به ادله اهل سنت و بررسی و پاسخ به آنها می‌باشد.



کلیات و مفاهیم



تبیین موضوع

یکی از تهدیدهایی که حکومت‌های اسلامی را تا مرز سقوط ممکن است پیش برد فتنه‌ها و شورش‌هایی است که از طرف مخالفان، ضد حکومت‌ها شکل می‌گیرد و گاه امنیت و آسایش جوامع اسلامی را به مخاطره می‌اندازد. ازین رویکی از دغدغه‌های مهم حکومت‌های اسلامی دانستن نوع برخورد با این فتنه‌ها و شورش‌ها است که شارع مقدس چه موضع‌گیری از طرف حکومت نسبت به مخالفان خود که علیه حکومت دست به شورش و فتنه زده‌اند را امضاء می‌کند.

تحقق این نیاز اساسی، نیازمند تحقیقی گسترده در قرآن کریم، روایات فریقین، اجماع و ادله عقلیه‌ای است که شیعه و سنی در این زمینه بدان تمسک کرده‌اند.

در این کتاب بعد از توضیح مفاهیمی چون بغی، فتنه، فساد در منابع فقهی موجود به بررسی احکام و فروعاتی، مثل احکام مرتبط با جهاد و امر به



معروف و نهی از منکر که به این مسأله مرتبط است، می‌پردازیم تا نشان دهیم از گفته فقهاء چه برمی‌آید و در این مسأله چه باید گفت؟

بخاطر وجود برداشت‌های متفاوت از دین و سلطنت طلبی برخی افراد و گروه‌ها و عوامل خارج از جامعه اسلامی، جنبش‌ها و تحرکاتی در جهت تضعیف حکومت شکل می‌گیرد که حکومت را با چالش‌های اساسی روبرو می‌کند. این چالش‌ها گاهی به حدی خطرناک می‌شوند که در صورت سهل‌انگاری منجر به سقوط حکومت و برچیده شدن سایه آرامش از جامعه می‌شود. لذا شناخت چگونگی برخورد با اینگونه تحرکات و فتنه‌ها از زمان صدر اسلام ضرورت داشته و این ضرورت در زمان ما که از نعمت حکومتی شیعی برخوردار هستیم و دشمنان داخلی و خارجی از هر سود در صدد به زانو در آوردن این حکومت هستند بیشتر و بیشتر خودنمایی می‌کند.



گفتار اول: مفهوم بغی

۱. مفهوم بغی در لغت

مفردات، بغی را طلب تجاوز از حدّ اعتدال معنا کرده است، خواه این تجاوز تحقق خارجی پیدا کند یا نکند.^۱

صاحب معجم مقاییس اللغة برای ماده (ب-غ-ی) دو معنا ذکر می‌کند؛ یکی طلب و دیگری فعل است از جنس فساد. برای اولی مثال می‌زند به «بغیت الشئ أبغیه إذا طلبت» و برای دومی به «بغی الجرح، إذا ترامی إلی فساد»، «یبغی الإنسان علی آخر» و «بغی المطر، و هو شدّته و معظمه»، البته شدت باران به نحوی باشد که منجر به فساد شود.^۲

۱. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، مفردات ألفاظ القرآن، دارالشامیه، بیروت، اول، ۱۴۱۲ق، ص ۱۳۶.

۲. ابن فارس، احمد بن فارس، معجم مقاییس اللغة، مکتب الاعلام الاسلامی، قم، اول، ۱۴۰۴، ص ۲۷۱-۲۷۲.



فیومی در مصباح فقط معنای طلب را برای آن ذکر می‌کند، بدون اینکه آن را مقید به فساد یا تجاوز کند، هر چند در بیان موارد استعمال، فقط موارد مشتمل بر فساد را ذکر می‌کند.^۱

برای «بغی» معانی دیگری چون ظلم، تعدی، زنا نیز ذکر شده است^۲ که طبق معنای دوم صاحب مقایس و مفردات مشترک معنوی به شمار می‌روند و طبق نظر مصباح المنیر، مشترک لفظی یا معنای مجازی محسوب می‌شود.

در قرآن کریم نیز این واژه در معانی متعددی بکار رفته است که وجه مشترک همه آنها «تجاوز منفی از حد اعتدال» است. در ذیل به مواردی از این استعمالات اشاره می‌شود.

الف) از حد تجاوز کردن

۱. «يَا أُخْتُ هَارُونَ... مَا كَانَتْ أُمُّكَ بَغِيًّا»^۳، به حضرت مریم گفتند: ای خواهر هارون... مادرت زن بدکاره‌ای نبود، یعنی از حدود شرعی و عرفی خودش تجاوز نکرده بود و به فساد آلوده نشده بود.

۲. «وَلَمَّا كَبُغِيََا»^۴، و من بدکاره نبوده‌ام.

۳. «فَمَنْ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَلَا إِثْرَ عَلَيْهِ»^۵، کسی که مضطر شود، در صورتی که متجاوز و ستمگر نباشد بر او گناهی نیست.

۱. فیومی، احمد بن محمد، المصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر للرافعی، موسسه دارالهجره، قم، دوم، ۱۴۱۴، ج ۲، ص ۵۷.

۲. قرشی بنابی، علی اکبر، قاموس قرآن، دار الکتب الاسلامیه، تهران، ششم، ۱۳۷۱، ج ۱، ص ۲۰۷.

۳. قرآن کریم، ترجمه الهی قمشه ای، مریم، ۲۸.

۴. مریم، ۲۰.

۵. بقره، ۱۷۳.



۴. ﴿مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ * بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ﴾^۱، دو دریا را به هم درآمیخت تا به هم برخورد کنند. بین آن دو برزخی است که به هم تجاوز نکنند.

ب) ظلم و ستم

۱. ﴿وَلَوْ بَسَطَ اللَّهُ الرِّزْقَ لِعِبَادِهِ لَبَغَوْا فِي الْأَرْضِ﴾^۲، هرگاه خداوند روزی را برای بندگانش وسعت بخشد، در زمین طغیان و ستم می کنند.

۲. ﴿إِنَّ قَارُونَ كَانَ مِنْ قَوْمِ مُوسَى فَبَغَى عَلَيْهِمْ﴾^۳، همانا قارون، یکی از ثروتمندان) قوم موسی بود که بر آنها طریق ظلم و طغیان پیش گرفت.

البته در این آیه شریفه، واژه «بغی» با معنای «کبر و فخر فروشی» تناسب بیشتری دارد، ولی با این وجود «بغی» در همان معنای حقیقی خودش که متضمن نوعی فساد است استعمال گردیده است.

ج) حسد

﴿يَسْتَأْشِرُوا بِهِ أَنفُسَهُمْ أَن يَكْفُرُوا بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ بَغْيًا أَنْ يَرْزِلَ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ...﴾^۴، بد معامله ای با خود کردند که به نعمت قرآن که خداوند بر آنها نازل کرد کافر شدند از روی حسد که چرا خدا فضل خود را مخصوص بعضی از بندگان گرداند (که چرا پیامبری از غیر بنی اسرائیل برانگیخته)؟!^۵

د) طلب کردن

۱. ﴿أَفَغَيْرَ دِينِ اللَّهِ يَبْغُونَ﴾^۶، آیا آنها غیر از آیین خدا را می طلبند.

۱. رحمن، ۱۹ و ۲۰.

۲. شوری، ۲۷.

۳. قصص، ۷۶.

۴. بقره، ۹۰.

۵. آل عمران، ۸۳.



۲. «وَاتَّبِعْ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ»^۱، در آنچه خداوند به توداده سرای آخرت را بطلب.

۲. مفهوم بغی در اصطلاح

الف) مفهوم بغی در اصطلاح امامیه

فقه‌های بزرگ شیعه این بحث را در کتاب جهاد مطرح کرده‌اند و آن را به معنای خروج بر حاکم عادل دانسته‌اند. در ذیل به کلمات برخی فقه‌های برجسته درباره معنای اصطلاحی بغی اشاره می‌شود.

شیخ طوسی رحمته الله علیه در کتاب الاقتصاد الهادی إلى طریق الرشاد در تعریف باغی می‌گوید: «هرکس که بر امام عادل خروج کند و از جامعه مسلمانان جدا شود»^۲، و در نهایت می‌گوید: «هرکس که بر امام عادل خروج کند و بیعت شکنی کند و با احکام و قوانین او مخالفت کند باغی است»^۳ و در کتاب خلاف باغی را این‌گونه تعریف کرده است: «هرکس که بر امام عادل خروج کند و با او جنگ کند و از اینکه حق را به او بدهد امتناع کند»^۴.

مرحوم ابن ادریس^۵ و علامه^۶ نیز تعریفی مطابق تعریف نهایی شیخ طوسی رحمته الله علیه

۱. قصص، ۷۷.

۲. طوسی، محمد بن حسن، الاقتصاد الهادی إلى طریق الرشاد، مکتبه جامع چهل ستون، تهران، اول، ۱۴۰۰ ق، ص ۳۱۵ «الباغی هو کل من خرج علی امام عادل و شق عصاه».

۳. طوسی، محمد بن حسن، النهایة فی مجرد الفقه و الفتاوی؛ دار الکتاب العربی، بیروت، ص ۲۹۶ «کل من خرج علی امام عادل، و نکث بیعته، و خالفه فی أحکامه، فهو باغ».

۴. طوسی، محمد بن حسن، الخلاف، موسسه النشر الاسلامی، قم، ج ۵، ص ۳۳۵ «الباغی: من خرج علی امام عادل، و قاتله، و منع تسلیم الحق الیه».

۵. ابن ادریس، محمد بن احمد، السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی، موسسه النشر الاسلامی، قم، ۱۴۱۰ ق، ج ۲، ص ۱۵.

۶. حلی، حسن بن یوسف، تحریر الأحکام الشرعیة علی مذهب الإمامیه، موسسه امام صادق علیه السلام، قم، اول، ۱۴۲۰ ق، ج ۲، ص ۲۲۹.



ذکر کرده‌اند، از کلمات سایر فقها^۱ تعریفی مطابق تعریف کتاب خلاف و اقتصاد استفاده می‌شود؛ چراکه آنان هر چند به فراز اول تعریف خلاف و اقتصاد اکتفاء کرده‌اند و گفته‌اند: «باغی کسی است که برامام خروج کند»، ولی قید «جنگ کردن»، «امتناع از تسلیم حق» و «جدا شدن از جامعه مسلمانان» در کتاب خلاف و اقتصاد، توضیحی است و از خود خروج قابل استفاده است.

تعریف نه‌ایه شیخ رحمته‌الله اخص از تعریف مشهور فقهاست، بدین بیان که شامل کسانی که با امام بیعت نکرده‌اند نمی‌شود، در حالی که همان‌طور که صاحب جامع الشرائع تصریح کرده است،^۲ بر کسی که با امام بیعت نکرده است هم باغی صادق است.

اگر تعریف ابن ادریس مطابق نه‌ایه شیخ رحمته‌الله نبود به راحتی می‌شد بر تعریف «بغی» به «خروج برامام عادل» ادعای اجماع کرد؛ زیرا مرحوم شیخ و علامه در کتاب‌های دیگر خودشان تعریفی مطابق دیگر فقها دارند.

از تتبع در کلمات ابن ادریس می‌توان گفت که ایشان هم با مشهور فقها موافق است، هر چند عبارت ایشان حاکی از مفهومی اخص است؛ چراکه ایشان در ضمن بیان شرایط اهل بغی، اهل شام و اصحاب معاویه را جزو بغات به شمار می‌آورد،^۳ در حالی که بی‌شک معاویه و اصحابش با

۱. ابن حمزه، محمد بن علی، الوسيلة إلى نيل الفضيلة، مكتبة آيت الله العظمى المرعشي النجفي رحمته‌الله، قم، اول، ۱۴۰۸ق، ص ۲۰۵؛ حسن ابن ابیطالب، آبی، كشف الرموز فی شرح مختصر النافع؛ موسسه النشر الاسلامی، قم، اول، ۱۴۰۸، ج ۱، ص ۴۱۸؛ حلی، محقق، نجم الدین، جعفر بن حسن، «شرائع الإسلام فی مسائل الحلال والحرام» اسماعیلیان، قم، دوم، ۱۴۰۸ق، ج ۱، ص ۳۰۷ و حسن بن یوسف، حلی، «ایضاح الفوائد فی شرح مشکلات القواعد» اسماعیلیان، قم، اول، ۱۳۸۷، ج ۱، ص ۳۹۶.

۲. یحیی بن احمد، ابن سعید، الجامع للشرائع؛ موسسه سید الشهداء رحمته‌الله، قم، اول، ۱۴۰۵ق، ص ۲۴۱ «الباغی، من لم یدخل فیما لم یدخل فیہ المسلمون؛ من بیعة الإمام، أو نکث بیعته».

۳. السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی، ج ۲، ص ۱۶.



امیرالمؤمنین علیه السلام بیعت نکرده بودند. بنابراین همه فقها در اینکه باغی عبارت است از «کل من خرج علی امام عادل»، اتفاق نظر دارند.

ب) مفهوم بغی در اصطلاح اهل تسنن

بغی در نزد اهل سنت نیز به معنای شورش علیه امام و یا خروج از فرمان او می باشد که توسط گروهی از مخالفان که از قدرت و شوکت لازم برخوردارند صورت می گیرد. حنابله بغات را چنین تعریف کرده اند: گروهی از اهل حق که به دلیل اجتهاد جایز از حاکمیت امام خارج شده و هدفشان خلع امام است و دارای قدرت متمرکز می باشند.^۱

ابن قدامه می گوید:

«فقهای متأخر در تعریف بغات گفته اند که بغات همان خوارج هستند و آنان گروهی متمرکز هستند و معتقدند هر گناه کبیره و صغیره ای کفر است. آنان بر ضد امام عادل طغیان می کنند و با اعتقاد خود جنگ و خونریزی و تصرف اموال را حلال می دانند»، ایشان این قول را منتسب به ابی حنفیه و شافعی و مشهور فقها و اهل حدیث می داند.^۲

و مالکی ها در تعریف بغات گفته اند: «گروهی از مسلمانان هستند که به منظور اینکه حقی را که بر آنان واجب است ندهند یا به منظور این که امام را خلع کنند با او یا نایش مخالفت می کنند».^۳

۱. الجماعی المقدسی، أبو محمد موفق الدین عبد الله بن أحمد بن محمد بن قدامة، المغنی، مکتبة القاهرة، ۱۳۸۸ق، ج ۱۰، ص ۵۲.

۲. المغنی، ج ۱۰، ص ۴۹.

۳. أحمد بن حمزه، شمس الدین محمد بن أبی العباس، نهاية المحتاج، دار الفکر بیروت، ۱۴۰۴ق، ج ۷ ص ۴۰۲.



گفتار دوم: مفهوم محاربه و تفاوت آن با بغی

فقه‌های عظام^۱ اتفاق دارند که محارب کسی است که شمشیرش را برهنه می‌کند یا آن را تجهیز می‌نماید تا مردم را بترساند؛ و می‌خواهد در زمین افساد نماید، در خشکی باشد یا در دریا، در شهر باشد یا در غیر آن، شب باشد یا روز.

به نظر می‌رسد که این معنا از محارب برگرفته از روایات است و حقیقت متشرعیه دارد، در روایتی از امام باقر علیه السلام محارب چنین تعریف شده است: «هر کس در شهری از شهرها سلاح بکشد و مرتکب جنایت شود، پس از قصاص از شهر تبعید می‌شود و هر کس که در بیرون شهر سلاح بکشد و مرتکب ضرب و جرح و غارت شود ولی مرتکب قتل نشود، محارب است».^۲

تفاوت بغی با محاربه

دو اصطلاح «بغی» و «محاربه» هم در ماهیت با یکدیگر تفاوت دارند و هم در احکامی که بر آنها مترتب می‌شود که جمله‌ای از این تفاوت‌ها عبارتند از:

۱. محاربه هم به صورت فردی تحقق پیدا می‌کند و هم به صورت جمعی، در حالی که بغی، خروج جماعتی علیه امام است.

۲. هدف در محاربه، ایجاد رعب و وحشت میان عموم مردم است. اما در بغی، هدف براندازی حکومت حاکم اسلامی است.

۱. طوسی، محمد بن حسن، المبسوط فی فقه الإمامیه، مکتبه المرتضویه، تهران، سوم، ۱۳۸۷، ج ۸، ص ۴۷ و قال جمیع الفقهاء إن المراد بها قطاع الطريق و هو من شهر السلاح و أخاف السبیل لقطع الطريق، و الذی رواه أصحابنا أن المراد بها کل من شهر السلاح و أخاف الناس فی برکانوا أوفی بحر، و فی البیان أو فی الصحراء.

۲. نوری، محدث، میرزا حسین، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، مؤسسه آل البيت علیهم السلام، بیروت، اول، ۱۴۰۸ق، ج ۱۸، ص ۱۵۶: «أَبَى جَعْفَرُ قَالَ: مَنْ شَهَرَ السِّلَاحَ فِي مَضْرَمٍ الْأَمْصَارَ فَعَقَرُ أَفْئَصَ مِنْهُ وَ نَفَى مِنْ تِلْكَ الْبَلَدَةِ وَ مَنْ شَهَرَ السِّلَاحَ فِي غَيْرِ الْأَمْصَارِ وَ ضَرَبَ وَ عَقَرُ وَ أَخَذَ الْمَالَ وَ لَمْ يَقْتُلْ فَهُوَ مُحَارِبٌ».



۳. محارب می‌تواند کافر باشد، در حالی که باغی فقط برگروهی از مسلمانان صادق است.

۴. توبه محارب پس از اسارت پذیرفته نمی‌شود، در حالی که اگر باغی از گروه غیر ذی فئه باشد توبه‌اش پذیرفته می‌شود و از اسارت آزاد می‌گردد.

۵. در محاربه چهار نوع کیفر برای محارب منظور شده است که عبارتند از: اعدام محاربان، به صلیب کشیدن، بریدن دست و پا در جهت مخالف و تبعید آنان از زادگاه خود، اما در جرم بغی تنها به جهاد تا تسلیم شدن، ترک صحنه‌ی نبرد و یا کشته شدن بغات دستور داده شده است.^۱

گفتار سوم: فقه امامیه

فقه امامیه از مذاهب فقه اسلامی است که پیروان آن معتقد به امامت امام علی علیه السلام و یازده فرزند ایشان می‌باشند. از آنجا که بیشتر آموزه‌های خود را از امام جعفر صادق علیه السلام گرفته‌اند به فقه آنان، جعفری نیز گفته می‌شود. به پیروان این مکتب شیعه اطلاق می‌شود و منابع فقهی آنان منحصر است در قرآن، سنت، اجماع و عقل.

فقه‌های امامیه تقلید را بدون دلیل محکم نپذیرفته و به همین علت از روی اجتهاد و تحقیق در چهارچوب نصوص قرآن و سنت عمل می‌کنند.^۲

در این میان، شیعه در کاربردی مطلق نزد امامیه، در مورد شیعه ۱۲ امامی بکار می‌رود و در کاربردی وسیع‌تر شامل زیدیه و اسماعیلیه نیز می‌شود.

۱. آخوندی، مصطفی، نظام دفاعی اسلام، سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، قم، ۱۳۸۶، ص ۱۷۹.

۲. مدرسی طباطبائی، حسین و محمد آصف فکرت، مقدمه‌ای بر فقه شیعه، آستان قدس رضوی، مشهد، اول، ۱۳۶۸، ص ۳۴.



پس از شهادت امام حسین علیه السلام شیعیان به فرقه‌های مختلفی تقسیم شدند که در اندک زمانی منقرض شدند جز دو فرقه زیدیه و اسماعیلیه که پایدار مانده‌اند و هم اکنون گروهی از ایشان در مناطق مختلف زمین، مانند: یمن و هند و لبنان و جاهای دیگر زندگی می‌کنند.^۱

منظور از زیدیه کسانی هستند که به امامت حسین بن علی علیه السلام معتقد بودند، پس از او پسرش علی بن الحسین علیه السلام را امام دانستند.

پیروان زید بن علی بن حسین علیه السلام فرقه زیدیه را تشکیل دادند. آنان در عقاید از معتزله و در فقه از ابوحنیفه تأثیر پذیرفتند.^۲

اما اسماعیلیه فرقه‌ایی هستند که به امامت شش امام اول شیعیان اثنی عشری معتقدند، پس از امام صادق علیه السلام بزرگ‌ترین فرزند او اسماعیل را به امامت پذیرفتند. آنان معتقدند که اسماعیل زنده است و روزی ظهور می‌کند.^۳

گفتار چهارم: مذاهب اربعه

در مذهب تسنن فرقه‌های مختلفی به وجود آمدند ولی در دوران عباسی به دلیل سهولت در کار قضاوت چهار مجتهد به رسمیت شناخته و فتوای آنان محترم شمرده شد.^۴

مذاهب رسمی اهل سنت عبارتند از:

-
۱. طباطبایی، محمد حسین، شیعه در اسلام، موسسه بوستان کتاب (مرکز چاپ و نشر دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم)، قم، پنجم، ۱۳۸۸، ص ۶۳.
 ۲. مشکور، محمد جواد، فرهنگ فرق اسلامی، مشهد، سوم، ۱۳۷۵، ص ۲۱۴-۲۱۸.
 ۳. طباطبایی، محمد حسین، شیعه در اسلام، موسسه بوستان کتاب (مرکز چاپ و نشر دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم)، قم، پنجم، ۱۳۸۸، ص ۶۰-۶۴.
 ۴. همان.



۱. مذهب حنفی به امامت ابوحنیفه، نعمان بن ثابت (م ۱۵۰ق)
 ۲. مذهب حنبلی به امامت احمد بن حنبل (م ۲۴۰ق)
 ۳. مذهب مالکی به امامت مالک بن انس (م ۱۷۹ق)
 ۴. مذهب شافعی به امامت شافعی، محمد بن ادريس (م ۲۰۴ق)^۱
- علمای اهل سنت درهای اجتهاد را به روی خود بسته و بدون تحقیق و تفحص از چهار تن (ابوبکر، عمر، عثمان و امام علی علیه السلام) که آنها را خلفای راشد می نامند تقلید می کنند.^۲
- فقه اهل سنت امامت اهل بیت علیهم السلام را قبول نکرده و در مسائل فقهی به صحابه و بعد از آن به تابعین مراجعه کردند.
- منابع فقهی اهل سنت عبارتند از: کتاب و سنت، که دو رکن اساسی و مشترک با فقه شیعه است و تفاوتی که هست در نحوه برداشت از قرآن و در محدوده سنت و در نحوه حجیت اجماع و در میزان ارزش عقل، در استنباط احکام می باشد. در برخی دیگر از منابع خود مانند قیاس، استحسان و مذهب صحابه تأملاتی دارند.^۳

گفتار پنجم: امام عادل

بیشتر فقههای شیعه و سنی در تحقق مفهوم بغی، تصریح کرده بودند که خروج باید بر امام باشد، منتهی فقههای شیعه امام را مقید به قید «عادل» کرده اند.

۱. همان.

۲. مکارم شیرازی، ناصر، پیام امام امیرالمومنین علیه السلام، دارالکتب الاسلامیه، تهران، اول، ۱۳۸۶، ج ۳، ص ۵۵۸.

۳. مکارم شیرازی، ناصر، دائرة المعارف فقه مقارن، مدرسة الامام علی بن ابی طالب علیه السلام، قم، اول، ۱۴۲۷ق، ص ۱۵۸.



سوالی که در این گفتار از آن پاسخ داده می شود این است که مراد از امام در تعریف فقها کیست؟

علامه حلی رحمته الله، در بحث بغات، پانزده شرط برای صدق عنوان امام ذکر می کند:

۱. مکلف بودن،
۲. اسلام،
۳. عدالت،
۴. حریت،
۵. ذکوریت،
۶. علم،
۷. شجاعت،
۸. صاحب نظر و با کفایت بودن،
۹. داشتن سلامت شنوایی، بینایی و تکلم،
۱۰. داشتن سلامت کامل جسمی،
۱۱. قرشی بودن،
۱۲. عصمت،
۱۳. منصوص بودن از طرف خدا یا پیامبر یا کسی که امامت او را نص ثابت کرده است،
۱۴. برتری بر همه اهل زمان،
۱۵. منزّه بودن از امور قبیح.^۱

۱. حلی، علامه، حسن بن یوسف بن مطهر اسدی، تذکرة الفقهاء (ط - الحدیثة)، مؤسسه آل البيت علیهم السلام، قم: اول، بی تا، ج ۹، ص ۳۹۳-۳۹۷.



طبق شرائطی که مرحوم علامه برای عنوان «امام» بیان کرد، خروج برولی فقیه از مصادیق بغی به شمار نمی‌رود، مگر اینکه مانند کاشف الغطاء خروج برنائب خاص و عام امام را هم از مصادیق بغی بدانیم^۱ یا مانند برخی فقهای معاصر^۲ به کمک ادله اثبات ولایت فقیه، خروج برنائب امام را در حکم خروج بر امام بدانیم، بدین بیان که در مثل مقبوله عمر بن حنظله:

«... يَنْظُرَانِ إِلَى مَنْ كَانَ مِنْكُمْ يَمْنَنُ قَدْ رَوَى حَدِيثَنَا وَنَظَرَ فِي حَالِنَا وَحَرَامِنَا وَ عَرَفَ أَحْكَامَنَا فَلْيَرْضَوْا بِهِ حُكْمًا فَإِنِّي قَدْ جَعَلْتُهُ عَلَيْكُمْ حَاكِمًا فَإِذَا حَكَمَ بِحُكْمِنَا فَلَمْ يَقْبَلْهُ مِنْهُ فَإِنَّمَا اسْتَحَفَّ بِحُكْمِ اللَّهِ وَعَلَيْنَا رَدُّ الرَّأْيِ عَلَيْنَا الرَّأْيُ عَلَى اللَّهِ وَهُوَ عَلَى حَدِّ الشِّرْكِ بِاللَّهِ الْخ...»^۳ حضرت کسی را که با حکم نائب او مخالفت کند مخالف خود و خدا می‌داند و تا حدّ شرک او را پایین می‌آورد. بنابراین اگر مخالف حکم نائب ایشان، مخالف خود امام به شمار رود، بی‌شک خروج علیه او، آزار دادن، توهین کردن، حبس و اخراج او از شهر، خروج بر امام است، و معنای بغی چیزی غیر از این نیست.^۴

۱. نجفی، کاشف الغطاء، جعفر بن خضر مالکی، کشف الغطاء عن مبهمات الشريعة الغراء (ط - الحديث)، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، قم، اول، ۱۴۲۲ق، ج ۴، ص ۳۶۷ «يدخل في البغاة كل باغ على الإمام أو نائبه الخاص أو العام ممتنعة عن طاعته فيما امر به وينهى عنه».

۲. فقی، سید صادق حسینی روحانی، فقه الصادق علیه السلام (للروحانی)، دار الکتب - مدرسه امام صادق علیه السلام، قم، اول، ۱۴۱۲ق، ج ۱۳، ص ۱۰۷-۱۰۸.

۳. کلینی، ابو جعفر، محمد بن یعقوب، الکافی (ط - الإسلامية)، دار الکتب الإسلامية، تهران، چهارم، ۱۴۰۷ق، ج ۱، ص ۶۷، ح ۱۰.

۴. فقه الصادق علیه السلام (للروحانی)، ج ۱۳، ص ۱۰۷-۱۰۸.



گفتار اول: مصادیق بغات نزد شیعه

قیام‌های مختلفی از زمان رسول الله ﷺ تا کنون برضد حاکم اسلامی یا رخ داده است یا در حال شکل‌گیری بوده و به سرانجام نرسیده است. شیعه و سنی در بغی بودن برخی از این قیام‌ها اتفاق دارند و در برخی دیگر اختلاف دارند که در اینجا به برخی از این قیام‌ها اشاره می‌شود.

جنگ امام علی علیه السلام با ناکثین و قاسطین و مارقین

ناکثین: ناکثین پیمان شکنانی بودند که بیعت با حضرت علی علیه السلام را بعد از خلافت رسیدن آن حضرت شکستند. طلحه و زبیر که از اصحاب معروف پیامبر ﷺ بودند، پس از آن حضرت انتظار حکومت و خلافت را داشتند ولی موفق نشدند. حضرت علی علیه السلام در زمان خلافت خود حکمرانی آنان به عراق و شام را رد کرد و این باعث شد بیعت خود را با آن حضرت شکستند.^۱

۱. مفید، محمد بن محمد، الجمل والنصرة لسيد العترة في حرب البصرة، بی‌جا، بی‌تا، ص ۱۶۴.



از طرفی نیز عدالت حضرت علی علیه السلام برای آنان سنگین و گران بود زیرا حضرت سهم آنان از بیت المال را کم کرده و مانند مردم عادی قرار داد.^۱ طلحه و زبیر برای به حق نشان دادن خود از طریقه عایشه که مورد احترام مردم بود وارد عمل شده و با همدستی او و به بهانه خونخواهی عثمان، جنگ جمل را برضد حضرت آغاز کردند.^۲

قاسطین: پس از قتل عثمان و به خلافت رسیدن امام علی علیه السلام، حضرت نماینده‌ای را به سوی معاویه فرستاد و از معاویه خواست با او بیعت کند.^۳ ولی چون معاویه مواضع خود را در خطر میدید و می‌دانست خلافت شام را از دست خواهد داد نه تنها بیعت نکرده بلکه آماده جنگ با حضرت شد.^۴

باغی بودن معاویه توسط پیامبر صلی الله علیه و آله نیز تأیید شده است. زمانی که پیامبر به کمک یاران خود در مدینه مشغول ساختن مسجد النبی بودند، گروهی از سادگی عمار سوء استفاده کرده و بیش از تحمل عادی او بروی سنگ حمل کردند، عمار به پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: مرا با حمل این بار سنگین کشتند. پیامبر در جواب فرمود: آنان قاتل تو نمی‌باشند؛ زیرا تو را گروه ستمگر «بغات» می‌کشند و بالاخره هم توسط قوای باغی شام کشته شد.^۵

احمد بن حنبل در مسندش می‌نویسد:

ابوبکر بن محمد بن عمرو بن حزم از پدرش نقل می‌کند که گفت: هنگامی که عمار یاسربه شهادت رسید، عمرو بن حزم نزد عمرو عاص رفت و گفت:

۱. خطبه ۱۹۶.

۲. طبری، محمد بن جریر، تاریخ طبری، الدار التراث، بیروت، دوم، ۱۳۸۷، ج ۴، ص ۵۴۴.

۳. نهج البلاغه، نامه ۷۵.

۴. نصر بن مزاحم، وقعة صفین، مکتبة آية الله العظمی المرعشی النجفی، قم، دوم، ۱۴۰۴، ص ۳۴.

۵. سبحانی تبریزی، جعفر، فروغ ابدیت، بوستان کتاب قم، قم، بیست و یکم، ۱۳۸۵، ص ۴۴۲.



عمار کشته شد، رسول خدا ﷺ فرموده است: گروه ستمگر، عمار را می‌کشند، عمرو عاص ناراحت شد و جمله «لا حول ولا قوة الا بالله» را می‌گفت تا نزد معاویه رفت، معاویه پرسید: چه شده است؟ گفت: عمار کشته شده است. معاویه گفت: کشته شد که شد، حالا چه شده است؟ عمرو گفت: از رسول خدا ﷺ شنیدم که می‌فرمود: عمار را گروه باغی و ستمگر خواهد کشت، معاویه گفت: مگر ما او را کشته ایم، عمار را علی و یارانش کشتند که او را همراه خویش وادار به جنگ کردند و او را بین نیزه‌ها و شمشیرهای ما قرار دادند.^۱

بنابراین، با توجه به اینکه عمار یاسر در جنگ صفین توسط سپاه معاویه، که علیه امام علی علیه السلام قیام کرده بودند، کشته شد، روشن می‌شود که بغات گروهی است که بر امام واجب الطاعة قیام می‌کنند.

مارقین: خوارج کسانی بودند که در جنگ صفین حکمیت بین معاویه و امام علی علیه السلام را پذیرفته بودند و اینک از کرده خود پشیمان شده و توبه کرده بودند و از حضرت هم می‌خواستند به خاطر تن دادن به قبول حکمیت توبه کند و حتی حضرت را در صورت عدم توبه کافر می‌خواندند. حضرت سعی کردند با خوارج مدارا کنند ولی آنها در منطقه نهروان سپاهی برای جنگ با حضرت تشکیل دادند.^۲

۱. الشیبانی، أبو عبد الله أحمد بن محمد بن حنبل بن هلال بن أسد، مسند الإمام أحمد بن حنبل، مؤسسة الرسالة، محقق: شعيب الأرنؤوط - عادل مرشد، وآخرون، اول، ۱۴۲۱ق، ج ۴، ص ۱۹۹، ح ۱۷۸۱۳: «مُحَمَّدُ بْنُ عَمْرٍو بْنِ حَزْمٍ عَنْ أَبِيهِ قَالَ لَمَّا قُتِلَ عَمَّارُ بْنُ يَاسِرٍ دَخَلَ عَمْرٍو بْنُ حَزْمٍ عَلَى عَمْرٍو بْنِ الْعَاصِ فَقَالَ قُتِلَ عَمَّارٌ وَقَدْ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تَقْتُلُهُ الْفِتْنَةُ الْبَاغِيَةُ فَقَامَ عَمْرٍو بْنُ الْعَاصِ فَرَعَا يَرْجِعُ حَتَّى دَخَلَ عَلَى مُعَاوِيَةَ فَقَالَ لَهُ مُعَاوِيَةُ مَا شَأْنُكَ قَالَ قُتِلَ عَمَّارٌ فَقَالَ مُعَاوِيَةُ قَدْ قُتِلَ عَمَّارٌ فَمَآذَا قَالَ عَمْرٍو سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ تَقْتُلُهُ الْفِتْنَةُ الْبَاغِيَةُ فَقَالَ لَهُ مُعَاوِيَةُ دُحِضَتْ فِي بَوْلِكَ أَوْنَعْنُ قَتَلْنَا إِيْمًا قَتَلَهُ عَلِيٌّ وَأَصْحَابُهُ جَاءُوا بِهِ حَتَّى أَلْقَوْهُ بَيْنَ رِمَاحِنَا أَوْ قَالَ بَيْنَ سِيوفِنَا».

۲. نهج البلاغه، نامه ۷۷.



نامگذاری نیروهای شام به قاسطین و نیروهای نهروان به مارقین و نیروهای عایشه به ناکثین از سوی پیامبر اسلام ﷺ صورت گرفته است. رسول خدا ﷺ فرمود: ای ام سلمه! شاهد باش که علی با ناکثین و قاسطین و مارقین خواهد جنگید.^۱ علی ﷺ فرمود: من مأمور شدم که با ناکثین و قاسطین و مارقین بجنگم.^۲ به اتفاق فقهای شیعه خروج کنندگان بر امام علی ﷺ باغی هستند. عده‌ای از علمای اهل سنت نیز عقیده دارند که جنگ بر علیه امام علی ﷺ خطا بوده و شورشیان را باغی می‌خوانند.

بیهقی به اسناد خود از ابن خزیمه می‌آورد: «کلیه افرادی که با امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب جنگیدند، باغی هستند. عقیده مشایخ ما بر همین قول استوار است و نظر شافعی همین است».^۳

در فقه حنفی دکتر زحیلی بین اهل بغی و خوارج تفاوت قایل شده و می‌گوید: با اینکه هر دو گروه از اطاعت امام خارج شده‌اند ولی خوارج به علت آنچه خود می‌پندارند خون و مال دیگر مسلمانان را مباح می‌شمارند ولی اهل بغی برای گرفتن حکومت و امثال آن به دیگران حمله می‌کنند.^۴

گفتار دوم: مصادیق بغات نزد اهل سنت

۱. قیام امام حسین ﷺ

در اینکه قیام امام حسین ﷺ به حق بوده است در بین شیعیان هیچ اختلافی

۱. اصفهانی، مجلسی دوم، محمد باقر بن محمد تقی، بحار الأنوار، مؤسسة الطبع والنشر، بیروت، اول، ۱۴۱۰ق، ج ۳۲، ص ۲۹۱.

۲. همان، ص ۲۹۳، ج ۲۴۹.

۳. بیهقی، احد بن حسین، الاعتقاد والهدایة، دار الآفاق الجدیدة، بیروت، اول، ۱۴۰۱، ص ۳۷۵.

۴. الطیار، عبدالله بن محمد، الفقه الحنفی المیشتر، مدار الوطن للنشر، ریاض، اول، ۱۴۳۲، ج ۲، ص ۳۲۷.



نیست، ولی از آنجا که علمای اهل سنت قیام بر حاکم را چه عادل باشد چه ظالم، بغی می دانند، در مورد قیام امام حسین علیه السلام نیز اختلاف نظر دارند. ابوبکر بن عربی که بر مذهب مالک بن انس تفقه می کرد در کتابش «العواصم من القواصم» چنین می گوید:

«هیچکس (از قتل کربلا) براو (حسین بن علی) خروج نکرده و او را نکشتند، مگر به تأویل بر اساس آن روایاتی که از جد بزرگوارش - رسول الله صلی الله علیه و آله - شنیده بودند، در باب خبر از بدی احوال حاصل از داخل شدن در فتنه ها و بر حذر داشتن از آن. و این گونه سخنان رسول الله در این امر زیاد است»^۱.
ابن حجر عسقلانی از علمای بزرگ اهل سنت، سخنان ابن خلدون را نکوهش می کند و می گوید:

«شیخ و استاد ما حافظ ابوالحسن بن ابی بکر هیشمی بسیار ابن خلدون را نکوهش می کرد. وقتی از او علت این امر را جویا شدم به من گفت که ابن خلدون در تاریخش در مورد حسین بن علی علیه السلام گفته: آن شمشیری که حسین بن علی با آن به قتل رسیده، همان شمشیر جدش پیامبر بوده است! هنگامی که شیخ ما این کلام را از قول ابن خلدون نقل کرد، براو لعنت فرستاد و دشنام داد، در حالی که گریه می کرد و اشک می ریخت»^۲.

۱. المعافری الإشبیلی المالکی، القاضی محمد بن عبد الله أبوبکر بن العربی، محقق: محب الدین الخطیب - ومحمود مهدی الاستانبولی، دار الجیل بیروت، دوم، ۱۴۰۷ق، ص ۲۴۴: «و ما خرج إلیه أحد إلا بتأویل، ولا قاتلوه إلا بما سمعوا من جده المهیم علی الرسل، المخبر بفساد الحال، المخذر عن الدخول فی الفتن وأقوال فی ذلک کثیرة».

۲. سخاوی، محمد بن عبد الرحمن، الضوء اللامع لاهل القرن التاسع، دار مکتبه الحیة، بیروت، اول، بی تا، ج ۴، ص ۱۴۷: «وقد کان شیخنا الحافظ أبو الحسن بن أبی بکر یبالغ فی القس منه. فلما سألته عن سبب ذلک، ذکر لی أنه بلغه أنه ذکر الحسین بن علی رضی الله عنهما فی تاریخه فقال: قُتِلَ بسیف جده. ولما نطق شیخنا بهذه اللفظه، أردفها بلعن ابن خلدون وسبه وهویبکی».



۲. قیام مختار ثقفی

مختار بن ابی عبیده ثقفی پنج سال پس از نهضت عاشورا در ۱۴ ربیع الاول سال ۶۶ به هدف خونخواهی از قاتلان امام حسین علیه السلام قیام نمود و حاکم وقت عبدالله بن مطیع را بیرون نمود.^۱

بنا به شواهد و قرائن خروج و قیام مختار، مورد تایید ائمه علیهم السلام بوده است. از جمله این شواهد: زمانی که میثم به همراه مختار در زندان بسر می برد، میثم به او خبر داد که او بر علیه قاتلین کربلا قیام خواهد نمود.^۲

بی شک اگر قیام او مورد رضایت اهل بیت علیهم السلام نبود، میثم این امر را به مختار گوش زد می کرد.

در برخی روایات نیز آمده که قیام او با اذن و اجازه خاص امام سجاد علیه السلام بوده است.^۳

امام سجاد علیه السلام در حق مختار دعا نموده و درباره قیام ایشان فرمودند: «حمد و ستایش، خدایی را که انتقام ما را از دشمنانم گرفت و خداوند به مختار، پاداش و جزایی خیر عطا فرماید».^۴

نزد امام باقر علیه السلام سخن از مختار به میان آمد: عده ای به وی ناسزا می گفتند، حضرت فرمودند: «به مختار ناسزا نگوئید، زیرا او بود که قاتلین شهدای ما را کشت و انتقام خون ما را گرفت».^۵

۱. شای، علی، با کاروان حسینی، زمزم هدایت، قم، ۱۳۸۶، ج ۱، ص ۱۵۴.

۲. بحار الانوار، ج ۴۲، ص ۱۲۵.

۳. خویی، سید ابو القاسم موسوی، معجم رجال الحديث و تفصیل طبقات الرجال، بی جا، بی تا، ج ۱۹، ص ۱۰۹.

۴. بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۳۸۶.

۵. همان، ص ۳۴۳.



امام صادق علیه السلام هم در مورد مختار فرمودند: «پس از حادثه کربلا، هیچ زنی از زنان آرایش نکرد و خضاب نیست، تا زمانی که مختار، سربریده ابن زیاد و عمر سعد را برای ما فرستاد».^۱

شیخ عباس قمی در مورد مختار می‌فرماید: «... خوشا به حال مختار که دل‌های حزون و ماتم زده اهل البیت رسالت را شاد کرد و دودعای امام سجاد به دست او مستجاب شد».^۲

پس می‌توان گفت حکومت مختار به عنوان اولین حکومت متشرّعه مورد تایید بوده است. اما علمای اهل سنت غالباً از مختار به بدی یاد کرده‌اند. البته عده‌ای از آنان هستند که مختار را مدح کرده‌اند. ابن حزم اندلسی، یکی از استوانه‌های علمی و پرآوازه اهل سنت است. وی در کتابش تصریح می‌کند: «هیچ یکی از صحابه را ندیدم که پشت سر مختار بن عبید نماز نخوانده باشد».^۳

همانگونه که در تعاریف بغی گذشت خروج بر امام معصوم یا عادل، عنوان بغی به خود می‌گرفت. حکومت وقت دوران مختار از نظر ائمه مشروعیّت نداشته و عبدالله بن مطیع از عمال عبدالله بن زبیر بوده و معصوم عادل نبوده است. بنابراین مختار باغی نبوده و قیام او بغی محسوب نمی‌شود.

۱. معجم رجال الحديث و تفصیل طبقات الرجال، ج ۶، ص ۷۸.

۲. قمی، الشیخ عباس محمد رضا، منتهی الآمال، إصدار مؤسسة النشر الإسلامي قم المقدسة، چهارم، ۱۴۲۱، ج ۱، ص ۴۵۱.

۳. الأندلسی القرطبی الظاهری، أبو محمد علی بن أحمد بن سعید بن حزم، المحلی بالآثار، بی‌جا، بی‌تا، ج ۴، ص ۲۱۴.



وقتی عده‌ای از اهل سنت قیام امام حسین علیه السلام برضد حاکم جور را بغی می‌دانند، به طریق اولی قیام مختار را نیز بغی محسوب می‌کنند هرچند قیام وی مورد تأیید ائمه علیهم السلام بوده است.

۳. قیام زید بن علی بن حسین علیه السلام

زید فرزند امام سجاد علیه السلام از دیگر کسانی بود که برضد حکومت اموی و انتقام از شهدای کربلا قیام نمود. وی در سال شصت و شش یا شصت و هفت هجری مصادف با سال شهادت مختار ثقفی در مدینه متولد شد.^۱

پس از حضرت زین العابدین علیه السلام، بسیاری از شیعیان به امامت او معتقد شدند، زیرا او علیه حکومت اموی قیام و مردم را دعوت به پیروی از امام سجاد علیه السلام می‌کرد.^۲

امام سجاد علیه السلام شهادت ایشان را خبر داده و فرموده بودند:

ای کودک تو را در پناه خدا قرار میدهم که در کناسه مصلوب گردی، عرض کردم کدام کناسه منظورتان هست؟ فرمودند کناسه کوفه، عرض کردم که مگر چنین حادثه‌ای اتفاق خواهد افتاد؟ فرمودند: آری، به خداوندی که محمد صلی الله علیه و آله را به راستی برانگیخت، اگر پس از من در جهان بمانی مشاهده خواهی کرد که این کودک را در ناحیه کوفه خواهند کشت و او را از قبر بیرون خواهند کشید و با بدن برهنه مصلوب خواهند کرد و بعد از مدتی جنازه او را از چوب پائین آورند و می‌سوزانند و خاکسترش را بر باد می‌دهند. ابوحمزه

۱. کوفی، فرات بن ابراهیم، تفسیر فرات الکوفی، مؤسسة الطبع و النشر فی وزارة الإرشاد الإسلامی، تهران، اول، ۱۴۱۰ق، ص ۷۱.

۲. الشیخ مفید، محمد بن محمد، اوائل المقالات، المؤتمر العالمی للافیه الشیخ مفید، قم، اول، ۱۴۱۳، ص ۸.



عرض کرد قربانت گردم نام این کودک چیست ؟ فرمودند زید و سپس از دیدگانش اشک جاری شد.^۱

بسیاری از علمای شیعه از جمله شهید اول در القواعد، مامقانی در تنقیح المقال، خوئی در معجم رجال الحديث و همچنین سید علی خان شیرازی در ریاض السالکین، معتقدند قیام زید به اذن امام صادق علیه السلام بوده است.

امام رضا علیه السلام می فرماید: پدرم موسی بن جعفر علیه السلام از پدرش امام صادق علیه السلام شنیده بود که می فرمود: «زید برای قیامش با من مشورت کرد، من به او گفتم عمو جان اگر دوست داری که همان شخص به دار آویخته در کناسه کوفه باشی، راه همین است».

وقتی زید از نزد امام صادق علیه السلام بیرون رفت امام فرمود: «وای بر کسی که ندای او را بشنود و به یاری او نشتابد».^۲

از آنجایی که فقهای اهل سنت خروج بر حاکم را چه عادل باشد یا نباشد بغی می دانند عده ای از آنها مانند ابوبکر بن عربی خروج امام حسین علیه السلام را جزو مصادیق بغی شمرده ولی عده بسیاری قیام وی را به دلیل انتساب به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و فاسد بودن حکومت یزید به حق دانسته اند.

قیام زید بن علی علیه السلام نیز در مقایسه با قیام امام حسین علیه السلام که اهل سنت آن را بغی می دانند، یقیناً بغی می باشد.

۱. البلاذری، أحمد بن یحیی بن جابر بن داود، جمل من أنساب الأشراف، دار الفکر، بیروت، اول، ۱۴۱۷ق، ج ۵، ص ۲۵۰.

۲. رابن بابویه، محمد بن علی، عیون أخبار الرضا علیه السلام، الاسلامیه، تهران، اول، ۱۳۷۸ق، ج ۱، ص ۲.



گفتار سوم: مقایسه مبنای شیعه و سنی در تعیین مصادیق بغات

همان طور که در تعریف «امام» گذشت، برخی از فقهای شیعه عصمت حاکم اسلامی را شرط تحقق بغی می‌دانند و برخی دیگر به صفت عدالت حاکم اسلامی بسنده کرده‌اند و برای اثبات مدعای خویش به ادله عامه اثبات ولایت فقیه و مقبوله عمر بن حنظله استدلال کرده بودند.

ولی در مقابل، فقهای عامه نه تنها عصمت را در حاکم شرط نمی‌دانند، بلکه برخی از آنان عدالت را هم شرط نمی‌دانند و معتقدند قیام بر علیه حاکم ظالم و فاسق جایز نیست. مانند ابن قدامه که در تعریف امام می‌گوید: اگر کسی بر امام خروج کند و او را شکست دهد و با شمشیر مردم را تسلیم اطاعت خود کند و مردم با او بیعت کنند، چنین فردی امام است و قیام بر ضدش حرام^۱.

ایشان برای اثبات مدعای خویش ابتدا به سیره مسلمین استشهد می‌کند که عبد الملک بن مروان بر ضد عبد الله بن زبیر شورش کرد و او را به قتل رساند و بر مردم و سرزمین و حوزه حکومتی او غلبه کرد تا این که مردم طوعاً و کرهاً با او بیعت کردند. بنابراین او امام شد و شورش بر ضدش حرام بود. سپس به برخی وجوه استحسانی و آیه قرآن استدلال می‌کند به این بیان که سرکشی علیه چنین شخصی موجب دودستگی مسلمانان و ریختن خون آنان و از بین رفتن اموالشان می‌گردد و کسی که علیه او قیام کند این سخن خدا: «کسی که بر امت من خروج کند در حالی که با هم متحدند با شمشیر

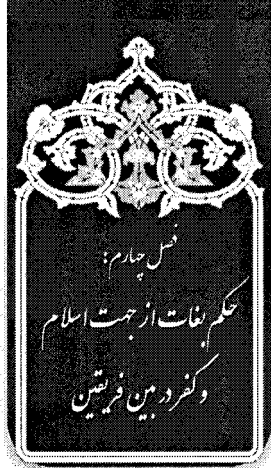
۱. المغنی، ج ۱۰، ص ۵۳ «وَلَوْ خَرَجَ رَجُلٌ عَلَى الْإِمَامِ، فَقَهَرَهُ، وَغَلَبَ النَّاسَ بِسَيْفِهِ حَتَّى أَقْرَبُوا لَهُ، وَأَذَعُوا بِطَاعَتِهِ، وَتَابِعُوهُ، صَارَ إِمَامًا يَخْرُجُ قِتَالُهُ، وَالْخُرُوجُ عَلَيْهِ».



گردنش را بزیند هرکس می خواهد باشد.» شاملش می شود.^۱ شاید بر همین مبنا باشد که قاضی ابوبکر بن العربی، قیام امام حسین علیه السلام بر ضد یزید را از مصادیق بغی می داند و به نظرایشان امام حسین علیه السلام باغی است که به دستور اسلام باید سرکوب شود. و نتیجه می گیرد که امام حسین علیه السلام بر مبنای دین جدش کشته شد. البته این نظربنا بر مبنای کسانی که عدالت را در امام معتبر می دانند مردود است، مانند ابن خلدون که در ردّ نظریه قاضی ابوبکر بن العربی می گوید: «امامی که باغی به دست او سرکوب می شود باید عادل باشد و یزید فاسق بود و نباید مردم به دستور او با حسین بن علی می جنگیدند، و حسین بر مبنای اجتهاد عمل کرد و بر حق بود پس او شهید و مثاب است.»^۲

۱. المغنی، ج ۱، ص ۵۳ «فَإِنَّ عَبْدَ الْمَلِكِ بْنَ مَرْوَانَ، خَرَجَ عَلَى ابْنِ الزُّبَيْرِ، فَقَتَلَهُ، وَاسْتَوْلَى عَلَى الْبِلَادِ وَأَهْلِهَا، حَتَّى تَابِعُوهُ طَوْعًا وَكَرْهًا، فَصَارَ إِمَامًا يَخْرُجُ الْخُرُوجُ عَلَيْهِ؛ وَذَلِكَ لِمَا فِي الْخُرُوجِ عَلَيْهِ مِنْ شَقِّ عَصَا الْمُشْلِمِينَ، وَإِزَاقَةِ دِمَائِهِمْ، وَذَهَابِ أَمْوَالِهِمْ، وَبَدْخُلِ الْخَارِجِ عَلَيْهِ فِي عُمُومِ قَوْلِهِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - «مَنْ خَرَجَ عَلَى أُمَّتِي، وَهُمْ جَمِيعٌ، فَأَضْرِبُوا عُنُقَهُ بِالسَّيْفِ، كَأَيُّنَا مَنْ كَانَ».

۲. الحضرمی الإشبیلی، عبد الرحمن بن محمد بن محمد، ابن خلدون أبو یزید، دیوان المبتدأ والخبر فی تاریخ العرب والبربر ومن عاصرهم من ذوی الشأن الأكبر محقق: خلیل شحادة، دار الفکر، بیروت، دوم، ۱۴۰۸ق، ج ۱، ص ۲۷۱ «نَّ الْحُسَيْنَ قَتَلَ بِشَرِّ جَدِّهِ وَهُوَ غُلَطَ حِمْلَتِهِ عَلَيْهِ الْغَفْلَةُ عَنْ اشْتِرَاطِ الْإِمَامِ الْعَادِلِ وَمَنْ أَعْدَلَ مِنَ الْحُسَيْنِ فِي زَمَانِهِ فِي إِمَامَتِهِ وَعَدَالَتِهِ فِي قِتَالِ أَهْلِ الْأَرَاءِ». دیوان المبتدأ والخبر فی تاریخ العرب والبربر ومن عاصرهم من ذوی الشأن الأكبر.



گفتار اول: حکم بغات از جهت اسلام و کفر در فقه امامیه

بی شک در فقه امامیه، اهل بغی به معنای لغوی^۱ کافر هستند؛ زیرا مقام امامت و ولایت را مخفی می کنند و قتل او و مسلمانان همراه او را جایز می دانند، ولی آیا کافر اصطلاحی هستند یا خیر؟ بین فقهاء اختلاف است. قبل از بررسی کلمات فقهاء و ادله کفر اهل بغی، از باب مقدمه ارائه تعریفی از کفر اصطلاحی لازم است.

صاحب جواهر^{رحمته الله علیه} در تعیین کافر می گوید: کافر کسی است که یکی از ضروریات دین را، با علم به اینکه نزد مسلمانان از ضروریات به شمار می رود، انکار کند، خواه این انکار لسانی باشد یا جوارحی و همچنین کسی که قطعیات دین را ولو به حد ضرورت نرسیده باشد را منکر شود، در حالی که خودش علم به حقانیت آن داشته باشد.^۲

۱. مفردات ألفاظ القرآن، ص ۷۱۴ «الْكُفْرُ فِي اللُّغَةِ: ستر الشيء» (کفر در لغت به معنای پوشاندن چیزی است).
 ۲. نجفی، محمد حسن، جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، دار إحياء التراث العربی، بیروت، هفتم، بی تا، ج ۶، ص ۴۹ «فالحاصل انه متى كان الحكم المنكر في حد ذاته ضروريا من ضروریات الدین ثبت الکفر یا نکاره ممن اطلع علی ضروریته عند أهل الدین، سواء كان ذلك الإنکار لسانا خاصة عنادا أو لسانا و جنانا».



طبق این تعریف شکی در صدق کافر بر اهل بغی نیست؛ چرا که آنان بسیاری از ضروریات دین را انکار می‌کنند که مهم‌ترین آنها، استحلال قتل امام و مسلمانان همراه اوست، ولی با این وجود برخی فقهاء بین زمان آتش بس و جنگ تفصیل می‌دهند و در زمان آتش بس به حسب ظاهر، احکام جاری بر مسلمانان، مانند جواز خوردن ذبیحه‌ی ایشان، ازدواج با آنان، حرمت اموال و ناموسشان را بر اهل بغی جاری می‌کنند.^۱

شیخ طوسی در مقابل اهل سنت، ادعای اجماع بر کافر بودن آنان می‌کند.^۲ شواهدی هم می‌توان بردستی این ادعا کرد، مانند فرمایش امیرالمؤمنین (علیه السلام) که برای تشویق سپاه خود به جنگ با اهل جمل، آنان را با آیه‌ی شریفه «فَقَاتِلُوا أَیْمَةَ الْکُفْرِ إِنَّهُمْ لَا أَیْمَانَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ یَنْتَهُونَ»^۳ کافرو بی‌ایمان خواند.^۴ همچنین امام صادق (علیه السلام) در روایت «الْعَبَاشِیُّ فِی تَفْسِیْرِهِ، عَنْ حَنَانِ بْنِ سَدِیْرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (علیه السلام) قَالَ: دَخَلَ عَلَى أَنَاسٍ مِنْ أَهْلِ الْبَصْرَةِ فَسَأَلُوْنِی عَنْ طَلْحَةَ وَ الزَّبِیْرِ فَقُلْتُ لَهُمْ کَانَ إِمَامَیْنِ مِنْ أَیْمَةِ الْکُفْرِ...»^۵ آنان را به صراحت کافر نامیده است.

البته در مقابل این دسته از شواهد، وجوهی اقامه شده است که اهل بغی را کافر نمی‌دانند، مانند آیه شریفه «وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا...»^۶ که در

۱. جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، ج ۲۱، ص ۳۳۷. «و حاصله أن هذا الزمان المسمى فی النصوص بزمان الهدنة یجرى علیهم فیه جمیع احکام المسلمین فی الطهارة و أکل الذبائح و المناکحات و حرمة الأموال و نحو ذلك».

۲. المیسوط فی فقه الإمامیة، ج ۷، ص ۲۶۴ «و سمیتهم البغاة عندنا ذم لأنه کفر عندنا».

۳. توبه، آیه ۱۲.

۴. مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل؛ ج ۱۱، ص ۶۳، ح ۵ «و عَنْ أَبِي الطُّفَّيْلِ قَالَ: سَمِعْتُ عَلِيًّا یَوْمَ الْجَمَلِ وَ هُوَ یُحْضِرُ النَّاسَ عَلَى قِتَالِهِمْ وَ یَقُولُ وَ اللَّهُ مَا زُمِی أَهْلُ هَذِهِ الْآیَةِ بِکِفَانَةٍ قَبْلَ الْیَوْمِ فَقَاتِلُوا أَیْمَةَ الْکُفْرِ إِنَّهُمْ لَا أَیْمَانَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ یَنْتَهُونَ...».

۵. مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل؛ ج ۱۱، ص ۶۳، ح ۴.

۶. حجرات، آیه ۹.



روایات بر اهل بغی تطبیق شده است. این آیه شریفه، اهل بغی را طائفه‌ای از مؤمنین دانسته است.

همچنین روایتی از امام علی علیه السلام نقل شده است که آنان را مشرک و منافق نیز نمی‌داند، از ایشان پرسیده شد: آیا کشته شدگان در جنگ جمل مشرکند؟ فرمودند: نه، بلکه از شرک فرار کردند. عرض کردند: پس منافق بودند؟ فرمودند: نه، منافقان یاد خدا را نمی‌کنند مگر اندکی. گفته شد: پس آنان چه کسانی هستند؟ فرمودند: قومی بودند که بر ما شوریدند و خداوند ما را بر آنان پیروز کرد.^۱

در حدیثی دیگر، «... وَالْقِتَالُ قِتَالَانِ: قِتَالُ الْفِئَةِ الْكَافِرَةِ حَتَّى يَسْلِمُوا، وَقِتَالُ الْفِئَةِ الْبَاغِيَةِ حَتَّى يَفِيُوا»^۲، ایشان اهل بغی را در عرض کفار نام برده است که این قرینه است بر اینکه آنان را کافر نمی‌داند.

شاید این دو دسته از شواهد را بتوان این گونه جمع کرد که مراد از کفر در دسته اول، کفر اصطلاحی نیست؛ چرا که کفر مراتب متعددی دارد که برخی از آن مراتب در حد کفر لغوی است. جمع دومی که می‌توان بدان هم ملتزم شد این است که اطلاق کفر بر اهل بغی در دسته اول، به اعتبار زمان جنگ است و در عدم اطلاق کفر بر آنان در دسته دوم به اعتبار زمان آتش بس است که این تفصیل از قول برخی فقهاء نقل گردید.

۱. کوفی، محمد بن محمد اشعث، الجعفریات - الأشعثیات، مکتبه نینوی الحدیثه، تهران، اول، بی‌تا، ص ۲۳۴ «و یاسناده عن جعفر بن محمد عن أبيه عن جده علي بن الحسين عن أبيه عن علي بن أبي طالب أنه سئل عن أهل النهروان أمشركين كانوا قال من الشرك فقولوا فقيلا يا أمير المؤمنين متافقين كانوا قال المتافقون لا يذكرون الله إلا قليلا فقيلا له فما هم قال قوم بقوا علينا فنصرتنا الله عليهم».

۲. قرب الإنسان (ط - الحدیثه)؛ ص ۱۳۲ (جنگ و جهاد بر دو قسم است: جهاد با باغیان تا اینکه [به حق] برگردند و جهاد با کافران، تا اینکه به اسلام گردن نهند).



گفتار دوم: حکم بغات از جهت اسلام و کفر در فقه اهل سنت

فقه‌های مالکی معتقدند که بغات فاسدند، ولی کافر نیستند، از این رو باید آنان را به توبه امر کرد، اگر توبه کردند بخشیده می‌شوند و گرنه با آنان جنگ می‌شود تا فسادشان دفع شود.^۱

ابن ابی لیلی، ابی حنیفه، شافعی، سفیان ثوری و داوود بن علی بر این عقیده‌اند که هیچ مسلمانی را نمی‌توان به دلیل یک عقیده یا یک فتوا تکفیر کرد، بلکه خطاکار یک پاداش و غیر خطاکار دو پاداش دارد.^۲

در روایتی که بخاری از انس بن مالک نقل می‌کند آمده است که: «هر کس که به طرف قبله ما نماز بخواند و از ذبیحه ما استفاده کند، مسلمان است و در ذمه خدا و رسولش قرار دارد».^۳

البته از ظاهر کلمات برخی از اهل سنت چنین استفاده می‌شود که اهل بغی را کافر می‌دانند، مانند جمال الدین احمد بن محمد غزنوی حنفی (م ۵۹۳ هـ) که در کتاب اصول الدین خود نوشته است: «ما احدى از اهل قبله را به ارتکاب گناهی مادامی که آن را حلال نشمرده است، تکفیر نمی‌کنیم و فردی را از دایره ایمان بیرون نمی‌بریم مگر اینکه به انکار چیزی برخیزد که باعث ایمان او گشته است، ایمان حقیقت واحد است و مؤمنان در آن یکسانند، تفاوت با تقواست».^۴

۱. جزیری، عبد الرحمن - غروی، سید محمد - یاسر مازح، الفقه على المذاهب الأربعة و مذهب أهل البيت (علیهم السلام)، دار الفکرین، بیروت، اول، ۱۴۱۹ق، ۵/۹۲۶.

۲. ابن حزم، ابو محمد علی بن احمد، الفصل فی الملل و الاواء و النحل، مکتبة الخانجی، قاهره، ج ۲، ص ۲۶۷.

۳. بخاری، محمد بن اسماعیل، صحیح بخاری، دار طوق النجاة، اول، ج ۱، ص ۱۰۲: «من صلی صلاتنا و استقبل قبلتنا و اکل ذبیحتنا فهو المسلم له ذمة الله و رسوله».

۴. غزنوی، جمال الدین احمد بن محمد، اصول الدین، دار البشائر الاسلامیة، بیروت، اول، ۱۴۱۹، ص ۳۰۱-۳۰۴: «لا نکفر احدثاً من اهل القبلة بذنب مالم تستخله و لا تُخرج العبد من الايمان الا بحجود ما ادخله فيه، و الايمان واحد و اهله فی اصله سواء، و التفاضل بینهم بالتقوى».



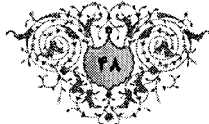
تحقق جرم بغی متوقف بر وجود برخی شرایط است که برخی از آنها با توجه به تعاریف و نظرانی که در مورد بغی از فقها بیان شد روشن گردید. در این فراز از بحث درصدد بیان همه شرایط مستفاد از کلمات فقها می باشیم.

۱. مسلمان بودن بغات

آیه ۹ سوره حجرات به تصریح در مورد جنگ دو طایفه مومن سخن به میان آورده است. بنابراین اگر شورش گرانی که علیه حاکم اسلامی دست به شورش می زنند غیر مسلمان باشند در حکم کفار حربی خواهند بود و در این صورت احکام خاصی علیه آنان اجرا خواهد شد.^۱

دلیل دیگر روایتی است از امام علی علیه السلام، امام در این روایت در جواب فردی

۱. جمیلی، خالد رشید، احکام البغات والمحاربین فی الشریعة والقانون، دارالحریه، بغداد، ۱۹۷۹م، ج ۱، ص ۱۰۰.



که از اسلام و شرک اهل جمل سؤال می‌کند، می‌فرمایند: آنان برادران ما هستند که بر ما ستم کردند.^۱

۲. خروج برضد حاکم اسلامی باشد نه حکومت اسلامی

صرف خروج از ولایت حاکم اگر قصد براندازی حاکم هم نباشد در نظر بعضی علماء برای ثبوت حکم بغی کافیست. فرقی در وجوب قتال با گروه متجاوز در این معنی (بغی) نیست که علیه امام باشد و یا طایفه ای از مسلمین.^۲

۳. عادل بودن امام

به خلاف نظر برخی از فقهای اهل تسنن که نه تنها عصمت بلکه عدالت را هم شرط نمی‌دانند یعنی علیه نظام سلطه نمی‌شود قیام کرد گرچه ظالم‌ترین و فاسق‌ترین افراد باشد و او حق مبارزه با مخالفان (باغیان) را دارد! آنها نه تنها معصوم بودن امام را در تحقق بغی شرط نمی‌دانند بلکه صفت عادل بودن را نیز نپذیرفته‌اند و معتقدند خروج بر حاکم اسلامی هر چند ستمگر جایز نیست.

ابن تیمیه معتقد است که خروج مسلحانه بر حاکم جایز نیست و اگر کسی مطیع نباشد و بمیرد، به مرگ جاهلیت و غیرمسلمان می‌میرد.^۳

۱. حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعة، مؤسسه آل البیت (ع)، قم، اول، ۱۴۰۹ق، ج ۱۵، ص ۸۳.

۲. طرابلسی، ابن براج، قاضی، عبد العزیز، المهدب، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم، اول، ۱۴۰۶ق، ج ۱، ص ۳۲۵.

۳. تقی الدین ابن تیمیه الحزائی، الفتاوی الکبری، دار القلم، بیروت، اول، ۱۴۰۷، ج ۳، ص ۲۴۹.



به اعتقاد احمد بن حنبل: «قیام علیه سلطان، جایز نیست؛ بلکه اطاعت و شنوایی از او لازم است. البته اگر سلطانی دستوری بدهد که در آن معصیت خدا باشد، نباید او را اطاعت نمود اما نباید علیه او قیام کرد»^۱.

به عقیده بر بهاری جنگ با سلطان و خروج در برابر آن جایز نیست اگرچه ستمگر باشد و این به دلیل فرمایش پیامبر ﷺ به ابوذر غفاری است که فرمود: «صبر کنید اگرچه سلطان، بنده حبشی باشد» و فرمایش پیامبر ﷺ برای انصار که فرمود: «صبر کنید تا مرا در حوض ملاقات کنید و از سنت نیست جنگ با سلطان زیرا در جنگ با سلطان فساد دنیا و دین است»^۲.

۴. خروج دسته جمعی و گروهی

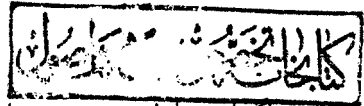
به قیام چند نفر که سلاح به دست گیرند، باغی اطلاق نمی شود؛ چنان که شیخ طوسی، ابن ادریس حلی و ابن حمزه طوسی، دسته جمعی بودن را معتبر دانسته اند.^۳

بسیاری از فقها معتقدند تعداد باغیان، باید آنقدر زیاد باشد که مقابله با آنها و متفرق کردن آنها فقط از طریق تشکیل سپاه و جنگ امکان پذیر است. استدلال آنها این است که حضرت علی علیه السلام، پس از دستگیری عبدالرحمن بن ملجم مرادی (لعنة الله)، دستور داد تا به او نیکی کنند و فرمود: «به او نیکی کنید. اگر من زنده بمانم، یا می بخشم و یا قصاص می کنم، و

۱. مسند الامام احمد بن حنبل، ص ۵۰ (ولا تخرج علی السلطان بل تسمع و تطیع فان امرک السلطان بأمره و الله عز و جل معصیه فلیس لک أن تطیعه و لیس لک أن تخرج علیه).

۲. البر بهاری، أبو محمد الحسن بن علی بن خلف، شرح السنة، بی جا، بی تا، ص ۷۸.

۳. نهایی، شیخ طوسی، به نقل از البنا بیع الفقهیه ج، ص ۱۹ / سرائر، ابن ادریس حلی، به نقل از بنابیع، ص ۱۷۳.



اگر از دنیا رفتم به سرعت او را قصاص کنید چرا که من نزد پروردگارم با او مخاصمه خواهم داشت»^۱.

اگر فردی چون ابن ملجم، باغی بود، باید بلافاصله بعد از مجروح ساختن حضرت، به قتل برسد چرا که کیفر باغی، چیزی جز مرگ نیست. اما می بینیم که حضرت فرمود تا زمانی که زنده ام، کاری با او نداشته باشید و اگر از دنیا رفتم او را مثله نکنید. اینکه ابن ملجم بعد از شهادت حضرت به قتل رسید، از روی قصاص بوده است. البته فقهای چون شهید اول و شهید ثانی در لمعه و شرح لمعه معتقدند که دسته جمعی بودن، در صدق باغی شرط نیست و فرق نمی کند چه یک نفر باشد مانند ابن ملجم و چه بیشتر از یک نفر مانند اهل جمل و صفین، در هر صورت باغی نخواهند بود.

هر چند برخی فقها جرم بغی را با شورش فرد نیز قابل تحقق می دانند^۲ و در تاریخ نیز به جریان ترور امام علی علیه السلام توسط ابن ملجم استدلال کرده اند، اما بسیاری از فقهای شیعه و سنی گروهی بودن شورش را یکی از شرایط و عناصر دخیل در تحقق جرم بغی می دانند.^۳

فقهای شیعه، احکام باغیان را در کتاب جهاد، تحت عنوان جهاد دفاعی داخلی مطرح نموده اند و معلوم است جهاد در معنای فقهی خود دارای تعریف خاصی است که معمولاً با لشکرکشی و بسیج نیرو و... همراه است و برخورد با یک نفر همانند ابن ملجم، از مفهوم جهاد اصطلاحی فقهی بیرون است.

۱. الامین، سید محسن، اعیان الشیعه، بی جا، بی تا، ج ۱، ص ۵۳۳: «فَأَخْبِسُوا إِلَيْهِ، فَإِنْ أَعَشَ فَهَضْمُوا قِصَاصُ، وَإِنْ أَمُتْ فَعَالِجُوهُ، فَإِنِّي مُخَاصِمُهُ عِنْدَ رَبِّي عَزَّ وَجَلَّ».

۲. تذکره الفقها، ج ۲، ص ۳۸۹ و وسائل الشیعه، ج ۲، ص ۷۰۴.

۳. تذکره الفقها، ج ۱، ص ۴۵۱.



۵. توانمندی ایجاد اختلال در جامعه اسلامی

یکی دیگر از ارکان تحقق جرم بغی، برخورداری بغات از قدرت کافی است. بسیاری از فقهای شیعه برخورداری بغات از عده را برای تحقق چنین جرمی ضروری می‌دانند، چرا که در فرض عدم وجود قدرت برای آنان، جرم یاد شده از زمره جرایم عادی به شمار می‌آید.^۱

۶. داشتن رهبر و حاکم

بغی خارج شدن جماعتی از اطاعت امام همراه با تأویل باطل است و باغی مسلمانان مخالف امام هستند که با خروج علیه امام و ترک اطاعت و فرمانبرداری از او و امتناع از انجام تکالیف و حقوقی که متوجه آن هاست، به مخالفت با او دست می‌زنند، به شرطی که از شوکت و قدرتی برخوردار بوده و دارای تأویل باشند و در میان خود از شخصی اطاعت کنند [یعنی دارای فرمانده باشند] یا اینکه به خارج شوندگان از اطاعت امام گویند که از تأویل فاسدی برخوردار بوده که یقین به بطلان آن وجود نداشته باشد، به شرطی که از جهت کثرت افراد و نیرو، از عظمت و شوکتی برخوردار باشند و شخصی در میان آنها باشد که از او اطاعت کنند.^۲

باغیان کسانی هستند که دارای شوکت و قدرت باشند اگرچه شخصی مطاعی در بین آن‌ها نباشد.^۳

۱. السرائر الحاروی لتحریر الفتاوی، ج ۲، ص ۱۵.

۲. الشریینی، محمد بن أحمد، الإقناع فی حل ألفاظ أبی شجاع، دار المعرفه للطباعة والنشر والتوزیع، بی‌جا، بی‌تا، ج ۴، ص ۱۵۹.

۳. زحیلی، وهبه، الفقه الاسلامی وادلته، دارالفکر، دمشق، ۱۴۰۹، ج ۶، ص ۱۴۲.



براین اساس باغیان باید دارای قدرتی باشند که تهدیدی برای حکومت به حساب آید و حکومت برای سرکوب آنها نیروهای جنگی آماده کند.

۷. خروج از روی شبهه و تاویل

بغات باید سبب قیام خود را بیان کنند. به این معنا که شورشیان برای خروج بر امام، تفسیر و تاویل و دلیلی هرچند باطل ادعا کنند، مانند ادعای معاویه به اینکه علی علیه السلام قاتلان عثمان را می شناسد و آنان را قصاص نمی کند در حالی که توان آن را دارد.

بیشتر فقهای اهل سنت این شرط را معتبر دانسته اند. از فقهای امامیه، ابن ادریس به این شرط تصریح کرده و گفته است:

«باغیان (مخالفان سیاسی) راه خود را با توجیه و تاویل جدا نموده اند و هرگاه دارای این شرط نباشند؛ یعنی تاویل و توجیه نداشته باشند، راهزن و قُطَاع طریق محسوب می شوند و حکم آنان حکم افراد محارب است»^۱.

صاحب جواهر این شرط را صحیح نمی داند و می نویسد: فقهای عظام که چنین شرطی را در بغی لازم دانسته اند، دلیلی برمدعای خویش ندارند، بلکه واقع خلاف این مطلب است، زیرا اهل جمل و اهل صفین شبهه ای نداشتند و حال آنکه برایشان احکام بغات را جاری کرده اند.^۲

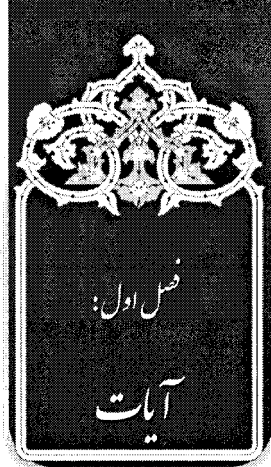
اهل سنت در مورد تحقق جرم بغی در بعضی موارد شرایطی مشابه با امامیه دارند که با وجود این شرایط به باغی بودن افراد حکم می شود.

۱. السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی، ص ۱۵.

۲. جواهر الکلام، ج ۱، ص ۳۳۳.



بررسی ادله قابل استناد برای برخورد با اهل بغی



گفتار اول: آیه قتال با اهل بغی

﴿وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلَحُوا بَيْنَهُمَا فَإِنْ بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَىٰ فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّىٰ تَنْفِيَ إِلَىٰ أَمْرِ اللَّهِ﴾^۱

اگر دو طایفه از اهل ایمان با یکدیگر به جنگ و نزاع برخیزند، شما در میان آنان صلح برقرار کنید و اگر یک دسته از آن دو، با دیگری ستم کرد با طایفه ظالم و باغی، قتال کنید تا به امر خدا بازگردد.

۱. استدلال به آیه در فقه شیعه

در تقریب استدلال به این آیه شریفه می‌توان گفت که تعلیق حکم (وجوب قتال) بر وصف (بغی) مشعر؛ بلکه دلیل بر علیت آن است، و از آن دانسته می‌شود که ملاک در وجوب قتال، تجاوز و طغیانگری است، چه از ناحیه طایفه‌ای به طایفه دیگر، یا از ناحیه افراد و طوایف علیه حاکم، یا از ناحیه



حاکم علیه مردم باشد.^۱

نقد و بررسی استدلال به آیه شریفه

از جهات متعددی بر این استدلال اشکال شده است که برای فهم بهترین اشکالات، مناسب است ابتدا کاوشی شأن نزول آیه صورت گیرد.

یک) کاوشی در شأن نزول آیه

در شأن نزول این آیه چهار قضیه نقل گردیده است؛

قضیه اول: از ابن عباس نقل گردیده است که سبب نزول این است که پیغمبر ﷺ. سوار بر الاغی نزد بعضی انصار ایستاده بود که سرگینی از الاغ افتاد. عبد الله بن ابی سلول بینی خود را گرفت و به پیامبر گفت: بوی بد سرگین الاغت ما را اذیت کرد، آن را از اینجا دور کن. عبد الله بن رواحه در واکنش به این حرکت گفت: والله بوی سرگین الاغ رسول خدا خوشتر است از بوی مشک. وقتی پیغمبر ﷺ. از آنجا گذشت، میان ایشان و قوم ایشان، اوس و خزرج درگیری اتفاق افتاد. پیغمبر برگشت و ایشان را با هم صلح داد و این آیه نازل شد.^۲

قضیه دوم: از سعید بن جبیر نقل شده است که در زمان رسول الله ﷺ بین قبیله اوس و خزرج زد و خوردی رخ داد که با کفش و نعلین و مانند آن به جان هم افتادند؛ لذا این آیه در حق آنان نازل گردید.^۳

۱. نجف آبادی، حسین علی منتظری، مبانی فقهی حکومت اسلامی، صلواتی، محمود و شکوری، مؤسسه کیهان، قم، اول، ۱۴۰۹ق، ج ۲، ص ۴۱۳.

۲. حسینی جرجانی سید امیر ابوالفتح، آیات الأحکام (جرجانی)، انتشارات نوید - تهران، اول، ۱۴۰۴ق، ج ۲، ص ۷۹.

۳. طبری کیا هراسی ابوالحسن علی بن محمد، احکام القرآن (کیا هراسی)، دارالکتب العلمیه - بیروت، دوم، ۱۴۰۵ق، ج ۴، ص ۱۷۱۶.



قضیه سوم: از قتاده نقل گردیده است که بین دو نفر از انصار، زد و خوردی واقع شد. یکی از آنان به جهت کثرت خویشانی که داشت گفت حقم را به زور از او می‌گیرم، دیگری از او خواست که برای قضاوت نزد پیامبر ﷺ بروند، ولی از قبول این پیشنهاد سرباز زد و درگیری ادامه پیدا کرد و با هرچه به دستشان می‌رسید به جان یکدیگر افتادند که این آیه نازل گردید.^۱

قضیه چهارم: از سدی نقل شده است که مردی از انصار، زنی به نام أم زید داشت. أم زید می‌خواست به دیدار خانواده خویش برود، ولی همسرش او را در اتفاقی حبس کرد تا کسی از خانواده زن نتواند او را ملاقات کند. أم زید خانواده خود را از این قضیه با خبر کرد و آنان آمدند تا او را با خود ببرند. مرد انصاری از خویشان خود کمک خواست و پسر عموهایش به یاری او شتافتند و بین آنها درگیری واقع شد و با چوب و چماغ به جان هم افتادند.^۲

دو اشکالات استدلال به آیه

اشکال اول: اجنبی بودن آیه از بحث بغی

این اشکال را به دو صورت می‌توان تقریب کرد؛

تقریب اول اشکال

با توجه به ظاهر آیه شریفه و شأن نزولی که درباره آن وارد شده است، برخی^۳ اشکال کرده‌اند که آیه از بحث باغی اجنبی است و مربوط به نزاع و

۱. أحكام القرآن، ج ۴، ص ۱۷۱۷.

۲. همان.

۳. فاضل مقداد، جمال الدین مقداد بن عبدالله، کنز العرفان فی فقه القرآن، سید محمد قاضی، مجمع جهانی تقریب مذاهب اسلامی، اول، ۱۴۱۹ق. همچنین حسینی جرجانی، ۱۴۰۴ق، ج ۲، ص ۸۰؛ حلی، ۱۴۲۵ق، ص ۳۸۶. بعضی مانند فاضل مقداد در کتاب «کنز العرفان فی فقه القرآن» به



درگیری بین دو طایفه از مومنین است. به بیانی دیگر: استدلال به این آیه بر وجوب قتال با اهل بغی، به معنای خروج جماعتی بر امام عادل، ضعیف است؛ زیرا که افراد مذکور در آیه، مسلمان هستند، در حالی که باغیان کافرند.

جواب از تقریب اول

از این اشکال می‌توان جواب‌های متعددی داد که هریک به تنهایی برای دفع اشکال کفایت می‌کند؛

۱- با توجه به ظاهر آیه شریفه و شأن نزول‌ها، حق این است که آیه اختصاص به قتال بین دو قبیله از مسلمانان دارد و سخنی از کفریگی از این دو طائفه نیست، ولی از آنجا که قرآن، مبینی به نام اهل بیت علیهم‌السلام دارد، لازم است مراجعه‌ای به روایات آنان شود تا از محل استشهاد آن به بزرگواران به این آیه و تفسیری که برای آن ذکر کرده‌اند موارد انطباق آیه روشن گردد.

در روایتی حفص بن غیاث از امام صادق علیه‌السلام نقل می‌کند که خداوند - عز و جلّ - پیامبر را با پنج شمشیر برانگیخت که یکی از آنها سیف مکفوف است و برای سرکوب اهل بغی از آن استفاده می‌شود. حضرت برای سیف مکفوف به همین آیه شریفه استشهاد می‌کنند و به دنبال آن به جنگ‌های امیرالمومنین که برای سرکوب کردن باغیان بوده است اشاره می‌کنند.^۱

این آیه بر جنگ با باغیان استدلال شده است و این اشتباه است زیرا باغی کسی است که با تأویل باطل با امام عادل خروج کند و با او محاربه نماید. چنین کسی نزد ما [شیعه] کافر است. زیرا پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به علی رضی‌الله‌تعالی‌عنه فرمود: ای علی جنگ با تو، جنگ با من و صلح با تو، صلح با من است.

بنابراین چگونه می‌توان گفت که باغی مؤمن است تا این آیه شامل او شود، با وجود لفظ «بغی» نمی‌توان گفت که مراد، همان باغیانی هستند که میان فقها مشهور است.

۱. کلینی، ابو جعفر، محمد بن یعقوب، الکافی (ط - الإسلامية)، دار الکتب الإسلامية، تهران، چهارم، ۱۴۰۷ق، ج ۵، ص ۱۱.



همچنین در روایت دیگری ابوبصیر از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که از تأویل آیه «وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا...» از حضرت سوال کردم و ایشان فرمودند که تأویل آن مربوط به جنگ جمل است که اهل بصره علیه امیرالمؤمنین شوریدند.^۱

۲- ملازمه‌ای بین باغی بودن و خروج از دین نیست، چه بسا کسی که بر امام خروج می‌کند مسلمان باشد، چنان‌چه حضرت علی علیه السلام در پاسخ به این پرسش که آیا کشته شدگان در جنگ جمل مشرکند؟ فرمود: نه؛ بلکه از شرک، فرار کردند. عرض کردند: پس منافق بودند؟ فرمود: نه؛ منافقان، خدا را یاد نمی‌کنند، مگر اندکی. گفته شد: پس آنان چه کسانی هستند؟ فرمود: برادران ما بودند که بر ما شوریدند و ما با سرکوبی شورش آنان، برایشان پیروز شدیم.^۲

همچنین صاحب جواهر در این باره می‌گوید: «با توجه به نصوص، فهمیده می‌شود که احکام مسلمانان بر بغات اجرا می‌شود؛ از قبیل نکاح با زنان آنان، خرید ذبیحه آنان...».^۳

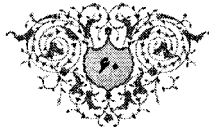
۳- وقتی خداوند متعال برای افراد باغی مسلمان چنین حکمی را در نظر می‌گیرد، به طریق اولی برای کافران باغی در برابر امام معصوم یا مسلمانان، حکمی شدیدتر اعمال می‌کند. آیاتی که درباره جهاد با کفار آمده است، احکامی شدیدتر از این احکام دارد.

۴- بر فرض تنزل از جواب‌های بالا می‌توان یکی از این دو ادعا کرد:

۱. الکافی، ج ۸، ص ۱۸۰.

۲. مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص ۶۸.

۳. جواهر الکلام، ج ۲۱، ص ۳۳۷.



برخورد با بغات از منظر اسلام

الف: استعمال «مؤمنین» در آیه از باب مجاز است، یعنی به اعتبار اینکه گروه باغی در ابتدا مؤمن بوده‌اند بر آنان کلمه «مؤمن» اطلاق شده است.
ب: باغبان نسبت به اعتقادات خود مؤمن هستند گرچه اعتقاد آنها بر باطل باشد.^۱

تقریب دوم اشکال

در آیه شریفه که اساس حکم «باغی» است، اسمی از امام برده نشده است.

جواب از تقریب دوم

هر جنگ و نزاعی در خارج بر وجود امام یا فرمانده‌ای متوقف است که جنگجویان را رهبری کند و کار و سخن آنان را سر و سامان دهد. قهراً وجود امام، شرط «وجود» است، نه وجوب؛ به این معنا که بدون امام، امکان دفع طغیان وجود ندارد؛ پس انتخاب و تحصیل امام، واجب است؛ نه اینکه وجود امام شرط وجوب باشد؛ به گونه‌ای که تا او نباشد، حکم وجوب دفع طغیان هم نباشد،^۲ علاوه بر اینکه تعبیر دو طایفه که در آیه آمده است بی‌تردید بر لشکر امام و لشکر گروه و شخص باغی نیز صدق می‌کند.^۳

اشکال دوم: عدم دلالت آیه شریفه بر وجوب قتال

در صناعیت فقهی امری که در مقام توهم خطر (گمان منع) باشد ظاهر در جواز متعلق امر است و برای اثبات وجوب، نیازمند قرینه یا دلیل دیگری می‌باشیم.^۴

۱. مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص ۴۸۱.

۲. همان، ج ۶، ص ۴۸۰.

۳. همان، ج ۱، ص ۲۴۰.

۴. همان، ج ۲، ص ۴۱۳.



جواب از اشکال دوم

علاوه بر اینکه در مقام به دنبال چیزی فراتر از جواز نیستیم،^۱ بحث «أمر بعد از توهم خطر» در اینجا منطبق نیست؛ چراکه مستلزم این است که در بسیاری از موارد حدود و قصاصات و... اوامر را از قبیل اوامر بعد از توهم خطر بدانیم، مثلاً در آیه شریفه «السَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا»^۲، توهم قطع دست سارق و سارقه وجود دارد؛ لذا امر به قطع، دلالت بر بیشتر از جواز قطع ندارد.

سه) بررسی نکته‌های مستفاد از آیه

برخی از مفسرین و فقها بر اساس ذوق و طبع لطیفی که دارند از این آیه شریفه علاوه بر حکم قتال با اهل بغی، چهار نکته دیگر نیز استفاده کرده‌اند که در ذیل به بررسی آنها می‌پردازیم؛

نکته ۱: باغی بر امام مؤمن است؛ زیرا قرآن کریم بر آن کلمه «مؤمن» را اطلاق کرده است.

نقد نکته ۱: اراده ایمان حقیقی مخالف اصول مذهب امامیه است؛ لذا از باب مجاز است، همان‌طور که لفظ مؤمن در آیه شریفه «وَإِنْ فَرِيقًا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ لَكَارِهُونَ يَجَادِلُونَكَ فِي الْحَقِّ بَعْدَ مَا تَبَيَّنَ كَأَنَّمَا يُسَاقُونَ إِلَى الْمَوْتِ وَهُمْ يَنْظُرُونَ»^۳ بر منافقین اطلاق گردیده است، با اینکه می‌دانیم آنان ایمان حقیقی ندارند.^۴

نکته ۲: مدت قتال در قتال با اهل بغی محدود به مدتی است که اهل بغی، به احکام و دستورات الهی گردن نهند.

۱. مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص ۴۷۶.

۲. انفال، آیه ۳۸.

۳. انفال، آیه ۶.

۴. سیزواری، سید عبد الأعلى، مهذب الأحكام (للسیزواری)، مؤسسه المنار - دفتر حضرت آیه الله، قم، چهارم، ۱۴۱۳ق، ج ۱۵، ص ۲۰۱.



نکته ۳: بعد از برقرار صلح با اهل بغی، جان و مال آنان از حیث بغی در امنیت کامل است؛ چراکه آیه از این جهت ساکت است و حکمی مربوط به این موارد بیان نکرده است.

نقد نکته ۳: اولاً: طبق قواعد کلی، عدم ذکر این احکام با ثبوت آنها سازگار است. و ثانیاً: این گفته با ذیل آیه «وَأَقْسَطُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ»^۱ منافات دارد؛ زیرا آیه امر به برپایی عدل، یعنی گرفتن حق ستم دیده از ستم کار کرده است.^۲

نکته ۴: آیه دلالت بر این قاعده کلی دارد که قتال با هر کس که حقی را منع کرده است و در برابر مطالبه آن، آن را نمی‌پردازد جایز است.^۳

نقد نکته ۴: ظلم و بغی مراتبی دارد که هر مرتبه از آن، عکس العمل خاصی را می‌طلبد، مثلاً در مورد آیه شریفه مراد از بغی، قتال است؛ لذا خداوند متعال قتال در برابر آن را جایز دانسته است؛ لذا برای حبس مقدار ناقابلی پول از روی ظلم، بعید است کسی ملتزم شود که با قتال باید حق برگردانده شود. بله، ممکن است این قاعده استفاده شود که هرگاه کسی از روی تعدی از حقی منع کرد مؤمنان باید در برابر پایمال شدن حق مظلوم عکس العمل نشان دهند.

۲. استدلال به آیه در فقه اهل سنت

استدلال به این آیه شریفه برای جواز یا وجوب قتال با اهل بغی اختصاصی به

۱. حجرات، آیه ۹.

۲. ممکن است در پاسخ این نقد گفته شود که از حیث جرم بغی، برای اهل بغی تبعاتی نیست، نه از حیث اضرائی که به دیگران وارد کرده‌اند.

۳. مهذب الأحکام (للسبزواری)، ج ۱۵، ص ۲۰۱۲.



شیعه ندارد، فقهای اهل سنت هم از شافعی^۱ گرفته تا حنفی و حنبلی به آن استدلال کرده‌اند و آن را اصل در مسأله قتال با اهل بغی می‌دانند.

شافعی در کتاب «الأم»، در مقام استدلال به این آیه برای وجوب دعوت اهل بغی به صلح می‌گوید: «لأن علی الإمام الدعاء كما أمر الله عز وجل قبل القتال وأمر الله عز وجل بقتال الفئة الباغية وهي مسماة باسم الايمان حتى تفي إلى أمر الله فإن فاءت لم تكن لاحد قتالها لأن الله عز وجل إنما أذن في قتالها في مدة الامتناع بالبغي إلى أن تفي»^۲، همچنان که خداوند متعال دستور داده است، بر امام واجب است که قبل از قتال با اهل بغی، آنان را به صلح دعوت کند، خداوند دستور داده با باغیان، یعنی کسانی که صفت ایمان بر آنان صادق است قتال شود تا تسلیم دستورات الهی شوند و چنان چه تسلیم شدند کسی حق قتال با آنان را ندارد؛ زیرا خداوند متعال مدت قتال را محدود به زمان سرکشی آنان کرده است.

همچنین زکریا الأنصاری از فقهای شافعی تصریح کرده است که عمده دلیل در مسأله آیه شریفه است و در تقریب استدلال گفته است: «ولیس فیها ذکر الخروج علی الامام صریحا، لكنها تشمله لعمومها أو تقتضیه لأنه إذا طلب القتال لبغي طائفة علی طائفة . فللبغی علی الامام أولى»^۳، در آیه، به طور صریح اسمی از امام برده نشده است، ولی آیه به جهت عموم یا دلالت اقتضاء آن را شامل است؛ زیرا اگر قتال به جهت بغی طائفه‌ای بر طائفه‌ی دیگر

۱. النوری، المجموع، دار الفكر للطباعة والنشر والتوزیع، بی‌جا، بی‌تا، ج ۱۹، ص ۱۹۵.

۲. المطلبی القرشی المکی، الشافعی أبو عبد الله محمد بن إدريس، الأم، دار المعرفة، بیروت، ۱۴۱۰ق، ج ۴، ص ۲۲۶-۲۲۷.

۳. الأنصاری، زکریا، فتح الوهاب، منشورات محمد علی بیضون، دار الکتب العلمیة، الأولى، ۱۴۱۸ق، ج ۲، ص ۲۶۵.



واجب باشد، به طریق اولی وقتی طائفه‌ای نسبت به امام باغی شود، قتال با آنان واجب است.

سرخسی از علمای حنفی هم آیه را منطبق بر اهل بغی می‌داند؛ چراکه ایشان برای وجوب دریافت صدقه از فرستاده اهل بغی، به آیه استدلال کرده است که خداوند متعال اسم «مؤمن» را بر آنها اطلاق کرده است، لذا لازم است صدقه آنان پذیرفته شود.^۱

از دیگر فقهای به نام حنفی سمرقندی است که در کتاب تحفة الفقهاء می‌گوید: اگر طائفه‌ای به جهت شبهه‌ای بر امام قیام کردند و با مسلمانان به مخالفت پرداختند، چنان‌چه قدرت و شوکتی نداشته باشند، بر امام لازم است که آنان را حبس کند تا توبه کنند، ولی اگر دارای قدرت و شوکت باشند بر کسانی که قدرت و شوکت دارند لازم است که پیشوای اهل عدل را یاری دهند و با اهل بغی قتال کنند تا آنان را شکست دهند و همه آنان را به قتل برسانند، از رهبر آنان گرفته تا اسیران آنان و حتی زخمی‌های آنان را نیز به قتل برسانند. عمده دلیل در مسأله قول خداوند متعال: ﴿وإن طائفتان من المؤمنين اقتتلوا...﴾ است.^۲

۱. السرخسی، المبسوط، دار المعرفة للطباعة والنشر والتوزيع، بیروت، ۱۴۰۶ق، ج ۲، ص ۱۸۱ «والعاشر يأخذ الصدقة من رسول أهل البغی إذا مر علیه كما يأخذها من المسلم لأن أهل البغی مسلمون كما قال الله تعالى وإن طائفتان من المؤمنین اقتتلوا إلى قوله فإن بغت إحداهما على الأخری».

۲. السمرقندی، تحفة الفقهاء، دار الکتب العلمیة، بیروت، دوم، ۱۴۱۴ق، ج ۳، ص ۳۱۳: «إذا خرج طائفة على الإمام على التأویل، وخالفوا الجماعة: فإن لم یکن لهم منعة: فللإمام أن يأخذهم ویحبسهم، حتی یحدثوا توبة. وإن كانت لهم منعة: فإنه یجب على الذین لهم قوة وشوكة، أن یعینوا إمام أهل العدل، ویقاتلوهم حتی یهزموهم، ویقتلوهم. وبعد الانهزام یقتلون مدبریهم، وأسراهم، یجهزون على جریحهم. وأصله قوله تعالى: (وإن طائفتان من المؤمنین اقتتلوا فأصلحوا بینهما فإن بغت إحداهما على والأخری فقاتلوا التي تبغی حتی تغئی إلى أمر الله)»



از فقهای حنبلی نیز می‌توان به ابن قدامه و شافعی صغیر اشاره کرد؛ ابن قدامه در «المغنی» می‌گوید: «کتاب قتال أهل البغی والأصل فی هذا الباب قول الله سبحانه (وإن طائفتان من المؤمنین اقتتلوا...)»^۱ و شافعی صغیر هم عبارتی مشابه عبارت ابن قدامه را آورده و در تقریب استدلال به آیه تقریبی که برای زکریا الأنصاری بیان شد را آورده است، ولی با این تفاوت که به همین مقدار بسنده نکرده است و در ادامه به سیره رسول الله ﷺ و ابوبکر و امام علی علیه السلام تمسک کرده است و گفته: «وقد أخذ قتال المشرکین من رسول الله ﷺ و قتال المرتدین من الصدیق و قتال البغاة من علی»^۲.

گفتار دوم: آیات جهاد و نهی از منکر

۱. آیه قتال با ناکثین

﴿وَإِنْ نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَطَعَنُوا فِي دِينِكُمْ فَقَاتِلُوا أَتِمَّةَ الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَا أَيْمَانَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَنْتَهُونَ﴾^۳.

و اگر پیمان‌های خود را پس از عهد خویش بشکنند، و آیین شما را مورد طعن قرار دهند، با پیشوایان کفرپیکار کنید؛ چرا که آنها پیمانی ندارند؛ شاید از طغیان خود دست بردارند!

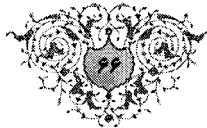
یک، تقریب استدلال به آیه در فقه امامیه

کنز العرفان یکی از آیات دال بر وجوب قتال با اهل بغی را آیه قتال با ناکثین

۱. المغنی، ج ۱۰، ص ۴۸.

۲. الشافعی الصغیر، نه‌ایة المحتاج إلى شرح المنهاج، دار احیاء التراث العربی - مؤسسة التاریخ العربی، بیروت، ۱۴۱۳ ق، ج ۷، ص ۴۰۲-۴۰۳.

۳. توبه، آیه ۱۲.



ذکر کرده است و با استشهاد به کلام امیرالمؤمنین علیه السلام آن را بر اصحاب جمل تطبیق داده است و همان طور که در بیان آیه قبل گذشت یکی از مصادیق بغات اهل جمل بودند.^۱

روایات متعددی نیز برای صدق این تطبیق در منابع روایی وارد شده است که ذکر آنها برای تأکید و تثبیت کلام مرحوم سیوری خالی از فائده نیست.

روایت قرب الاسناد: حنان بن سدیر می گوید که از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: مردمانی از بصره نزد من آمدند و درباره شخصیت طلحه و زبیر سوال کردند، به آنان گفتم: از پیشوایان کفر بودند، علی علیه السلام در روز بصره وقتی لشکرکشی کرد، به یاران خود گفت: در هجوم شتاب نکنید تا حجت را بین خودم و خدای متعال و آنان تمام کنم. روبه اهل بصره کرد و فرمود: ای اهل بصره آیا نسبت به شما حکم ظالمانه ای روا داشته ام؟ گفتند: خیر. فرمود: آیا عهد و پیمانی را نقض کرده ام؟ گفتند: خیر. فرمود: آیا چیزی از این دنیا را به خود اختصاص داده ام و شما را از آن محروم کرده ام که این چنین با من دشمنی می کنید و بیعت خود را شکسته اید؟ گفتند: خیر. فرمود: آیا در بین شما حدود را اجرا کردم و در بین دیگران تعطیل کردم؟ گفتند: خیر. فرمود: پس چه فرقی بین بیعت من و دیگران است که بیعت من شکسته می شود و بیعت دیگران نمی شود؟ من بینی و چشم این فتنه درآوردم چیزی جز کفر یا جنگ نیست. سپس روبه لشکریان خود کرد و فرمود: خداوند متعال در کتاب خویش می فرماید: ﴿وَإِنْ نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَطَعَنُوا فِي دِينِكُمْ فَقَاتِلُوا أُمَّةَ الْكَفْرِ إِنَّهُمْ لَا أَيْمَانَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَنْتَهُونَ﴾. آنگاه امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

۱. کنز العرفان فی فقه القرآن؛ ج ۱، ص ۳۸۷.



قسم به کسی که به نباتات و جانوران حیات بخشید و محمد را به نبوت برانگیخت، اینان اصحاب همین آیه می باشند و تاکنون با آنان قتال نشده است.^۱

روایت أمالی: ابوعثمان البجلی مؤذن بنی اقصی نقل می کند که از علی علیه السلام شنیدم که در روز جمل، این آیه را خواند: «وَإِنْ نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَطَعْنُوا فِي دِينِكُمْ فَقَاتِلُوا أَتِمَّةَ الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَا أَيْمَانَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَنْتَهُونَ» و قسم یاد کرد که تاکنون با اهل این آیه از زمان نزول آن قتال نشده است. بکیر می گوید که درباره این حدیث از امام صادق علیه السلام سوال کردم، ایشان فرمود: ابوعثمان راست می گوید: علی علیه السلام این چنین گفت و اینگونه بود.^۲

۱. قرب الإسناد (ط - الحديث)، ص ۹۷، ح ۳۲۷ «حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ الْحَمِيدٍ، وَعَبْدُ الصَّمَدِ بْنُ مُحَمَّدٍ، جَمِيعًا عَنْ حَتَّانَ بْنِ سَدِيرٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: «دَخَلَ عَلَى أَنَاسٍ مِنْ أَهْلِ الْبَصْرَةِ فَسَأَلُونِي عَنْ طَلْحَةَ وَ الزُّبَيْرِ، فَقُلْتُ لَهُمْ: كَانَا مِنْ أَتِمَّةِ الْكُفْرِ، إِنَّ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ يَوْمَ الْبَصْرَةِ لَمَّا صَفَّ الْخَبِيرَ، قَالَ لِأَصْحَابِهِ: لَا تَعْبُدُوا عَلَى الْقَوْمِ حَتَّى أَغْزِرَ فِيمَا بَيْنِي وَبَيْنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَبَيْنَهُمْ. فَقَامَ إِلَيْهِمْ فَقَالَ: يَا أَهْلَ الْبَصْرَةِ هَلْ تَجِدُونَ عَلَى جُورٍ فِي حُكْمٍ؟ قَالُوا: لَا. قَالَ فَحِفْيًا فِي قَسَمٍ؟ قَالُوا: لَا. قَالَ: فَرُغْبَةٍ فِي دُنْيَا أَخَذْتُهَا لِي وَلِأَهْلِ بَيْتِي دُونَكُمْ، فَتَقِمْتُمْ عَلَى فَتْكَشْتُمْ بَيْعَتِي؟ قَالُوا: لَا. قَالَ: فَأَقَمْتُ فِيكُمْ الْخُدُودَ وَعَقَلْتُهَا عَنْ غَيْرِكُمْ؟ قَالُوا: لَا. قَالَ: فَمَا بَالُ بَيْعَتِي تُنْكَثُ وَبَيْعَةُ غَيْرِي لَا تُنْكَثُ؟ إِنْ صَرَبْتُ الْأَمْرَ أَنَفَهُ وَعَيْنَهُ فَلَمْ أَجِدْ إِلَّا الْكُفْرَ أَوْ السَّيْفَ. ثُمَّ نَشَى إِلَى صَاحِبِهِ فَقَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يَقُولُ فِي كِتَابِهِ: وَإِنْ نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَطَعْنُوا فِي دِينِكُمْ فَقَاتِلُوا أَتِمَّةَ الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَا أَيْمَانَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَنْتَهُونَ، فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَبَرَأَ النَّسَمَةَ، وَاصْطَلَفَى مُحَمَّدًا بِالْبَيْتَةِ، إِنَّهُمْ لَأَصْحَابُ هَذِهِ الْآيَةِ وَمَا قُوتِلُوا مِنْذُ نَزَلَتْ».

۲. الأمالی (للشيخ الطوسي)، ص ۱۳۱، ح ۲۰۷-۲۰ «أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدٍ، قَالَ: أَخْبَرَنَا أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ خَالِدٍ الْمُرَاغِي، قَالَ: حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحَسَنِ الْكُوفِي، قَالَ: حَدَّثَنَا الْقَاسِمُ بْنُ مُحَمَّدٍ الدَّلَال، قَالَ: حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ الْمُرَزِي، قَالَ: حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ عَلِيٍّ، قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ هَاشِمٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ بَكْرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الطَّوِيلِ وَ عَمَّارِ بْنِ أَبِي مُعَاوِيَةَ، قَالَا: حَدَّثَنَا أَبُو عُثْمَانَ الْبَجَلِيُّ، مُؤَذِّنُ بَنِي أَقْصَى، قَالَ بِكَبِيرٍ: أَذَّنَ لَنَا أَبُو بَكْرٍ سَنَةً. قَالَ: سَمِعْتُ عَلِيًّا (عَلَيْهِ السَّلَامُ) يَقُولُ يَوْمَ الْجَمَلِ: «وَإِنْ نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَطَعْنُوا فِي دِينِكُمْ فَقَاتِلُوا أَتِمَّةَ الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَا أَيْمَانَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَنْتَهُونَ» ثُمَّ حَلَفَ جِبِينَ قَرَأَهَا أَنَّهُ مَا قُوتِلَ أَهْلُهَا مِنْذُ نَزَلَتْ حَتَّى الْيَوْمِ. قَالَ بِكَبِيرٍ: فَسَأَلْتُ عَنْهَا أَبَا جَعْفَرٍ (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، فَقَالَ: صَدَقَ الشَّيْخُ، هَكَذَا قَالَ عَلِيٌّ (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، وَهَكَذَا كَانَ».



دو) تقریب استدلال به آیه در فقه اهل سنت

در میان اهل سنت به این آیه برای سه مسأله استدلال شده است که هیچکدام ارتباطی با بحث بغی ندارد. مسأله اول کافر بودن کسی است که به دین اسلام چیزهای ناشایست نسبت می‌دهد یا آنچه در دین ثابت است را مورد تمسخر قرار می‌دهند. مسأله دوم مربوط به نقض عهد معاهد و ذمی است که اگر به دین اسلام طعنه‌ای وارد کند عهدش با دولت اسلامی را نقض کرده است^۱ و مسأله سوم هم این است که معاهد مادامی که عهد خود را نقض کرده است کشته نمی‌شود.^۲

۲. آیه «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ»

«ای پیامبر! با کافران و منافقان جهاد و مبارزه کن و بر آنان بسیار سخت گیر».

یک) تقریب استدلال به آیه در فقه امامیه

صاحب کنزالعرفان مرحوم سیوری در تقریب استدلال به این آیه شریفه می‌گوید: «مقصود از منافق فردی است که ظاهراً در سلک اسلام است، ولی در باطن ایمان ندارد و «باغی» هم اینگونه است، چون به ظاهر، اظهار اسلام می‌نماید، ولی با تعدی به امام خود، از اسلام خارج می‌گردد. پس اوسزاوارتر به صفت «نفاق» است؛ از این رو پیامبر خدا ﷺ به علی علیه السلام فرمود: «یا علی! لا

۱. احکام القرآن، ج ۲، ص ۹۰۵ «فیها مسألتان: المسألة الأولى - قوله تعالى: وَطَعْنُوا فِي دِينِكُمْ دليل على أن الطاعن في الدين كافر، وهو الذي ينسب إليه ما لا يليق به، أو يعترض بالاستخفاف على ما هو من الدين، لما ثبت من الدليل القطعي على صحة أصوله واستقامة فروع المسألة الثانية - إذا طعن الذمي في الدين انتقض عهده لقوله: وَإِنْ تَكْثَرُوا أَيْمَانَهُمْ... إلى: فَقَاتِلُوا أَيْمَةَ الْكُفْرِ فَأَمَّا اللَّهُ يَبْتَلِيهِمْ وَقَاتِلِهِمْ إِذَا طَعَنُوا فِي دِينِكُمْ».

۲. احکام القرآن (کیا هراسی)، ج ۴، ص ۱۸۳ «يدل على أن المعاميان لا يقتل في عهده ما لم ينكث».



يَحْبِكُ إِلَّا مُؤْمِنٌ تَقِي وَلَا يَبْغِضُكَ إِلَّا مُنَافِقٌ (شقی)؛ «این روایت را نسائی یکی از پیشوایان حدیثی اهل سنت، در صحیح خود نقل کرده است و ما هم آن را که کتاب های حدیثی خود آنان نقل نموده ایم، یقیناً کسی که با علی علیه السلام محاربه و جنگ می کند، قطعاً او را دوست نمی دارد. پس چنین فردی، «منافق» می گردد و مطلوب هم این است»^۱.

نقد استدلال به آیه

آنچه استدلال به این آیه کریمه را برای جواز یا وجوب قتال تضعیف می کند این است که قریب به اتفاق مفسرین^۲ و فقهاء مراد از قتال نسبت به منافقین را غیر از جنگ می دانند، یعنی استعمال قتال را در اینجا مجازی می دانند که در حقیقت از آن بحث و محاجّه اراده شده است، به این صورت که منافقین را زبانی هدایت و نصیحت کن. آیت الله مکارم شیرازی در تبیین این فراز از آیه می گوید: «البته طرز جهاد در برابر "کفار" روشن است، و آن جهاد همه جانبه، و مخصوصاً جهاد مسلحانه است، ولی در طرز جهاد با "منافقان" بحث است، زیرا مسلماً پیامبر صلی الله علیه و آله با منافقان جهاد مسلحانه نداشت، چه اینکه منافق کسی است که ظاهراً در صفوف مسلمین قرار دارد و بحکم ظاهر محکوم به تمام آثار اسلام است. هر چند در باطن کارشکنی

۱. کنز العرفان فی فقه القرآن، ج ۱، ص ۳۸۷ «والمنافق من ظاهر الإسلام والباغي كذلك لظاهر الإسلام وخروجه عنه بغيه على إمامه فهو حقيق باسم النفاق ولذلك قال النبي صلى الله عليه وآله لعلي «لا يحبك إلا مؤمن تقي ولا يبغضك إلا منافق شقي» رواه النسائي في صحيحه وروينا نحن أيضاً في أخبارنا ومن يحاربه لا يحبه قطعاً فيكون منافقاً وهو المطلوب».

۲. حسینی جرجانی سید امیر ابوالفتح، آیات الأحكام (جرجانی)، انتشارات نوید - تهران، اول، ۱۴۰۴ ق، ج ۲، ص ۳۹ «بدان که مراد از جهاد با کافران معنی حقیقی جهاد است یعنی مقاتله و مراد از جهاد با منافقان اقامه حجت است بر ایشان و نصیحت کردن ایشان را چنانکه مرویست از ابن عباس که گفت جهاد با کافران به شمشیر است و جهاد با منافقان به زبان».



می‌کند، چه بسا افرادی که می‌دانیم ایمان واقعی ندارند، ولی بخاطر اظهار اسلام نمی‌توانیم رفتار یک نامسلمان با آنها کنیم؛ لذا همانگونه که از روایات اسلامی و گفتار مفسران استفاده می‌شود باید گفت: منظور از جهاد با منافقان انواع و اشکال دیگر مبارزه غیر از مبارزه مسلحانه است، مانند مذمت و توبیخ و تهدید و رسوا ساختن آنها، و شاید جمله «وَ اغْلُظْ عَلَیْهِمْ» اشاره به همین معنی باشد.^۱

ممکن است کسی در تفسیر آیه، این احتمال را مطرح کند که منافقان مادامی که وضعیتشان آشکار، و اسرار درونشان بر ملا نشده، دارای احکام اسلامند، اما هنگامی که وضعیتشان مشخص شد به حکم کفار حربی خواهند بود، و در این حال نبرد مسلحانه نیز با آنها مجاز است. ولی چیزی که این احتمال را تضعیف می‌کند، این است که در این حالت اطلاق کلمه "منافق" بر آنها صحیح نیست، بلکه در صف "کفار حربی" قرار خواهند گرفت، زیرا منافق کسی است که ظاهراً اسلام و باطنش کفر باشد.^۲

دو، تقریب استدلال به آیه در فقه اهل سنت

علمای اهل سنت^۳ به مانند اکثر مفسرین و فقهای شیعه، مراد از جهاد با منافقین را معنای مجازی آن دانسته‌اند، برخی آن را به همان معنای نصیحت و موعظه لسانی تفسیر کرده‌اند و برخی به معنای اقامه حدود و برخی دیگر به

۱. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، دار الکتب الاسلامیه، تهران، ۱۳۸۰، سی و دوم، ج ۸، ص ۴۱.

۲. تفسیر نمونه، ج ۸، ص ۴۲.

۳. فخرالدین رازی ابو عبدالله محمد بن عمر، مفاتیح الغیب، دار احیاء التراث العربی - بیروت، سوم، ۱۴۲۰ ق، ج ۳۰، ص ۵۷۴ و بغوی حسین بن مسعود، معالم التنزیل فی تفسیر القرآن، دار احیاء التراث العربی - بیروت، اول، ۱۴۲۰ ق، ج ۲، ص ۳۶۹-۳۷۰ و زمخشری محمود، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، دار الکتب العربی - بیروت، سوم، ۱۴۰۷ ق، ج ۴، ص ۵۷۰.



۳. آیات نهی از منکر

باید از شما مسلمانان، برخی که داناتر و باتقوی تر هستند. خلق را به سوی خیر و صلاح دعوت کنند و مردم را به نیکوکاری امروز بداري نهی کنند.

فرزندم نماز را پیادار و امر به معروف و نهی از منکر کن.

آیات متعددی^۳ در قرآن کریم وجود دارد که از آن مطلوبیت نهی از منکر استفاده می‌شود که دو آیه فوق از مهمترین این آیات به شمار می‌روند که داللتشان بر وجوب نهی از منکر بحثی نیست؛ لذا نهی از منکر از مسلمات و واجبات شریعت و از فروع دین می‌باشد که احتیاجی به اثبات و تبیین ندارد و در این مبحث به عنوان کبرای استدلال و برهان منطقی مطرح می‌گردد.

یکی از منکرات قطعی رویارویی با حاکمیت الهی و حکومت امام عادل یا جانشین اوست، لذا اگر گروه یا شخصی در مقابل حکومت اسلامی قرار گیرد مرتکب منکر شده است و بر همه مسلمانان واجب است او را از این کار بازدارند. البته بازداشتن از منکر مراتب و شرایطی دارد که از مرحله قلبی و

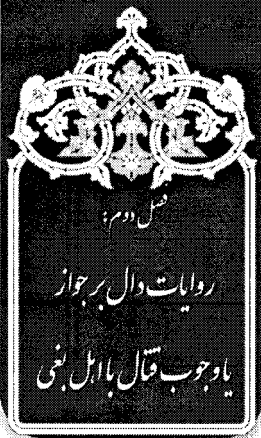
۱. آل عمران، آیه ۱۰۴.

۲. لقمان، آه ۱۶.

٣. مانند: ﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ﴾ (آل عمران: ١١٠)، ﴿يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ﴾ (آل عمران: ١١٢) و ﴿الَّذِينَ يُؤْتُونَ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ السَّائِغَ وَالسَّائِغُونَ الرَّاحِضُونَ بِالسَّادِقِ الْأَثَرِ وَالْأَثَرُونَ بِالسَّادِقِ الْأَثَرِ وَالْأَثَرُونَ بِالسَّادِقِ الْأَثَرِ﴾ (توبه: ١١٢).



لسانی شروع می شود تا مرحله خشونت و برخورد فیزیکی. بنابراین با فراهم شدن شرایط مرتبه نهایی، بر مسلمانان واجب است برای قلع و قمع منکر، دست به سلاح شوند و باغیان را سرکوب کنند.



صل دوم:

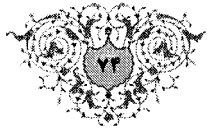
روایات دال بر جواز

یا رجب قال با اهل بنی

گفتار اول: روایات امامیه

روایت اول

عَلَى بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ وَعَلَى بْنِ مُحَمَّدٍ الْقَاسِمِيِّ جَمِيعاً عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْمُنْقَرِيِّ عَنْ حَفْصِ بْنِ غِيَاثٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: «سَأَلَ رَجُلٌ أَبِي عليه السلام عَنْ حُرُوبِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام وَكَانَ السَّائِلُ مِنْ مُحِبِّينَا فَقَالَ لَهُ أَبُو جَعْفَرٍ بَعَثَ اللَّهُ مُحَمَّدًا عليه السلام بِمِائَةِ أَسْيَافٍ ثَلَاثَةٌ مِنْهَا شَاهِرَةٌ فَلَا تُغْمَدُ حَتَّى تَضَعَ الْحَرْبُ أَوَارَازَهَا وَلَنْ تَضَعَ الْحَرْبُ أَوَارَازَهَا حَتَّى تَظْلُعَ الشَّمْسُ مِنْ مَغْرِبِهَا فَإِذَا طَلَعَتِ الشَّمْسُ مِنْ مَغْرِبِهَا آمَنَ النَّاسُ كُلُّهُمْ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ فَيَوْمَئِذٍ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيْمَانِهَا خَيْرًا وَسَيْفٌ مِنْهَا مَكْفُوفٌ وَسَيْفٌ مِنْهَا مَغْمُودٌ سَلُّهُ إِلَى غَيْرِنَا وَحُكْمُهُ إِلَيْنَا وَأَمَّا السُّيُوفُ الثَّلَاثَةُ الشَّاهِرَةُ... وَأَمَّا السَّيْفُ الْمَكْفُوفُ فَسَيْفٌ عَلَى أَهْلِ الْبَغْيِ وَالتَّأْوِيلِ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ - وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلَحُوا بَيْنَهُمَا فَإِنْ بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَى فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَفِيءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ فَلَمَّا نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ عليه السلام إِنَّ مِنْكُمْ مَنْ يَقَاتِلُ بَعْدِي عَلَى التَّأْوِيلِ كَمَا



قَاتَلْتُ عَلَى التَّنْزِيلِ فَسُئِلَ النَّبِيُّ ﷺ مَنْ هُوَ فَقَالَ خَاصِصُ التَّغْلِ يَعْنِي أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ فَقَالَ عَمَّا زُنُّنٌ يَاسِرٌ قَاتَلْتُ بِهِ هَذِهِ الرَّايَةَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ثَلَاثًا وَهَذِهِ الرَّايَةُ... كَانَتِ السَّيْرَةُ فِيهِمْ مِنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ مَا كَانَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي أَهْلِ مَكَّةَ يَوْمَ فَتَحِ مَكَّةَ فَإِنَّهُ لَمْ يَسْبِ لَهُمْ ذُرِّيَّةٌ وَقَالَ مَنْ أَغْلَقَ بَابَهُ فَهُوَ آمِنٌ وَمَنْ أَلْقَى سِلَاحَهُ فَهُوَ آمِنٌ وَكَذَلِكَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ - يَوْمَ الْبَصْرَةِ نَادَى فِيهِمْ لَا تَسْبُوا لَهُمْ ذُرِّيَّةً وَلَا تَجْهَرُوا عَلَى جَرِيحٍ وَلَا تَتَّبِعُوا مُذْبِرًا وَمَنْ أَغْلَقَ بَابَهُ وَأَلْقَى سِلَاحَهُ فَهُوَ آمِنٌ...»^۱

حفص بن غیاث از امام صادق ﷺ نقل می‌کند که مردی از محبان ما اهل بیت از پدرم حضرت باقر ﷺ درباره نبردهای امیرالمؤمنین ﷺ سؤال کرد، و ایشان پاسخ فرمودند: خداوند متعال حضرت محمد ﷺ را با پنج شمشیر مبعوث کردند؛ سه شمشیر دائماً بیرون کشیده و آشکار است تا زمانی که جهاد و نبرد پایان پذیرد و تا خورشید از مغرب طلوع نکند (یعنی آخر الزمان) پایان نمی‌پذیرد که آن زمانی است که دیگر توبه و قبول ایمان نفعی برای کسی که تا کنون ایمان نیاورده نمی‌کند. یک شمشیر دیگر شمشیر منع شده و باز داشته شده از حرکت و خونریزی می‌باشد که منع آن در اختیار و احاطه و مهار دست و قدرت ما است و یک شمشیر دیگر در غلاف است و نگاه داشته شده می‌باشد. اما سه شمشیر برهنه ابتدائی: اما شمشیر چهارم شمشیر علیه اهل بغی و تأویل می‌باشد. خداوند عز و جل می‌فرماید: اگر دو طایفه از مؤمنین با هم درگیر شدند بین آنان صلح برقرار کنید. و پس اگر یکی بر دیگری بغی و تعدی کرد، با او بجنگید، تا تسلیم امر خدا گردد»، وقتی این آیه نازل شد، رسول الله ﷺ فرمود:



بعد از من از میان شما کسی به خاطر [ترویج] تأویل و باطن قرآن نبرد می‌کند، همان طور که من به خاطر [ترویج] ظاهر قرآن نبرد کردم. از ایشان درباره آن شخص پرسیده شد، فرمود: خاصف النعل، یعنی امیر المؤمنین علیه السلام. عمار بن یاسر می‌گوید: با این پرچم در کنار رسول الله صلی الله علیه و آله سه بار نبرد کردم و این نبرد چهارم من است... سیره امیر المؤمنین در بین اهل بغی به مانند سیره پیامبر در روز فتح مکه بود، پیامبر خانواده‌های آنان را به اسارت نگرفت و فرمود: هر کس درب خانه خویش را ببندد در امان است و هر کس سلاح را به زمین بیندازد در امان است، امیر المؤمنین هم این گونه کرد و در جنگ جمل فرمود: زنان و فرزندان آنان را به اسارت نگیرید و زخمی‌ها را نکشید و فراری‌ها را دنبال نکنید. هر کس درب خانه خود را ببندد و سلاح را به زمین گذارد در امان است...

تقریب استدلال

برای اثبات جواز یا وجود جهاد با اهل بغی می‌توان به فراز «اما شمشیر چهارم شمشیر علیه اهل بغی و تأویل می‌باشد...» استدلال کرد که خداوند عز و جل جنگ بر ضد اهل بغی را تشریع کرده است.

ارزیابی سندی روایت

علی بن ابراهیم و پدرش ابراهیم بن هاشم از اجلای شیعه می‌باشند که اصحاب، قدحی برای آنان ذکر نکرده اند و حتی درباره علی بن ابراهیم توثیق صریح نیز داریم، مرحوم نجاشی در وصف ایشان می‌گوید: «ثقة فی الحدیث ثبت معتمد صحیح المذهب».^۱

۱. نجاشی، ابوالحسن، احمد بن علی، رجال النجاشی - فهرست أسماء مصنفی الشيعة، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم، اول، ۱۴۰۷ق، ص ۲۶۰



منقروی هم گرچه ابن غضائری او را تضعیف کرده است،^۱ لکن مرحوم نجاشی او را توثیق کرده است^۲ و دأب اصحاب بر این است که توثیقات دیگر رجالی ها را بر تضعیفات ابن غضائری مقدم می کنند؛ بلکه بر تضعیفات ایشان اثری مترتب نمی کنند.

حفص بن غیاث هم ثقه می باشد؛ چرا که شیخ طوسی کتاب او را مورد اعتماد دانسته است. تنها کسی که در سند روایت مشکل ساز است قاسم بن محمد اصفهانی معروف به کاسولاست که نجاشی او را مرضی نمی داند.^۳ با توجه به ضعف سند روایت، این روایت به تنهایی نمی تواند دلیل مسأله قرار گیرد، بلکه اگر دلیل قابل استنادی در مقام وجود داشته باشد، از این روایت به عنوان مؤید و تأکید بهره گرفته می شود، ولی چنان چه دلیل قابل استنادی وجود نداشته باشد و ادله دیگری در همین تراز وجود داشته باشد، با ضمیمه شدن با یکدیگر اطمینان آور می شوند و در مسأله به عنوان حجت بدان استناد می شود، اما در غیر این صورت این روایت قابل اعتنا نیست.

روایت دوم

ابْنُ شَهْرَاشُوبٍ فِي مَنَاقِبِهِ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام: «أَنَّهُ ذَكَرَ الَّذِينَ حَارَبَهُمْ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ فَقَالَ أَمَّا إِنَّهُمْ أَعْظَمُ جُزْأً مِمَّنْ حَارَبَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قِيلَ لَهُ وَكَيْفَ ذَلِكَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ قَالَ أُولَئِكَ كَانُوا أَهْلَ جَاهِلِيَّةٍ وَهَؤُلَاءِ قَرَأُوا الْقُرْآنَ وَعَرَفُوا أَهْلَ الْفَضْلِ فَأَتَوْا مَا أَتَوْا بَعْدَ الْبَصِيرَةِ».^۴

۱. ابن غضائری، ابوالحسن، احمد بن ابی عبد الله، رجال ابن الغضائری، قم، ایران، بی تا، ج ۱، ص ۶۵.

۲. رجال النجاشی، ص ۱۸۵.

۳. همان، ص ۳۱۵.

۴. مستدرک الوسائل؛ ج ۱۱، ص ۶۲، ح ۱۲۴۲۸-۲.



ابن شهر آشوب در کتاب مناقبش از امام صادق علیه السلام در حدیث مرسلی نقل می‌کند که حضرت از کسانی که با امام علی علیه السلام نبرد کردند یاد کرد و گفت: آگاه باشید که گناه آنان از کسانی که با رسول الله صلی الله علیه و آله جنگیدند شدیدتر است. از حضرت درباره وجه آن سوال شد، فرمودند: زیرا کسانی که با رسول الله صلی الله علیه و آله جنگیدند از جاهلیت بودند و کسانی که با علی علیه السلام جنگیدند از کسانی بودند که قرآن خوانده بودند و اهل فضل را می‌شناختند؛ لذا بعد از آنکه بصیرت پیدا کرده بودند به چنین عملی دست زدند.

تقریب استدلال

در تقریب استدلال به این روایت گفته شده است که به طریق اولی از این روایت فهمیده می‌شود که قتال با اهل بغی جایز است؛ زیرا وقتی قتال با کسانی که با پیامبر جنگیده بودند و به معرفت خاندان پیامبر و حقائق قرآن بصیرت نداشتند جایز باشد، با اهل بغی که به جایگاه امام بصیرت دارند به طریق اولی جایز است.

ارزیابی دلالی و سندی روایت

ابن شهر آشوب این روایت را به صورت مرسل از امام باقر علیه السلام نقل کرده است؛ لذا بر فرض تمام بودن دلالت، به جهت ضعف سندی، به تنهایی برای استدلال ناکارآمد است. و اما از جهت دلالت، فی الجمله دلالتش تمام است، منتهی نه به تقریب که بیان گردید؛ زیرا برای استدلال بر مطلوب، نیاز به فحوی و طریق اولویت نیست، بلکه خود منطوق دلالت روشنی بر جواز محاربه با اهل بغی دارد، بدین بیان که روایت، فعل رسول الله صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام را نقل کرده است که با اهل بغی نبرد کرده‌اند، هر چند روایت



از جهت کیفیت نبرد و شروع آن ساکت است، ولی قدرمقیقن از آن صورتی است که اهل بغی بر حکومت شوریده‌اند.

بنابراین با قطع نظر از سند، روایت فقط فی الجمله جواز نبرد با اهل بغی را اثبات می‌کند، بدین بیان که محاربه با اهل بغی در صورتی را جایز می‌داند که ابتدا آنان شوریده باشند.

روایت سوم

قَالَ حَدَّثَنَا فَرَاتُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ الْكُوفِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا الْحَسَنُ [الْحُسَيْنُ] بْنُ أَبِي الْعَبَّاسِ وَ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ سَعِيدِ الْأَمْخَسِيِّ قَالَ حَدَّثَنَا نَصْرُ بْنُ مُزَاجِمٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ بَكَّارٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ زَيْدِ بْنِ عَلِيٍّ [ع]، قَالَ: «...وَيَحْكُمُ إِنَّ اللَّهَ قَدْ فَرَضَ عَلَيْكُمْ جِهَادَ أَهْلِ الْبَغْيِ وَ الْغُدْوَانَ مِنْ أُمَّتِكُمْ عَلَى بَغْيِهِمْ...»^۱.

تقریب استدلال

در تفسیر فرات از زید بن علی نقل شده است که گفت: «...وای بر شما! خداوند جهاد با اهل بغی و دشمنان از این امت را که در حقان ستمگری کرده‌اند را بر شما واجب گردانیده است...».

استدلال به روایت بروجوب قتال با اهل بغی به دو صورت قابل بیان است: صورت اول، استدلال به منطوق روایت است که قتال با اهل بغی را بخاطر ستمی که انجام می‌دهند، بر مردم واجب دانسته است مطلقاً، چه اهل بغی از سردمداران و حکومتیان باشند و چه از مردم باشند و چه حکومت در دست شما باشد و چه در دست دیگران.

۱. تفسیر فرات الکوفی، ص ۳۸۲.



و اما صورت دوم، استدلال به فحوای روایت است، بدین بیان که وقتی قتال مردم معمولی ضد حکومت ظالم واجب باشد، قتال حکومت عادل ضد اهل بغی به طریق اولی واجب است.

ارزیابی دلالی و سندی روایت

سند روایت به معصوم ختم نشده است، بلکه زید بن علی آن را نقل کرده است که برخی در وثاقت او تردید کرده اند و برخی او را از أجلأء و مجتهدین زمان خودش می شناسند؛^۱ در هر صورت چه او را جلیل بدانیم یا ضعیف، روایت حجت نیست؛ زیرا با در نظر گرفتن مجتهد بودن زید بن علی و پرهیز او از هوای نفس، نهایت چیزی که می توان گفت این است که ایشان بر اساس اجتهاد خود چنین کلماتی را بیان نموده است که برای ما نمی تواند حجت باشد. علاوه بر اینکه برخی راویانی که در سند واقع شده اند یا از مجاهیل هستند و یا هیچ وصفی درباره آنان در کتب رجالی نیامده است.

و اما از جهت دلالت، فساد تقریب اول که روشن است؛ زیرا استفاده چنین اولویتی بعید به نظر می رسد، چه ملازمه ای وجود دارد که اگر بر مردم واجب باشد ضد حکومت ظالم قیام کنند بر حکومت هم واجب باشد که با اهل بغی جهاد کند؟ چه بسا به جهت قدرتی که حکومت دارد وظیفه او تنگ گرفتن بر اهل بغی یا تهدید یا... باشد.

و اما تقریب دوم هم فاسد است؛ چرا که در روایت از «بغی» معنای لغوی آن اراده شده است، لذا نمی تواند شامل موارد عدم پرداخت زکات یا سرپیچی از برخی احکام الهی نمی شود. بله، چه بسا سرپیچی از برخی احکام ظلم و

۱. معجم رجال الحديث و تفصیل طبقات الرجال، ج ۸، ص ۳۵۸.



ستم به حکومت به شمار رود که در این صورت قتال با ستمکاران واجب می‌شود. در هر صورت این روایت نه تنهایی و نه با انضمام به روایات دیگر، برای مطلوب ما در مقام اعتباری ندارد، هر چند فقرات آن در موارد دیگر می‌تواند جنبه تأیید را داشته باشد.

روایت چهارم

وَعَنْ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ وَ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا ذِكْرًا وَصِيَّةَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ: «أَوْصَى إِلَى ابْنِهِ الْحُسَيْنِ وَأَشْهَدَ عَلَى وَصِيَّتِهِ الْحُسَيْنِ وَ مُحَمَّدًا وَ جَمِيعَ وَلَدِهِ وَ زَوْسَاءِ شِيعَتِهِ وَ أَهْلَ بَيْتِهِ ثُمَّ دَفَعَ الْكُتُبَ إِلَيْهِ وَ السِّلَاحَ ثُمَّ قَالَ لَهُ: ... فَلَمَّا قَبَضَ اللَّهُ رَسُولُهُ جَاهَدْتُ مَنْ أَمَرَنِي بِجِهَادِهِ مِنْ أَهْلِ الْبَغْيِ...»^۱

در روایتی از امام زین العابدین و امام باقر علیهما السلام وصیت امام علی علیه السلام به فرزندش امام حسن نقل شده است که حضرت همه فرزندان از امام حسین تا محمد و رؤسای شیعه و خانواده اش را بر آن شاهد گرفت. سپس وصیت و سلاح را به او داد و فرمود: ... هنگامی که رسول الله از دنیا رفت، با کسانی که پیامبر امر کرده بود با آنان جهاد کنم، مانند اهل بغی به جهاد پرداختم...».

تقریب استدلال

از امر رسول الله به جهاد با اهل بغی استفاده می‌شود که جهاد با آنان بر حاکم اسلامی واجب است.

ارزیابی دلالی و سندی روایت

این روایت هم، از جهت سندی، به جهت ارسال، بدون انضمام به روایات

۱. مغربی، ابوحنیفه، نعمان بن محمد تمیمی، دعائم الإسلام، مؤسسه آل البيت علیهم السلام، قم، دوم، ۱۳۸۵ق، ج ۲، ص ۳۵۴-۳۵۵.



دیگر بی اعتبار است. از جهت دلالی، تنها اشکالی که ممکن است مطرح شود تبعیضیه بودن «من» در «من اهل البغی» است، در حالی که چنین مطلبی خلاف ظاهر است، بلکه بیان برای «من» می باشد، لذا حضرت دستور به جهاد با همه اهل بغی داده است نه بعض آنان.

روایت پنجم

وَعَنْ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ: «أَمُرْتُ أَنْ أُقَاتِلَ النَّاكِثِينَ وَالْقَاسِطِينَ وَالْمَارِقِينَ فَفَعَلْتُ مَا أَمَرْتُ بِهِ فَأَمَّا النَّاكِثُونَ فَهُمْ أَهْلُ الْبَصْرَةِ وَغَيْرُهُمْ مِنْ أَصْحَابِ الْجَمَلِ وَأَمَّا الْمَارِقُونَ فَهُمْ الْخَوَارِجُ وَأَمَّا الْقَاسِطُونَ فَهُمْ أَهْلُ الشَّامِ وَغَيْرُهُمْ مِنْ أَحْزَابِ مُعَاوِيَةَ»^۱

در کلامی از امام علی علیه السلام نقل گردیده است که من به قتال با ناکثین و قاسطین و مارقین امر شده بودم و بدانچه امر شده بودم عمل کردم. اما ناکثون اهل جمل بودند و مارقین خوارج بودند و قاسطون احزاب معاویه بودند.

تقریب استدلال

طبق این حدیث امیرالمؤمنین علیه السلام مأمور بود با سه گروه نبرد کند که هر سه از اهل بغی به شمار می روند، لذا قتال با اهل بغی طبق این روایت واجب است.

ارزیابی دلالی و سند روایت

البته این روایت هم مرسل و ضعیف است که باید با انضمام به روایات دیگر بدان نگاه شود، لکن دلالت آن تمام است؛ زیرا برای سه گروهی که جهاد با آنان واجب بوده است احتمال خصوصیتی غیر از باغی بودن داده نمی شود تا گفته شود جهاد به جهت آن خصوصیات واجب گردیده است.



نتیجه استدلال به روایات امامیه

روایات متعدد دیگری در زمینه قتال با اهل بغی در امامیه وجود دارد^۱ که هر چند از جهت سندی مرسل و ضعیف هستند، ولی با ضمیمه شدن آنها به روایاتی که در اینجا مورد استدلال قرار گرفت، انسان را مطمئن می‌کنند که قتال با اهل بغی جایز؛ بلکه واجب است.

گفتار دوم: روایات اهل سنت

در مجامع حدیثی اهل سنت روایات معتبر بسیاری ذیل عناوینی همچون «حکم بغاة من هذه الأمة»، «الأمر بقتل من يفرق بين أمة محمد ﷺ»،^۲ «كتاب قتال اهل البغی»^۳ و... وارد شده است که به کشتن اهل بغی تشویق می‌کند و حتی برخی از آنها آن را واجب می‌داند، البته برخی از این روایات، حکم را روی مصادیق برده‌اند که از مجموع آنان می‌توان استفاده کرد مصادیق خصوصیتی ندارد و حکم برای اهل بغی ثابت است. در ذیل به برخی از این روایات اشاره می‌شود.

روایت اول

عن ابن عمر قال: قال رسول الله ﷺ لعبد الله بن مسعود: «يا ابن مسعود أتدري ما حكم الله فيمن بغى من هذه الأمة قال ابن مسعود الله ورسوله اعلم قال فان حكم الله

۱. دعائم الإسلام؛ ج ۱، ص ۳۸۸.

۲. بیهقی، أحمد بن الحسين بن علی بن موسی، السنن الکبری، محقق: محمد عبد القادر عطا، دار الکتب العلمیة، بیروت، ۱۴۲۴ق، ج ۴، ص ۱۷.

۳. الضبی الطهمانی النیشابوری، أبو عبد الله الحاکم محمد بن عبد الله بن محمد بن حمدویه بن نعيم بن الحكم، المستدرک علی الصحیحین المعروف بابن البیع، دار الکتب العلمیة، بیروت، ۱۴۱۱ق، ج ۲، ص ۱۴۵ و السنن الکبری، ج ۸، ص ۱۴۱.



فیهم أن لا یتبع مدبرهم ولا یقتل أسیرهم ولا یذفف علی جریحهم»^۱.

ابن عمر از رسول الله ﷺ نقل کرده است که ایشان به عبدالله بن مسعود فرموده است: ابن مسعود آیا می دانی حکم خداوند درباره بغات این امت چیست؟ ابن مسعود گفت: خدا و رسول او آگاه تر هستند. حضرت فرمود: حکم خداوند درباره آنان این است که فراری های آنان را دنبال نکنید و اسیرانشان را نکشید و در مرگ زخمی های آنان تعجیل نکنید.

تقریب استدلال

ظاهر روایت این است که قتال با اهل بغی مفروغ عنه است و حضرت به احکام فراری ها، اسیران و زخمی های آنان پرداخته است. از این رو قتال با آنان طبق این روایت جایز است، البته از این جهت که آیا حاکم می تواند شروع کننده باشد یا خیر؟ ساکت است.

روایت دوم

عن عرفجة بن شريح الأسلمي قال: «قال رسول الله ﷺ: انما ستكون بعدی هنات وهنات ورفع یدیه فن رأیتموه یرید أن یفرق امرأة محمد ﷺ وهم جمیع فاقتلوه کائنات من کان من الناس»^۲.

عرفجه از رسول الله ﷺ نقل می کند که ایشان در حالی که دست خویش را بالا برده بود فرمود: بعد از من فتنه ها و مصیبت هایی رخ می دهد که اگر هر کس از شما مشاهده کرد که آنان جمع شده اند و قصد تفرقه در امت محمد ﷺ را دارند آنان را در هر جایگاهی که هستند بکشید.

۱. المستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۱۵۵.

۲. همان، ص ۱۵۶.



تقریب استدلال

نوروی در شرح خود بر صحیح مسلم، ذیل این حدیث می‌گوید که مضمون روایت امر به قتال با کسانی است که یا بر امام خروج کرده‌اند یا قصد تفرقه در امت پیامبر ﷺ را دارند.

روایت سوم

عبد الله بن عمرو بن العاص، قال: «أتی رسول الله ﷺ رجل وهویقسم تمرا یوم خیبر (فقال یا محمد أعدل قال ویحک ومن یعدل علیک إذا لم أعدل أو عند من تلتمس العدل بعدی ثم قال یوشک ان یأتی قوم مثل هذا یتلون کتاب الله وهم أعداؤه یقرؤن کتاب الله محلقه رؤسهم فإذا خرجوا فاضربوا رقابهم»^۱.

عبد الله بن عمرو عبد الله بن العاص نقل کرده‌اند که پیامبر در جنگ خیبر در حال تقسیم خرما بود که مردی به او گفت: ای محمد عدالت پیشه کن. رسول الله ﷺ به او گفت: وای بر تو اگر من عدالت پیشه نمی‌کنم پس چه کسی پیشه می‌کند یا بعد از من از چه کسی انتظار عدالت و رزی داری؟ سپس فرمودند: چه نزدیک است که بعد از من گروهی مانند این شخص ظاهر شوند که قرآن تلاوت می‌کنند، در حالی که دشمن قرآن هستند و قرآن می‌خوانند، در حالی که سرهای خویش را تراشیده‌اند، چنانچه این گروه ظاهر شدند گردن‌های آنان را بزنید.

تقریب استدلال

حاکم نیشابوری این روایت را ذیل کتاب «قتال اهل البغی» آورده است، همچنین صاحب کنز العمال آن را ذیل عنوان «فتن الخوارج» آورده که از آن

۱. المستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۱۴۵-۱۴۶.

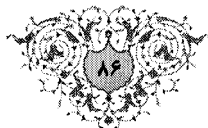


فهمیده می شود این روایت مربوط به خوارج است، همچنان که از تطبیق آن بر خارج هم، چنین مطلبی قابل استفاده است. بنابراین دلالت روایت بر وجوب جهاد با اهل بغی تمام است.

روایت چهارم

انس بن مالک وأبى سعید الخدری رضی الله عنهما: «ان رسول الله ﷺ قال سيكون في أمتي اختلاف وفرقة قوم يحسنون القيل ويسيثون الفعل يقرؤون القرآن لا يجاوز تراقيهم يرقون من الدين مروق السهم من الرمية لا يرجعون حتى يرد على فوقه شر الخلق والخليقة طوبى لمن قتلهم وقتلوه يدعون إلى كتاب الله وليسوا منه في شيء من قاتلهم كان أولى بالله منهم قالوا يا رسول الله فما سببهم قال التحليق»^۱.

انس بن مالک و أبی سعید خدری از رسول الله ﷺ نقل می کنند که ایشان فرمودند: در بین امت من اختلاف و شکافی ایجاد خواهد شد، گروهی ظهور می کنند که حرفای نیکو می زنند، ولی در عمل، کارهای ناروا انجام می دهند، قرآن می خوانند، در حالی که از حلق هایشان بالاتر نمی رود، از دین خارج می شوند همانند خروج تیر از قوس کمان، به دین باز نمی گردند و از شرورترین انسان ها و حیوانات خواهند شد. خوشا به سعادت کسی که آنان را بکشد. آنان به سوی قرآن دعوت می کنند، در حالی که بهره ای از آن نبرند. هر کس با آنان جهاد کند از جایگاه عظیمی نزد خدا برخوردار است. از ایشان سوال کردند این گروه چه شکل و شمایلی دارند؟ حضرت فرمود: سرهای خود را تراشیده اند.



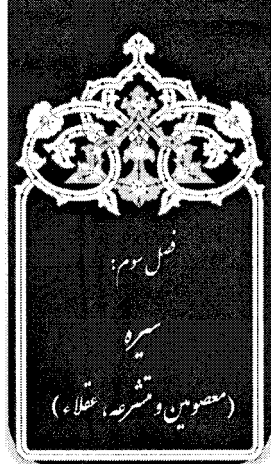
تقریب استدلال

ظاهراین روایت تشویق و ترغیب مسلمانان است به جهاد با خوارج و کسانی که برامام شوریده‌اند؛ زیرا مصداق خارج این گروه، طبق شواهد و قرائن تاریخی و روایی خوارج می‌باشند، پس این آیه هم دلالت بر جواز و بلکه رجحان جهاد با اهل بغی دارد.

نتیجه استدلال به روایات اهل سنت

از این روایات و روایات متعدد دیگری^۱ که در این زمینه وارد شده است می‌توان چنین استفاده کرد که قتال با اهل بغی بر مسلمانان جایز و بلکه واجب است.

۱. عن عثمان الشحام قال اتيت مسلم بن أبي بكره وفرقه السبخی: «فدخلنا عليه فقلنا أسمعك أباك يذكر في حديث الفتن قال نعم سمعت أبي يقول سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول يكون في أمتي قوم أعداء ذلقة ألسنتهم بالقرآن فإذا رأيتموهم فأنيموهم» (المستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۱۴۶).



از میان معصومین علیهم السلام تنها پیامبر و امیر المؤمنین بودند که در برهه‌ای از زمان حکومت را به دست داشتند، لذا اگر بنا باشد از سیره به عنوان دلیل بحث شود باید به دنبال سیره این دو معصوم در ایام حکومتشان بود.

الف) رفتار پیامبر در ماجرای مسجد ضرار

جماعتی از بنی عمرو بن عوف مسجد قبا را ساخته، از رسول خدا صلی الله علیه و آله خواستند تا در آنجا نماز بخواند. رسول خدا صلی الله علیه و آله مسجد را افتتاح نمود و در آنجا به نماز ایستاد. بعد از این جریان، عده‌ای از منافقین بنی غنم بن عوف حسد برده و در کنار مسجد قبا مسجد دیگری ساختند تا برای نقشه چینی علیه مسلمین پایگاهی داشته باشند، و مؤمنین را از مسجد قبا متفرق سازند و نیز در آنجا تشکیلاتی راه بیاندازند و در انتظارابی عامر راغب که قول داده بود با لشکری از روم به سوی آنها بیاید بنشینند و رسول خدا صلی الله علیه و آله را از مدینه بیرون کنند.



پس از آنکه مسجد را بنا کردند نزد رسول خدا ﷺ آمده، درخواست کردند که آن جناب با خواندن نماز آن را افتتاح کند و آنها را به خیر و برکت دعا کند، رسول خدا ﷺ که در آن روز عازم جنگ تبوک بود وعده داد که پس از مراجعت به مدینه به آن مسجد خواهد آمد، پس این آیات ﴿وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضَرَارًا وَكُفْرًا وَتَفْرِيقًا بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ وَإِزْصَادًا لِّمَنْ حَارَبَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ وَلَيَخْلِفُنَّ إِنْ أَرَدْنَا إِلَّا الْحُسْنَىٰ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ...﴾، نازل گردید.

چون مسجد آنها به منظور ضرر زدن به مسجد قبا و ترویج کفر به خدا و رسول و تفرقه میان مؤمنینی که در مسجد قبا جمع می شدند و محل کمین برای رسیدن ابی عامر راهب (محارب خدا و رسول) ساخته شده بود، لذا خدای تعالی از ایشان خبر داد که قسم خواهند خورد بر اینکه ما مقصودی از ساختن این مسجد نداریم مگر اینکه کار نیکی کرده باشیم، یعنی با به پا کردن مسجد تسهیلاتی برای مؤمنین فراهم آورده باشیم، و مؤمنین همه جا به مسجد دسترسی داشته باشند. آنگاه خدای تعالی گواهی داده بر اینکه دروغ می گویند و فرموده: ﴿وَلَيَخْلِفُنَّ إِنْ أَرَدْنَا إِلَّا الْحُسْنَىٰ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ﴾، ابتدا رسول خود را از اینکه در آن مسجد به نماز بایستد نهی می کند و سپس مسجد قبا را اسم برده، بعد از مدح و ثنای آن مسجد، نماز خواندن در آنجا را ترجیح داده و فرموده: «هر آینه، آن مسجدی که از روز اول بر اساس تقوا باشد سزاوارتر است به اینکه در آن به نماز بایستی و با این بیان به مدح نیت بانیان آن از نخستین روز پرداخته، و بدان جهت نماز گزاردن در آن را بر نماز در مسجد ضرار ترجیح داده است».

رسول خدا ﷺ عاصم بن عوف عجلانی و مالک بن دحشم را که از قبیله بنی عمرو بن عوف بود فرستاد و به ایشان فرمود: به این مسجدی که مردمی



ظالم آنجا را ساخته اند بروید و خرابش نموده و آن را آتش بزنید. و در روایت دیگری آمده که عمار یاسرو وحشی را فرستاد و آن دو آن مسجد را آتش زدند، و دستور داد تا جای آن را خاکروبه دان نموده، کشافات محل را در آنجا بریزند.^۱

تقریب استدلال به سیره پیامبر ﷺ

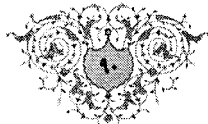
هر چند هنوز منافقین مذکور در داستان مسجد ضرار بر پیامبر خروج نکرده بودند، ولی از آن جهت که اینان در آینده قصد شورش بر پیامبر را داشتند و به دنبال آماده سازی و تشکیل پایگاه برای محاربه با رسول الله ﷺ بودند، بر آنان اطلاق «أهل بغی» می شود و حضرت به جهت فعلی نشدن شورش آنان فقط دستور به برهم زدن اجتماع آنان و خراب کردن مسجد آنان کرد، لذا به تناسب حکم و موضوع می توان استفاده کرد که اگر تشکیلات آنان شکل گرفته بود، حضرت امر به جهاد می کرد، بدین بیان که خراب کردن مسجد ضرار از این جهت بوده است که جلوی شورش و تفرقه منافقین گرفته شود، لذا در صورتی که تشکیلات منافقین شکل می گرفت، در صورتی ممکن بود جلوی شورش و تفرقه انگیزی آنان را گرفت که با آنان به جهاد پرداخته شود.

ب) سیره امیر المؤمنین ﷺ

۱. برخورد امیر المؤمنین با اهل جمل

در قضیه جنگ جمل نقل است که طلحه و زبیر با اجازه امام علی علیه السلام برای ادای عمره مفرده، از مدینه به مکه رفتند و با عایشه و عده دیگری ملاقات

۱. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، انتشارات ناصر خسرو - تهران، سوم، ۱۳۷۲ ش، ۵، ص ۱۰۹-۱۱۰.



کردند و آنان را به خروج ضدّ امام علی علیه السلام دعوت کردند و به بهانه خونخواهی قتل عثمان و همچنین تشکیل شورای مسلمین برای تعیین خلیفه، با سپاهی متشکل از ۹۰۰ نفر از مردم مدینه و مکه، به سوی بصره حرکت کردند که در طول مسیر این سپاه به ۳۰۰۰ نفر رسید.

امام علی علیه السلام پس از آنکه از رفتن طلحه، زبیر و عایشه به سوی بصره آگاهی یافت، سهل بن حنیف انصاری را به جای خود امیر مدینه ساخت و به ذی قار در نزدیکی بصره رفت، سپس عثمان بن حنیف انصاری را والی بصره قرارداد و با سپاه ۷۰۰ نفری، متشکل از ۴۰۰ تن از مهاجران و انصار که آماده حرکت به شام بودند، از شهر بیرون رفت تا شاید شورشیان را بازگرداند، اما چون به ریزه، در سه مایلی مدینه رسید، معلوم شد که شورشیان دور شده‌اند. امام چند روز در ریزه ماند. در اینجا ششصد نیروی سواره از قبیله طی به وی پیوستند و از مدینه برای او مرکب و سلاح رسید.

حضرت تمایلی به جنگ نداشت و تا سه روز پس از ورود به بصره، با ارسال پیغام‌هایی، می‌کوشید تا شورشیان را باز دارد و آنان را به همراهی با خویش بخواند. روز جنگ نیز، از صبح تا ظهر، اصحاب جمل را دعوت می‌کرد تا بازگردند.

در نامه‌ای به طلحه و زبیر، از مشروعیت خلافت خویش، بیعت آزادانه مردم، بی‌گناهی خویش در قتل عثمان، حقانیت نداشتن طلحه و زبیر در خونخواهی عثمان، و اقدام نادرست طلحه و زبیر در نقض دستور قرآن (بیرون آوردن همسر پیامبر صلی الله علیه و آله از خانه و قرارگاه خود) سخن گفت. و در نامه‌ای به عایشه نیز هشدار داد که برخلاف دستور قرآن از خانه‌اش بیرون آمده و به بهانه



اصلاح بین مردم و خونخواهی عثمان، لشکرکشی کرده و خود را گرفتار گناهی بزرگ ساخته است، ولی هیچ یک از این اقدامات کارساز واقع نشد و پیکار بین آنان آغاز شد.^۱

۲. برخورد امیرالمؤمنین (علیه السلام) با اهل شام

هنگامی که امام علی (علیه السلام) به خلافت رسید تصمیم گرفت عبدالله بن عباس را به جای معاویه حاکم شام کند، لذا نامه‌ای به معاویه نوشت و از او خواست تا همراه اشراف شام به مدینه بیاید و با حضرت بیعت کند؛ اما معاویه نه تنها از بیعت سر باز زد، خونخواهی از عثمان را پیش کشید. پس از خاتمه جنگ جمل، امام در کوفه مستقر شد و کوشید معاویه را به اطاعت قانع کند، ولی وقتی مطمئن شد معاویه قصد بیعت و اطاعت ندارد و بزرگان کوفه مدافع حضرت در جنگ با شام هستند، در خطبه‌ای عمومی، مردم را به جهاد فرا خواند.^۲

۳. برخورد امیرالمؤمنین با خوارج

خوارج در شوال سال ۳۷ ق در منزل زید بن حصین جمع شده و عبدالله بن وهب راسبی را به رهبری خود انتخاب کردند و بدین ترتیب اوضاع سیاسی و

۱. بلاذری، جمل من أنساب الأشراف، ج ۳، ص ۲۱-۳۵؛ شیخ مفید، الجمل والنصره، ص ۲۹۵ و ۳۴۸ و دینوری، أبو حنیفة أحمد بن داود، الأخبار الطوال، دار إحياء الكتب العربی - عیسی البابی الحلبي و شرکاه، قاهره، اول، ۱۹۶۰ م، ص ۱۴۹-۱۵۰ و طبری، محمد بن جریر، تاریخ الامم والملوک، دارالتراث، بیروت، دوم، ۱۳۸۷، ج ۴، ص ۵۰۰-۵۱۳؛ ابن أعمش کوفی، احمد بن علی، الفتوح، علمی و فرهنگی، تهران، سوم، ۱۳۸۰، ج ۲، ص ۴۶۱-۴۷۲ و مسعودی، علی بن حسین، مروج الذهب و معادن الجوهر، دارالمعرفه، بیروت، ۱۴۲۱ ق، ج ۲، ص ۳۵۹-۳۶۱ و ۳۷۰.

۲. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، دار الاحیاء التراث العربی، بیروت، چاپ دوم، ۱۳۸۵ ق، ج ۳، ص ۸۹ و بلاذری، ج ۲، ص ۲۱۱ و الفتوح، ج ۲، ص ۳۷۵ و منتظری مقدم، حامد، روابط امام علی (علیه السلام) و معاویه، موسسه فرهنگی و اطلاع رسانی تبیان، قم، ۱۳۸۷، ص ۴۳.



نظامی خود را سامان دادند. آنان پس از حکمیت، ماندن در کوفه را جایز ندانسته و تصمیم گرفتند به مدائن هجرت کنند، اما برخی از آنان رفتن به مدائن را به دلیل حضور شیعیان امام علی علیه السلام صلاح ندانسته و نهروان را به عنوان مقصد خود برگزیدند.

در همین ایام بود که نتیجه حکمیت مشخص شده و علی علیه السلام مخالفت خود را با آن ابراز داشت و پیروان خود را برای جنگ با معاویه به اردوگاه فراخواند. وی برای خوارج نیز پیام فرستاده و آنان را جهت حضور در جنگ فراخواند که این دعوت با پاسخ منفی این گروه مواجه گردید.

خوارج در راه نهروان جنایات بسیار کرده و افراد زیادی را به قتل رساندند که از جمله آن‌ها می‌توان به عبدالله بن خباب بن ارت که پدرش از اصحاب پیامبر اسلام بود، اشاره کرد، خوارج وی را به همراه همسرش و جنینی که باردار بود به روشی بی‌رحمانه کشتند. اخبار این جنایات به امام رسید و وی لشکریان را از اردوی جنگ با معاویه به سمت نهروان هدایت کرد.

اعتراضات خوارج تا شش ماه پس از صفین ادامه داشت و به همین جهت علی علیه السلام عبدالله بن عباس و صعصعة بن صوحان را برای گفتگو نزد آن‌ها فرستاد. آنان تسلیم خواسته این دو نفر برای بازگشتن به جماعت نشدند. پس از آن امام از آن‌ها خواست تا دوازده نفر را معین کرده و خود نیز همین تعداد را جدا کرده و با آنها به گفتگو نشست.

امام علی علیه السلام نامه‌ای نیز به سران خوارج نوشت و از آن‌ها دعوت کرد که به سوی مردم بازگردند، اما عبدالله بن وهب با یادآوری حوادث صفین تاکید کرد که علی علیه السلام از دین خارج شده و باید توبه نماید. امام پس از این نیز بارها توسط



افرادی همچون قیس بن سعد، ابویوب انصاری خوارج را به سمت خود فراخوانده، به آن‌ها امان داد.

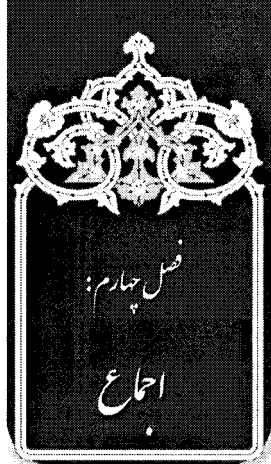
وی پس از آنکه از تسلیم خوارج ناامید گردید، سپاه خود را که مشتمل بر چهارده هزار نفر بود در مقابل آن‌ها قرار داد و نبرد آغاز گردید، در حالی که علی علیه السلام تاکید کرد که سپاه وی آغازگر نبرد نباشند تا اینکه سرانجام نهروانیان جنگ را شروع کردند.^۱

تقریب استدلال به سیره امام علی علیه السلام

در سه نبردی که امیرالمؤمنین علیه السلام با اهل جمل و شام و خوارج داشتند نبردشان با اهل بغی بود؛ زیرا این سه گروه بر حاکم خروج کرده بودند و حضرت با رعایت تمام شرایط و دعوت پیاپی آنان به حق، سرانجام مجبور به جهاد با آنان شد.

سیره امام علی علیه السلام از بهترین ادله این بحث است که بر مشروعیت جهاد با اهل بغی دلالت دارد. از سیره ایشان در بخش سوم، سخن فراوان خواهد آمد و احکام برخورد باغیان، قبل و بعد از شورش آنان را بررسی خواهیم کرد.

۱. اخبار الطوال، ص ۲۰۳-۲۰۴ و ۲۱۰ و انساب الاشراف، ج ۲، ص ۳۵۲، ۳۶۶ و ۳۷۰ و تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۸۰-۹۲.



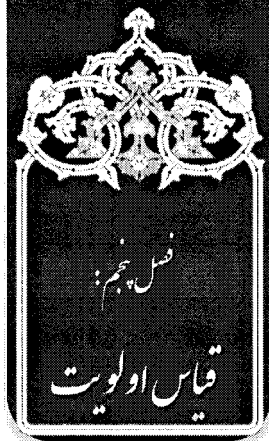
بسیاری از فقهاء در کتب فقهی خود متعرض مسأله قتال با اهل بغی شده‌اند و ادعای شهرت یا اجماع بر وجوب قتال کرده‌اند، مرحوم شیخ در مبسوط^۱ بر وجوب آن ادعای عدم خلاف کرده است، مرحوم علامه هم در چندین کتاب^۲ خویش برای وجوب قتال، علاوه بر نص، به اجماع نیز استدلال کرده است.

صاحب ریاض در شمارش ادله وجوب قتال با اهل بغی، یکی از ادله را اجماع می‌شمرد و می‌فرماید: «الظاهر المصّرّح به فی عبائر»، در کلمات فقهاء به اجماع تصریح شده است.^۳

۱. المبسوط، ج ۷، ص ۲۶۳.

۲. تذکره الفقهاء، ج ۹، ص ۲۹۳ و حلی، حسن بن یوسف بن مطهر اسدی، تحریر الأحکام الشرعیة علی مذهب الإمامیة (ط - الحدیثة)، مؤسسه امام صادق علیه السلام، قم: اول، ۱۴۲۰، ج ۲، ص ۲۲۹ و حلی، حسن بن یوسف بن مطهر اسدی، منتهی المطلب فی تحقیق المذهب، مجمع البحوث الإسلامیة، مشهد: اول، ۱۴۱۲ق، ج ۱۵، ص ۱۷۱.

۳. حائری، سید علی بن محمد طباطبایی، ریاض المسائل (ط - الحدیثة)، مؤسسه آل البيت علیه السلام، قم: اول، ۱۴۱۸ق، ج ۸، ص ۲۳.



برخی از محققین^۱ در آثار خویش دلیل دیگری را به عنوان قیاس اولویت مطرح کرده‌اند که برای استیفای کامل بحث در اینجا ذکر و بررسی می‌گردد. ایشان فرموده‌اند: «هر محقق و جستجوگری در متون دینی و مخصوصاً در کتاب الحدود فقهای عظیم الشان مراجعه و فحص نماید، از مقایسه کیفر حد گناهان فردی و کوچک‌تر و کم مفسده‌تر از جرم بغی با مفسد بزرگ و اجتماعی بغی گمان اطمینانی پیدا می‌کند که کیفر و عقوبت دنیوی این جرم و خطا اگر بیشتر نباشد باید لااقل به اندازه آن تخلفات باشد. از باب نمونه اگر کسی که سه بار گناه کبیره ای مثل روزه خوری مرتکب شده و تعزیر شده برای بار چهارم حد مرتکب کبیره اگر چه کاملاً شخصی باشد، قتل است یعنی احترام جاننش نفی می‌شود و یا کسی به جان یک نفر تعرض کند، در مقام دفاع، قتلش جایز و گاهی واجب است. خوب به طریق اولی برای حفظ جان افراد متعدد جامعه، قتل متجاوز و باغی جایز و واجب می‌شود و یا در

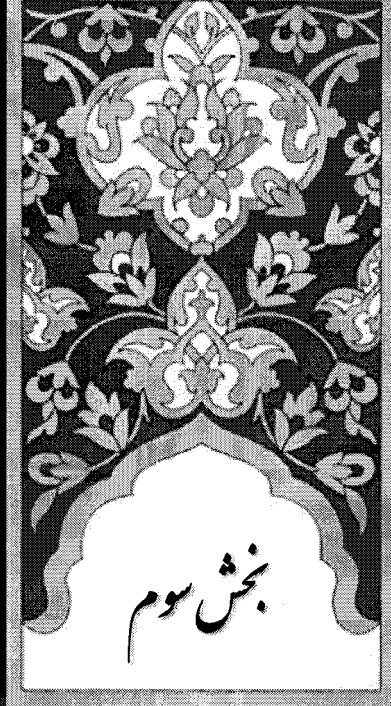
۱. رمضان، حسین، رساله علمی سطح سه، «بررسی مستندات جواز و وجوب قتل اهل بغی»، ص ۵۸-۵۹، ۱۳۹۳ ش.



کسی که با ایجاد وحشت و با سلاح و... متعرض جان و مال یکی از افراد جامعه شود به عنوان محارب حاکم می‌تواند حد قتل را (که یکی از حدهای چهارگانه محاربین می‌باشد) درباره او اجرا کند به طریق اولی درباره کسانی که با عملیات مسلحانه و... متعرض جان و امنیت اجتماعی غالب شهروندان یک جامعه می‌شوند می‌تواند اجرا کند و تعرض به جان آنها را مباح و مجاز گرداند و احترام و حرمت آنها را نفی کند».

ارزیابی دلیل قیاس اولویت

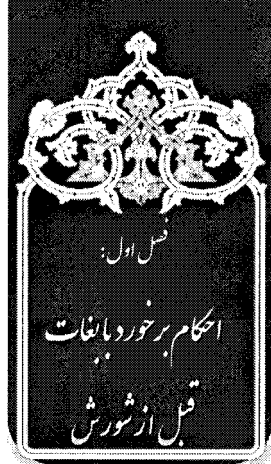
در بحث وجوب قتال با اهل بغی، مراد از اهل بغی کسانی هستند که از اطاعت امام خارج شده‌اند و توانایی ایجاد اختلال در جامعه را دارند و چه بسا مرتکب قتلی نشده‌اند و شمشیری نکشیده‌اند؛ لذا قیاس آنان با محارب و قاتل و کسی که سه بار بر او حد جاری شده است، قیاس مع الفارق است، و بر فرض تنزل و قبول چنین اولییتی، نهایت چیزی که در این دلیل اثبات شده است وجوب قتل اهل بغی است که از وظایف حاکم است و ربطی به مردم ندارد، مگر در برخی شرایط، در حالی که از بیان این دلیل در صدد استفاده وجوب قتال با اهل بغی هستیم که در صورت دعوت امام، وظیفه هر فرد مسلمانی است.



بررسی احکام مرتبط

به اهل بغی

احکام بغات از مباحثی است که زیرشاخه‌های متعددی برای آن
متصور است و در کتاب‌های فقهی شیعه و سنی به بدان پرداخته
شده است، از فقه‌های شیعه، صاحب‌جواهر و از فقه‌های اهل سنت،
ابن قدامه حنبلی در مغنی به‌طور مبسوط بیان کرده‌اند که در این
بخش، سعی برای بیان این احکام و مستندات آن می‌باشد.



گفتار اول: دیدگاه فقه شیعه درباره احکام بغات قبل از شورش

پیشوایان معصوم علیهم السلام همواره با مخالفان خود نهایت رأفت و مهربانی را بکار می بردند و از اقدام متقابل پرهیز می کردند. و تا حد ممکن تندی و خشونت را با مهربانی پاسخ می گفتند.

این رفتار نیک أئمه را می توان از لابلای خطبه ها و نامه های امیرالمؤمنین به وضوح فهمید، ایشان در عهدنامه خود به مالک اشتر می فرماید: «مهربانی، عطوفت و نرم خویی با مردم را در دل خود جای ده از صمیم قلب آنان را دوست بدار و به ایشان نیکی کن نسبت به ایشان به سان درنده ای مباش که خوردن آنان را غنیمت شماری. زیرا مردم دو گروهند، دسته ای برادر دینی تو هستند و گروه دیگر در آفرینش همانند تو. اگر گناهی از ایشان سر می زند، عیب هایی برایشان عارض می شود و خواسته و ناخواسته خطایی انجام می دهند، آنان را عفو کن و از خطاهایشان چشم پپوش همان گونه که دوست داری خداوند تو را ببخشد و از گناهانت چشم پوشی کند. زیرا تو مافوق مردم



هستی و کسی که توراً به کار گمارده، مافوق تو و خداوند بالاتر از او ... هیچ گاه از بخشش و گذشت پشیمان نشو و به کیفر و مجازات شادمان مباش. در عمل به خشم و غضبی که می‌توانی خود را از آن برهانی، شتاب نکن.^۱

با توجه به خطبه ۱۷۳ نهج البلاغه که حضرت در فرازی از آن فرموده است: «اگر آشوبگری آشوب برانگیخت به حق از وی درخواست شود و چنانچه خودداری ورزید با او جنگیده شود»، حاکم اسلامی باید پیش از هرگونه اقدام تند و خشونت‌آمیز با بغات، با نرمی و آرامش آنان را به حق و حقیقت هدایت کند و ابهامات و شبهات آنان را برطرف کند و چنانچه حقی از آنان پایمال شده باشد، حق آنان احیا شود.

برای اثبات این حکم، به ادله‌ای استدلال شده است که در ذیل به برخی آنها اشاره می‌شود.

الف) حصول دفع شرّ بغات با ارشاد آنان

هدف از جنگ با اهل بغی، دفع شروفتنه آنان است و چنانچه این فتنه با ارشاد آنان و رفع شبهاتشان ممکن باشد به خطر انداختن جان مسلمانان و هزینه کردن از بیت المال مسلمانان برای جنگ با آنان، مطلوب نیست.

علامه حلی رحمته الله بعد از اینکه وجوب قتل با باغیان را معلق بر ارسال رسول به سوی آنان و سوال از علت خروج و دفع شبهات آنان کرده است،^۲ در اثبات کلام خود به همین مطلب استدلال کرده است که غرض از جنگ، دفع شر

۱. عهد نامه امام علی علیه السلام به مالک اشتر، نامه ۵۳ نهج البلاغه.

۲. تذکره الفقهاء، ص ۴۵۴ «إنما یجب قتاله بعد البعث إلیه والسؤال عن سبب خروجه وایضاح ما عرض له من الشبهة وحلها له وکشف الصواب».



آنان است، پس اگر با گفتگوا این هدف تأمین شود جایز نیست سراغ کشت و کشتار رفت.^۱

ب) استدلال به آیه قتال با اهل بغی

آیه شریفه قتال با اهل بغی که یکی از ادله وجوب قتال با بغات محسوب می شود تصریح کرده است که اگر دو طائفه مؤمنین با یکدیگر درگیر شدند بین آنها صلح برقرار کنید و چنان چه زیر بار حق نرفتند با طائفه ای که گردن کشی می کند قتال کنید.

از فحوای آیه می توان استفاده کرد که قبل از قتال باید دنبال چاره جویی برای صلح و برقراری آرامش بود و در صورت بی نتیجه بودن آن سراغ جنگ و قتال رفت. توضیح فحوی و طریق اولویت این گونه است که خطاب آیه در مورد دو گروهی است که درگیری بین آنها به فعلیت رسیده است، پس به طریق اولی می توان در مورد دو گروهی که هنوز درگیر نشده اند چنین گفت که وظیفه برقرار صلح و آرامش است.

شاید این اشکال به ذهن برسد که خطاب آیه متوجه مسلمانان است نه حاکم اسلامی؛ زیرا خود حاکم اسلامی یکی از آن دو طائفه درگیر جنگ است.

از این اشکال می توان این جواب را داد که غرض آیه شریفه ختم جنگ و درگیری و روشن شدن حق و حقیقت است، و این غرض در این حالت که خود حکومت یکی از گروه های درگیر است، فقط با مداخله مسلمانان دیگر قابل حصول است، لذا اگر حکومت خارج از درگیری باشد و این غرض به

۱. همان «لان الغرض کتھم و دفع شرھم فاذا أمکن بمجرّد القول لم يعدل الی القتل».



کمک آن زودتر و آسان‌تر برآورده شود، بر آن لازم است نقش هدایت‌گر و روشن شدن حق و حقیقت را در پیش بگیرد.

ج) سیره امیرالمؤمنین (ع)

سیره امام علی (ع) این گونه بود که هیچ گاه بدون نصیحت و ارشاد و اتمام حجت با دشمنان، به نبرد با بغات برخاست، امام علی (ع) در برخورد با جنگ افروزان جنگ صفین و خوارج سعی کرد آنان را از جنگ افروزی باز دارد، او بارها با سران خوارج ملاقات نموده و شبهات آنان را پاسخ داد و شخصیت‌هایی مانند ابن عباس، صعصعة بن صوحان و... را نزد آنان فرستاد، تا از جنگ جلوگیری شود. همچنین امام، معاویه را از جنگ افروزی و پی آمدهای آن بر حذر داشت و فرمود: «این موارد را زیر و رو و همه جوانب آن را سنجیدم، دیدم چاره‌ای نیست جز این که با آنان [معاویه و اصحاب او] بجنگیم یا به آن چه پیامبر آورده [دین و قرآن] کافر شویم».^۱ وقتی خوارج با وجود تلاش‌های امام متقاعد نشدند حضرت به نزد آنان رفت و برای آنان سخنرانی کرد و در آخر خطبه خود فرمود: «اگر بتوان اصل و خصلتی را پیدا کرد که باعث وحدت کلمه و ترک دشمنی بین دو گروه باشد، به آن عمل و از جنگ می‌پرهیزد».^۲

امام علی (ع) در آغاز جنگ جمل نیز خطاب به اصحاب خود فرمود: «چه کسی است که قرآن را گرفته، ناکشین را به صلح دعوت کند؟» در پاسخ این پیشنهاد جوانی به نام عبدالقیس به پا خاست و گفت: قرآن را من عرضه

۱. نهج البلاغه، خطبه ۶.

۲. شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۲۷۵.



می‌کنم، حضرت بر جوانی او ترحم نمود و از وی روی برگرداند، بار دیگر پشنهاد را تکرار نمود، کسی دیگر جواب نداد و بار سوم حضرت قرآن را به دست آن جوان داد و فرمود: «ناکشین را به قرآن دعوت کن»، آن جوان در برابر سپاه ناکشین قرار گرفت و گفت: این کتاب خداست، امیر مؤمنان علیه السلام شما را به آن دعوت می‌کند، سپاه جمل در پاسخ دعوت به قرآن، دست راست جوان را قطع کرد، جوان قرآن را به دست چپ گرفت، دست چپ او نیز قطع شد، در حالی که از سراسر بدن او خون جاری بود، قرآن را به دندان گرفت، عایشه دستور تیر باران او را صادر نمود، در آن هنگام که حضرت از صلح ناامید شد، به یاران فرمود: «تا آن‌ها آغاز به نبرد نکردند با آنها نجنگید».^۱

د) آیه و روایات ناهی از قتال با مسلمان

اسلام به هیچ مسلمانی اجازه قتال با فردی که در مسلمان یا کافر بودن او شک است، نداده، تا چه رسد به کسی که آشکارا شهادتین را به زبان جاری کرده و اهل قبله است. خداوند متعال می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا ضَرَبْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَتَبَيَّنُوا وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقَى إِلَيْكُمُ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا تَبْتَغُونَ عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فَعِنْدَ اللَّهِ مَغَازٍ كَثِيرَةٌ» ای اهل ایمان، چون در راه خدا (برای جهاد با کفار) بیرون روید (در کار دشمن) تحقیق و جستجو کنید و به آن کس که اظهار اسلام کند و به شما سر تسلیم فرود آورد نسبت کفر مدهید تا (مال و جانش را بر خود حلال کنید و) از متاع ناچیز دنیا چیزی غنیمت برید، که غنایم بی شمار نزد خداست.^۲

۱. الجمل، ص ۳۱۳-۳۱۴.

۲. نساء، آیه ۹۴.



اسلام حتی در مواردی که دستور به قتال با مسلمان، مانند قتال با محاربین و باغین را داده است، کشتن آنان را هدف اصلی قرار نداده است، بلکه هدف اصلی را طبق آیه شریفه «فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَفِيءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ»^۱ بازگرداندن وی به حکم خدا و تسلیم در برابر او قرار داده است و تا جایی که ممکن است مسلمانان را به اخوت و برادری با یکدیگر توصیه کرده^۲ و دستور به برپایی صلح و آشتی بین خودشان داده است.^۳

مسلمان، در نگاه قرآن دارای حرمت ویژه‌ای است و به راحتی نمی‌توان وی را به قتل رساند، مگر در موارد خاصی که شارع مقدس اجازه داده است مثل قصاص، ارتداد و اجرای حدود شرعی. پیامبر خدا ﷺ فرمود: خون و مال و آبروی تمام مسلمانان بر مسلمان محترم است.^۴

همچنین فرموده: ریختن خون مسلمانی که شهادتین بر زبان جاری کرده باشد (به غیر حق) حلال نمی‌باشد.^۵

با توجه به کثرت نصوص درباره حرمت جان مسلمان و نهی از قتال با او، در جایی می‌توان دست از این عموم کشید که با ادله محکمی جواز قتال با باغیان ثابت شود، و چون در مقام دلیلی بر قتال با باغیان قبل از شورش وجود ندارد، چاره‌ای جز تمسک به این عمومات نیست.

-
۱. حجرات، آیه ۹.
 ۲. حجرات / آیه ۱۰.
 ۳. بقره / آیه ۲۰۸.
 ۴. فیض کاشانی، محمد بن مرتضی، راه روشن (ترجمه المحجة البيضاء)، آستان قدس رضوی، ششم، ۱۳۹۶، ج ۵، ص ۳۴۱.
 ۵. صحیح بخاری، ج ۹، ص ۵.



گفتار دوم: دیدگاه فقهای عامه درباره احکام بغات قبل از شورش

شافعی شروع جنگ با بغات را توسط امام جایز نمی داند مگر بعد از فرستادن پیک و سوال از این که چرا قصد انتقام دارند. بنابراین اگر بعد از ارسال پیک سپاه آنها مظلومه و طلبی را سبب شروع جنگ عنوان کردند امام آن را به بغات باز می گرداند و اگر دچار شبهه شده بودند شبهه آنها را برطرف می کرد و جهت صحیح و درست را بر آنها روشن می کرد.^۱

ابوالحسن بصری بغدادی معروف به ماوردی از فقهای شافعیه در کتاب خود به نام «احکام سلطانیة»، بخشی را به باغی اختصاص داده که باغیان را به چهار دسته تقسیم کرده است و از این چهار دسته، فقط قتال با دسته ای که اقدام به شورش کرده اند را جایز دانسته است. تقسیم بندی ایشان برای سه دسته قبل از شورش و احکام آنها به شرح زیر می باشد:

۱. اگر از اطاعت امام خارج نشوند و در محل و منطقه معینی گرد هم نیایند بلکه در جاهای مختلف پراکنده بوده و تحت سلطه حکومت باشند، به حال خود وا گذاشته می شوند و به جنگ با آنهاست دست یازیده نمی شوند بلکه در احکام الهی و حقوق و حدود، همانند سایر مسلمین با آنها رفتار می شود.

۲. اگر اعتقاد خود را آشکار کنند و در عین حال با اهل عدل مختلط باشند، امام، فساد اعتقاد آنها و بطلان بدعتی را که ایجاد کرده اند برایشان روشن می کند تا به اعتقاد راستین باز گردند و با جماعت مسلمین همراه

۱. الصدرفی الریمی، جمال الدین، المعانی البدیعه، دارالکتب العلمیه، بیروت، اول، ۱۴۱۹، ج ۲، ص ۳۸۷.



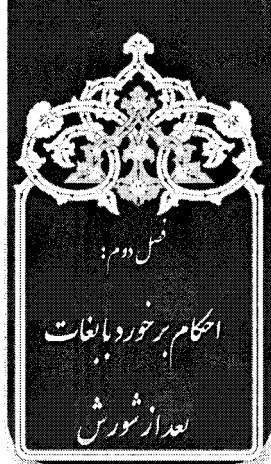
شوند. بر امام رواست، آنهایی را که متظاهربه فسادند، از باب تأدیب و باز داشتن از استمرار، تعزیر کند و نباید از مقدار تعزیر تجاوز نماید یعنی از به قتل رساندن آنها و اجرای حدود الهی است کشد. از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود: «لا یحِلّ دم امری مسلم الاّ بأحدی ثلاث؛ کفر بعد ایمان، او زنا بعد احصان، او قتل نفس بغیر نفس»، خون شخص مسلمان تنها در سه صورت، حلال است: (۱) مسلمانی، کافر شود (۲) در صورتی که مرتکب زناى محصنه شود. (۳) در صورت ارتکاب قتل عمد.

۳. اگر طایفه باغی، از اهل عدل جدا گشته و در محلّ مشخصی استقرار یابند، در این صورت اگر از اجرای حقّی جلوگیری نکرده و از اطاعت امام خارج نگردند تا زمانی که بر اطاعت امام باقی اند و حقّی که برگردن دارند ادا کنند، با آنها جنگ نخواهد شد.^۱

البته ابوحنیفه برخلاف شافعی جنگ را بدون این مقدمات جایز می‌داند.^۲

۱. حق پرست، شعبان، باغیان و چگونگی برخورد حکومت اسلامی با آنان، مجله مصباح « بهار ۱۳۷۲، شماره ۵، ص ۸۹-۹۰.

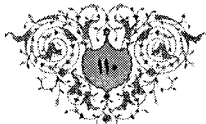
۲. المعانی البدیعة، ج ۲، ص ۳۸۷ «مَسْأَلَةٌ: عِنْدَ الشَّافِعِيِّ لَا يَبْدَأُ الْإِمَامُ الْبَغَاةَ بِالْقِتَالِ حَتَّى يَرَأْسَهُمْ وَيَسْأَلَهُمْ مَا يَنْقُمُونَ، فَإِنْ ذَكَرُوا مَظْلَمَةَ رَدَّهَا وَإِنْ ذَكَرُوا شُبُهَةً كَشَفَهَا وَبَيْنَ لَهُمْ وَجْهَ الصَّوَابِ، وَبِهِ قَالَ كَافَّةَ الزُّيْدِيَّةِ. وَعِنْدَ أَبِي حَنِيفَةَ يَبْدَأُهُم بِالْقِتَالِ».



مطابق آنچه که از روایات و سیره بدست می‌آید، شورشیان (بغات) به دو قسم تقسیم می‌شوند؛

قسم اول آنهایی هستند که دارای تشکیلات سازمان یافته و پشتوانه و مرکزیت و عقبه می‌باشند که در اصطلاح فقها، و روایات بر آنان «ذوالفئة» اطلاق می‌شود. بر امام و حاکم اسلامی لازم است که با تدارک قوای نظامی و انتظامی در مقابل این دسته ایستاده و جلوی تجاوز و قتل و تخریب و تضییع بیت المال و جان و مال سایر مسلمانها را بگیرند و در این دفاع مشروع، جان و مال شورشیان هدر و فاقد احترام است.

و قسم دوم آنهایی هستند که عقبه و پشتوانه نداشته و دارای تشکیلات سازمان یافته ای نیستند که در اصطلاح بر آنان «غیر ذوالفئة» اطلاق می‌شود. نبرد و برخورد نظامی و مسلحانه در این قسم هم همانند بالا واجب و لازم است، با این تفاوت که غایت و نهایت ادامه دادن به این دفاع مشروع تا زمان پراکنده شدن شورشیان به سبب فروپاشی هسته



مرکزی و رؤسای فتنه و گردانندگان تشکیلات است. یعنی تا وقتی که مشغول تجاوز و تعدی هستند، مقابله واجب است، و بعد از فرار و متفرق شدن، دیگر جایز نیست. برای اینکه غرض (فرونشاندن آتش فتنه و آشوب) حاصل شده و آنها نیز دیگر عقبه و پشتوانه‌ای ندارند تا دوباره جمع شوند و تجدید قوا کنند و مجدداً شیطنت و آشوب و درگیری به راه بیاندازند.^۱

از جمله مستنداتی که می‌توان برای قتال با باغیان بعد از شورش بدان استدلال کرد، عبارت است از:

۱. آیه قتال با باغیان

آیه شریفه قتال با باغیان بعد از اینکه از مسلمانان خواسته است که بین دو گروه مسلمانان که درگیر شده‌اند صلح برقرار کنند، فرموده است که اگر صلح برقرار نشد، با گروه متجاوزگروار قتال شوید.

البته از این آیه شریفه نکته مهمی استفاده می‌شود که کمتر مورد توجه قرار گرفته است و تا حدی دلالت آن را بر مطلوب تضییق می‌کند. آیه وجوب قتال با باغیان را زمان شورش آنان نمی‌داند، بلکه بعد از حل نشدن شبهات و استمرار شورش آنان دانسته است، یعنی حتی بعد از شورش، چنانچه برای آنان روشن‌گری نشده است و دعوت به حق و حقیقت نشده‌اند، باید دعوت فراگیر صورت گیرد و اگر در برابر امام عادل سر تسلیم فرو نیاوردند با آنها برخورد نظامی می‌شود.

۱. بررسی مستندات جواز و وجوب قتال اهل بغی، ص ۶۷-۶۸.



۲. سیره امیرالمؤمنین

امام علی علیه السلام در جنگ های سه گانه «جمل»، «صفین» و «نهروان»، هیچ گاه آغازگر جنگ نبود و همه توان خود را برای پرهیز از جنگ و ارشاد و هدایت مخالفان به کار می گرفت.

ایشان در جنگ جمل بعد از ارشاد و نصیحت اصحاب جمل، وقتی از صلح ناامید شد، به یاران خویش فرمود: «تا آنها آغاز به نبرد نکردند با آنها نجنگید» و تا از طرف مقابل حمله آغاز نشد و تیراندازی شروع نکردید، به یاران خود اجازه تیراندازی نداد و پس از این که در اثر تیراندازی دشمن، سه تن از یاران امام به شهادت رسیدند، سه بار فرمود: «خدایا، گواه باش» و سپس دفاع از خود و یارانش را آغاز نمود.^۱

در جنگ «صفین» هم، که طرف مقابل او افرادی همچون معاویه، عمرو عاص و شامیان بودند، از ارشاد و هدایت غفلت نکرد و تلاش نمود تا با موعظه و اندرز، معاویه را از جنگ منصرف سازد. او با این کار، خواست از ریخته شدن خون مسلمانان جلوگیری کند. در همین زمینه، مدتی جنگ را به تأخیر انداخت؛ چنان که با اعتراض برخی از یارانش مواجه شد. اما درباره علت به تأخیر انداختن جنگ، فرمود: «این بدان سبب نیست که من مرگ را ناپسند می دارم (و از آن هراس دارم)، بلکه من جنگ را به تعویق افکندم، به این امید که عده ای هدایت شوند و به من ملحق گردند و این برای من محبوب تر است از این که گروهی را برگمراهی بکشم».^۲

۱. احمد بن واضح الیعقوبی، تاریخ الیعقوبی، بیروت، دار صادر، بی تا، ج ۲، ص ۱۸۲.

۲. تاریخ الیعقوبی، ج ۲، ص ۱۸۸.



در جنگ نهروان هم همین اصل را رعایت کرد و در سایه رعایت همین اصل، عده زیادی از خوارج از جنگ منصرف گردیدند و از اصحاب جنگ طلب نهروان جدا شدند.^۱

گفتار اول: سرنوشت جنازه‌های باغیان پس از نبرد

در اینکه اگر کسی از نیروهای جبهه حق و سربازان امام عادل، در کارزار با باغیان کشته شود، شهید و بی‌نیاز از غسل و کفن است، بحثی نیست. صاحب جواهر در مبحث بغی، به اتفاق نظر فقها در این باره اشاره می‌کند و می‌نویسد:

«المقتول مع العادل شهید لایغسل ولا یکفن بل یصلی علیه بلاخلاف اجده فیه».^۲

و اما در اینکه آیا جنازه‌های افراد جبهه مقابل، مشمول غسل و کفن می‌باشند و بر آنها نماز خوانده می‌شود یا خیر، اختلاف است. به نظر می‌رسد این اختلاف از اختلاف آراء فقها درباره کفر یا عدم کفر باغیان، به جهت خروج بر امام عادل نشأت گرفته باشد.

موضوعی که بررسی همه جانبه آن نیازمند تحقیقی دیگر است. در هر صورت بغات تا زمانی که در ظاهر مسلمان محسوب شوند و از دایره اسلام خارج نشده باشند، اگرچه در واقع کافر باشند و کافر حساب شوند، احکام سایر مسلمانها را دارند. یعنی باید جنازه آنها را غسل داد و کفن کرد و دفن نمود.

۱. تاریخ الیعقوبی، ج ۲، ص ۱۹۲-۱۹۳.

۲. جواهر الکلام، ج ۲۱، ص ۳۲۸.



مرحوم شیخ طوسی در خلاف^۱ و مبسوط^۲، ابن ادریس در سرائر^۳ آنان را کافر دانسته‌اند و فرموده‌اند غسل و نماز ندارند. ابن حکم به حدی نزد امامیه شهرت دارد که مرحوم علامه بر این مسئله ادعای اجماع کرده است.^۴

روایتی هم در این باره از امام باقر^{علیه السلام} وارد شده است که می‌تواند مؤید ابن حکم محسوب شود:

«أَنَّهُ سِئْلُ عَنِ الَّذِينَ قَاتَلَهُمْ مِنْ أَهْلِ الْقِبْلَةِ أَكُفَرُونَ هُمْ قَالَ كَفَرُوا بِالْأَحْكَامِ وَ كَفَرُوا بِالنِّعَمِ كَفَرُوا لَيْسَ كُفْرُ الَّذِينَ دَفَعُوا الثُّبُوءَ وَلَمْ يَقْرُوا بِالْإِسْلَامِ وَلَوْ كَانُوا كَذَلِكَ مَا حَلَّتْ لَنَا مَنَاحِحُهُمْ وَلَا دَبَائِحُهُمْ وَلَا مَوَارِيثُهُمْ»^۵

از امام باقر^{علیه السلام} پرسیده شد: آیا کسانی که اهل قبله [و مسلمان] بودند و حضرت با آنان جنگید، در زمره کافران هستند؟ حضرت، در پاسخ فرمود: آنان، نسبت به احکام و نعمت‌ها [ای الهی] کفر ورزیدند و کفر آنان، همانند کفر مشرکان نیست که نبوت را رد کرده به اسلام اقرار ننمودند. اگر این گروه، بسان مشرکان، کافر شمرده می‌شدند، ازدواج با آنان و نیز ذبیحه‌ها و میراث‌های آنان، برای ما حلال نبود.

از فقهای اهل سنت، ابوحنیفه با نظر مشهور امامیه از این جهت که کشته‌های بغات نماز ندارند موافق است،^۶ اما مالک و احمد و شافعی غسل و

۱. الخلاف، ج ۱، ص ۷۱۴ «إذا قتل رجل من أهل العدل رجلاً من أهل البغی، فإنه لا یغسل ولا یصلی علیه... دلیلنا: علی ذلك انه قد ثبت انه کافر بأدلة لیس هذا موضع ذکرها».

۲. المبسوط فی فقه الإمامیه، ج ۱، ص ۱۸۲ «قتل أهل البغی لا یغسل ولا یصلی علیه لأنه کافر».

۳. السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی، ج ۱، ص ۳۵۷ «إذا قتل أهل العدل رجلاً من أهل البغی، فإنه لا یغسل، ولا یصلی علیه».

۴. تذکرة الفقهاء، ج ۹، ص ۴۳۰ «ومن قتل من أهل البغی لا یغسل ولا یکفن ولا یصلی علیه، عندنا، لأنه کافر».

۵. مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص ۶۶، ح ۱۲۴۰.

۶. الرافعی، عبد الکرم، فتح العزیز بشرح الوجیز = الشرح الکبیر للرافعی، دار الفکر، ج ۵، ص ۱۵۴.



کفن و نماز آنان را واجب دانسته اند و مرحوم علامه دلیل آنان را قول پیامبر ﷺ و سلم «صلُّوا علی من قال: لا إله إلا الله» دانسته است.^۱

گفتار دوم: سرنوشت اموال آنان

بنابر ظاهر برخی روایات، اموال باغیان، دارای حرمت است و نباید مصادره شود، جمله ای از این اخبار عبارتند از:

«روی أن علیا لما هزم الناس يوم الجمل، قالوا له یا امیر المؤمنین لا تأخذ أموالهم؟ قال: لا؛ لأنهم تحزموها بجرمة الإسلام فلا یحل أموالهم فی دار الهجرة».^۲ از امام علی علیه السلام بعد از شکست اصحاب جمل سوال شد آیا اموال آنان را نمی گیری؟ حضرت فرمود: نه، اموالشان بخاطر مسلمان بودن حرمت دارد، لذا اموالشان در دار هجرت حلال نیست.

«روی أبو القیس أن علیا علیه السلام نادى من وجد ماله فلیأخذه فربنا رجل فعرف قدرا یطبخ فیها، فسألناه أن یصبر حتی ینضج، فلم یفعل، ورمى برجله، فأخذه».^۳ یکی از سربازان امام علی علیه السلام در جنگ جمل به نام ابوقیس، می گوید: [پس از پایان جنگ] علی علیه السلام صدا زد: هرکس مال خود را یافت، بردارد. مردی، طشت خود را که ما در آن غذا پخته بودیم دید، از او خواستیم تا پختن غذا صبر کند، ولی او صبر نکرده با پای خود آن را انداخت و برد.

«عن جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ مَرْوَانُ بْنُ الْحَكِيمِ لَمَّا هَزَمْنَا عَلِيًّا

۱. تذکره الفقهاء (ط - الحديثه)؛ ج ۹، ص ۴۳۰ «وقال مالك والشافعي وأحمد: يغسل ويكفن و یصلی علیه، لقوله علیه السلام: "صلُّوا علی من قال: لا إله إلا الله"».

۲. السرائر الحاروی لتحریر الفتاوی، ج ۲، ص ۱۶.

۳. احسائی، ابن ابی جمهور، محمد بن علی، عوالی اللثالی العزیزیه، دار سید الشهداء للنشر، قم، اول، ۱۴۰۵ق، ج ۳، ص ۱۸۴، ح ۱۱.



بِالْبَصَرَةِ رَدَّ عَلَى النَّاسِ أَمْوَالَهُمْ مَنْ أَقَامَ بَيْتَهُ أَغْطَاهُ وَمَنْ لَمْ يَقُمْ بَيْتَهُ حَلَفَهُ قَالَ فَقَالَ لَهُ قَاتِلْ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَقْسِمُ الْفَقَاءَ بَيْنَنَا وَالسَّبِي قَالَ فَلَمَّا أَكْثَرُوا عَلَيْهِ قَالَ أَيْكُمْ يَأْخُذُ أَمْ الْمُؤْمِنِينَ فِي سَهْمِهِ فَكَفُّوا^۱. مروان بن حکم نقل می کند: پس از آنکه علی علیه السلام براهل بصره پیروز شد، اموال مردم را به آنان باز گردانید، هر کس بینه اقامه کرد مال او را داد و هر کس بینه نداشت او را قسم داد و مالش را به او برگرداند، در این میان مردی از حضرت تقاضا کرد اموال و اسیران، بین سربازان تقسیم شود و چون این درخواست را عده زیادی تکرار کردند، حضرت [جهت فرونشاندن تقاضای آنان] فرمود: کدام یک از شما، ام المؤمنین [عایشه] را در سهم خود برمی دارد؟

البته براساس برخی روایات، بدین وسیله، امام علی علیه السلام بر مغلوبان جنگ جمل منت نهاده و به خاطر برخی مصالح، آنان را عفو کرده است و در برخی دیگر آمده که حضرت قائم علیه السلام چنین منتنی بر بغات نمی گذارد و اموال آنان را خواهد گرفت؛ برخی از این روایات عبارتند از:

«عَنْ أَبِيهِ عَنْ سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عِيسَى. عَنْ الْعَبَّاسِ بْنِ مَعْرُوفٍ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى. عَنْ حَرِيزٍ عَنْ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: لَوْلَا أَنَّ عَلِيًّا علیه السلام سَارَفَ أَهْلَ حَزْبِهِ بِالْكَفِّ عَنِ السَّبِي - وَالْغَنِيمَةِ لِلْقَيْثِ شَيْعَتُهُ مِنَ النَّاسِ بِلَاءٌ عَظِيمًا ثُمَّ قَالَ - وَاللَّهِ لَيْسِيرَتُهُ كَانَتْ خَيْرًا لَكُمْ مِمَّا طَلَعَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ»^۲ از امام باقر علیه السلام نقل است که اگر سیره امام علی علیه السلام در مورد دشمنان جنگی خود، این نبود که از اسارت [زنان و فرزندان] و به غنیمت گرفتن اموال آنان خودداری

۱. علل الشرائع، ج ۲، ص ۶۰۳، ح ۶۹.

۲. وسائل الشیعة، ج ۱۵، ص ۷۹، ح ۸.



کند، شیعیانش، از ناحیه مردمان [مخالف] دچار بلا و مصیبت بزرگی می شدند ... به خدا سوگند! سیره آن حضرت برای شما، از آنچه خورشید بر آن طلوع کرده، بهتر است.

«عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنِ الصَّقَّارِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكِيمِ عَنِ الرَّبِيعِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سُلَيْمَانَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام إِنَّ النَّاسَ يَزُورُونَ - أُنَّ عَلِيًّا عليه السلام قَتَلَ أَهْلَ الْبُصْرَةِ وَتَرَكَ أَمْوَالَهُمْ - فَقَالَ إِنَّ دَارَ الشَّرِّكَ يَحِلُّ مَا فِيهَا - وَإِنَّ دَارَ الْإِسْلَامِ لَا يَحِلُّ مَا فِيهَا - فَقَالَ إِنَّ عَلِيًّا عَ إِثْمًا مِّنْ عَلَيْهِمْ - كَمَا مَنَّ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله عَلَى أَهْلِ مَكَّةَ - وَإِنَّمَا تَرَكَ عَلِيٌّ عليه السلام لِأَنَّهُ كَانَ يَعْلَمُ أَنَّهُ سَيَكُونُ لَهُ شِيعَةٌ - وَأَنَّ ذُوْلَةَ الْبَاطِلِ سَتَظْهَرُ عَلَيْهِمْ - فَأَرَادَ أَنْ يَقْتَدِيَ بِهِ فِي شِيعَتِهِ وَقَدْ رَأَيْتُمْ آثَارَ ذَلِكَ - هُوَذَا يَسَارُفِي النَّاسَ بِسِيرَةِ عَلِيٍّ عليه السلام - وَلَوْ قَتَلَ عَلِيٌّ عليه السلام أَهْلَ الْبُصْرَةِ جَمِيعًا وَاتَّخَذَ أَمْوَالَهُمْ - لَكَانَ ذَلِكَ لَهُ حَالًا - لَكِنَّهُ مَنَّ عَلَيْهِمْ لِيَمُنَّ عَلَى شِيعَتِهِ مِنْ بَعْدِهِ»^۱ عبدالله بن سلیمان می گوید که به امام صادق عليه السلام عرض کردم: عامه می گویند که علی عليه السلام با اصحاب جمل جنگید، ولی اموال آنان را رها کرد، حضرت فرمود: هر چه در دارالشرب باشد برداشتن آن حلال است و هر چه در دارالاسلام باشد حرمت دارد، علی عليه السلام بر اهل بصره منت نهاد همچنان که پیامبر بر اهل مکه منت گذاشت، علی عليه السلام اموال آنان را رها کرد؛ چون می دانست در آینده پیروانی خواهد داشت و دولت باطل بر آنان غلبه می کنند، خواست تا همین سیره در حق شیعیانش انجام شود و ما شاهد آثار این عملکرد بودیم، دیدیم که به سیره علی عليه السلام اقتدا شد. اگر ایشان اهل بصره را می کشت و اموالشان را برمی داشت برای ایشان حلال و جایز بود، ولی بر آنان منت گذاشتند تا بعد از او بر شیعیانش منت گذاشته شود.



«عنه عن مُحَمَّد بن عَبْدِ الْجَبَّارِ عَنِ ابْنِ فَضَالٍ عَنْ ثَعْلَبَةَ بْنِ مَيْمُونٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ هَارُونَ بِياعِ الْأَنْطَاطِ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام جَالِسًا فَسَأَلَهُ مُعَلَّى بْنُ خُنَيْسٍ - أَيْسِيرُ الْإِمَامِ بِخِلَافِ سِيرَةِ عَلِيٍّ عليه السلام قَالَ نَعَمْ - وَذَلِكَ أَنَّ عَلِيًّا عَ سَارَ يَأْتِي وَالْكَفِّ - لِأَنَّهُ عَلِمَ أَنَّ شِيعَتَهُ سَيُظْهِرُ عَلَيْهِمْ - وَأَنَّ الْقَائِمَ عليه السلام إِذَا قَامَ سَارَ فِيهِمْ بِالسَّيْفِ وَ السَّنِي - لِأَنَّهُ يَغْلُمُ أَنَّ شِيعَتَهُ لَنْ يَظْهَرَ عَلَيْهِمْ مِنْ بَعْدِهِ أَبَدًا»^۱ حسن بن هارون می گوید نزد امام صادق عليه السلام نشسته بودم که معلى بن خنيس پرسيد: آيا حضرت قائم به خلاف سيره امام على - که بخاطر مصالح شيعيان، بر اهل بصره منت گذاشت و آنان را رها کرد و اموالشان را نگرفت - عمل می کند؟ حضرت فرمود: حضرت قائم آنان را می کشد و اموالشان را می گیرد؛ زیرا می داند که ديگر آنان بر شيعيان غلبه پيدا نمی کنند.

بنابراین، با توجه به اين روايات بايد چگونگی برخورد با اموال باغيان را منوط به تشخيص و صلاحديد امام و حاکم اسلامی دانست. بدیهی است تصميم در اين باره، می تواند با توجه به شرايط و اوضاع و احوال زمانه، متفاوت باشد.

اما در فقه اهل سنت، ابوحنيفه اموال بغات را در ملکشان باقی می داند و برای مطلوب خود به سيره اميرالمؤمنين عليه السلام استدلال می کند که وقتی طلحه و اصحابش را شکست داد، به منادی دستور داد تا فرياد بزند کسی از اين لحظه به بعد مهاجم و فراری را نکشد و فرج و مالی را حلال نشمرد. همچنين در جنگ نهروان همه اموالی که به عنوان غنيمت جمع شده بود را در فضای بازی ريخت و فرمود هر کس مال خود را می شناسد بردارد، همه را بردند حتی قابلمه ای که در نهايت باقی مانده بود.



طبق نظر ابوحنیفه و مالک اموال بغات مصادره می شود تا مسلمانان از شر آنان در امان باشند، و اموالی که نگه داشتن آنها هزینه دارد فروخته می شود و ثمن آن ذخیره می شود. زمانی که بغات تسلیم شدند، همه اموال آنان بازگردانده می شود. البته اگر سپاه اسلام به آلات جنگی آنان احتیاج داشته باشند می توانند از آن استفاده کنند.

شافعی هم معتقد است که تصرف در اموال بغات به هیچ وجه جایز نیست و باید بعد پایان جنگ به آنان بازگردانده شود؛ زیرا مال هیچ مسلمانی برای دیگری حلال نیست، مگر به طیب نفس او. البته اگر از ناحیه جنگ با خود آنان ضرورت اقتضا کند حکومت اسلامی می تواند از اموال آنان استفاده کند.^۱

گفتار سوم: سرنوشت اسرا و زنان و کودکان باغیان

الف) دیدگاه فقه امامیه

درباره اسیران باغیانی که پشتوانه داشته باشند و به اصطلاح ذوالفئة باشند فقهاء اختلاف کرده اند که آیا قتلشان جایز است یا خیر؟

۱. عودة، عبد القادر، التشريع الجنائي الإسلامي مقارنا بالقانون الوضعي، دارالكاتب العربي، بيروت، ج ۲، ص ۶۹۵ ویری أبو حنیفة أن أموال البغاة تظل على ملكهم لأن علیا لما هزم طلحة وأصحابه أمر منادیه فنادی أن لا یقتل مقبل ولا مدبر بعد الهزيمة، ولا یفتح باب، ولا یستحل فرج ولا مال، وبعد موقعة النهروان جمع ما غنم من الخوارج فی الرحبة فمن عرف شیئا أخذہ حتی کان آخره قدر من الحديد لإنسان جاء فأخذہ. ویری أبو حنیفة ما یراه مالک من جواز استعمال السلاح والکراع إن احتاجه أهل العدل لأن للإمام أن یستعین بمال العادل عند حاجة المسلمین الیه ففی مال الباغی أولى، أما بقية الأموال فتحبس عن البغاة لدفع شرهم وإضعافهم بذلك ولا ترد إلیهم حتی یفینوا فترد علیهم أو علی ورثتهم، ویجوز للإمام أن یبیع من الأموال ما یحتاج نفقة ویحبس الثمن. ویری الشافعی أنه لا یجوز استعمال شیء من أموال البغاة وأنها ترد جمیعاً بعد انتهاء الحرب لأنه لا یحل مال امرئ مسلم إلا بطیب نفس منه، لكن إذا اقتضت الضرورة استعمال مال من أموال البغاة جاز استعماله كما لو تعین استعمال سلاحهم للدفاع أو استعمال خیلهم للتغلب علیهم.



مرحوم ابن ادریس حلی^۱، محقق حلی^۲ و صاحب جواهر^۳ قتل آنان را جایز دانسته‌اند، مرحوم سید اسماعیل صدر قتل آنان را جایز ندانسته است و ادعا کرده که فقهای شیعه بر این مطلب اتفاق نظر دارند.^۴

برخی فقهای عظام همچون شیخ طوسی^۵، علامه حلی^۶ و کاشف الغطاء^۷ هم تفصیل را اختیار کرده‌اند، اسیران جوان و قوی را توبه می‌دهند اگر توبه کردند آزاد می‌شوند و گرنه زندانی می‌شوند و پس از پایان جنگ چنانچه اهل بغی توبه کردند و تسلیم شدند یا سلاح زمین گذاشته و از جنگ دست کشیدند، اسیرانشان آزاد می‌شوند.

در مورد اسیران باغیانی که پشتوانه ندارند شاید بتوان ادعای اتفاق نظر کرد که نباید کشته شوند و باید آزاد شوند. البته تا پایان زمان درگیری حبس میشوند و بعد از آرام شدن اوضاع، آزاد می‌شوند، به شرط اینکه احتمال مفسده‌ای نباشد و گرنه حاکم با صلاحدید خویش مدت حبس را می‌تواند بیشتر کند.

بر حکم اسیران باغیان علاوه بر سیره امیرالمؤمنین^{علیه السلام}، روایاتی دلالت می‌کند که در ذیل به برخی از آنها اشاره می‌شود؛

«مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ الْقَاسِمِ، بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ الْمَنْقَرِيِّ، عَنْ حَفْصِ بْنِ غِيَاثٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ^{علیه السلام} عَنِ

۱. سرانثر، ص ۱۶.

۲. شرایع، ج ۱، ص ۳۳۶.

۳. جواهر الکلام، ج ۲۱، ص ۳۳۶.

۴. صدر، سید اسماعیل، پاورقی التشریع الجنائی، ج ۲، ص ۶۹۵.

۵. المبسوط (طوسی)، ج ۷، ص ۲۷۱.

۶. منتهی المطلب، ج ۲، ص ۹۸۷.

۷. کشف الغطاء، ص ۴۰۴.



الظَّائِفَتَيْنِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ إِحْدَاهُمَا بَاغِيَّةٌ وَالْأُخْرَى عَادِلَةٌ فَهَزَمَتِ الْعَادِلَةُ الْبَاغِيَّةَ قَالَ لَيْسَ لِأَهْلِ الْعَدْلِ أَنْ يَتَّبِعُوا مُذْبِرًا وَلَا يَقْتُلُوا أَسِيرًا وَلَا يَجْهَرُوا عَلَى جَرِيحٍ وَهَذَا إِذَا لَمْ يَبْقَ مِنْ أَهْلِ الْبَغْيِ أَحَدٌ وَلَمْ يَكُنْ فِتْنَةٌ يَرْجِعُونَ إِلَيْهَا فَإِذَا كَانَتْ لَهُمْ فِتْنَةٌ يَرْجِعُونَ إِلَيْهَا فَإِنْ أَسِيرَهُمْ يَقْتُلُ وَمُذْبِرَهُمْ يَتَّبِعُ وَجَرِيحَهُمْ يَجَاوِزُ عَلَيْهِ»^۱

حفص بن غیاث گفت: از امام صادق علیه السلام درباره دو گروه از مؤمنان سؤال کردم که یک گروه، عادل هستند و گروه دیگر شورشگرو متجاوز و گروه عادل گروه متجاوز را شکست می دهد. امام فرمود: اهل عدل (یعنی گروه عادل) حق ندارند فراریان بغات را تعقیب کنند و اسیران و مجروحان شان را بکشند و این در صورتی است که از گروه باغی، نیرویی و تشکیلاتی باقی نمانده باشد که مجدداً به آن سازمان برگردند و دوباره نیروهای خود را بازسازی و سازماندهی کنند. ولی در صورتی که بغات سازمان گروهی داشته باشند که افراد بازمانده و متفرقه به آن جا بروند، در این صورت اسیران ها به قتل می رسد و فراریان آن ها تعقیب و مجروحان شان کشته می شوند.

شورشگران داخلی و بغات را از نظر تشکیلات و پایگاه نظامی به دو دسته تقسیم کرده اند:

۱- گروهی که دارای تشکیلات و سازماندهی هستند و در صورت شکست و فرار در جنگ به پایگاه خود برمی گردند و پس از بازسازی و تقویت نیروهای خود دوباره به جنگ با دولت اسلامی می آیند.

۲- گروهی که فاقد تشکیلات و پایگاه نظامی هستند و بعد از شکست و فرار از جنگ متلاشی می شوند.

۱. وسائل الشیعة، ج ۱۵، ص ۷۳، ح ۱.



نحوه برخورد با اسیران و مجروحان فراریان این دو گروه بنا به فرموده امام صادق علیه السلام متفاوت است. اسیران و مجروحان بغات که تشکیلات نظامی داشته و بعد از جنگ به پایگاه خود برمی گردند اعدام می شوند و مجروحانشان کشته می شوند. فراریان آنها نیز واجب است تعقیب و کشته شوند. اما اگر دارای تشکیلات نظامی نباشند اسیران و مجروحان آنها کشته نمی شوند و فراریان آنها نیز تعقیب نمی شوند.

وَعَنْ عَلِيٍّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَمْرِو بْنِ عُثْمَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَدَّافٍ عَنْ عُقْبَةَ بْنِ بَشِيرٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ شَرِيكٍ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: لَمَّا هَزَمَ النَّاسُ يَوْمَ الْجَمَلِ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام: «لَا تَتَّبِعُوا مَوْلِيًّا وَلَا تُحْيِزُوا عَلَى جَرِيحٍ وَمَنْ أَغْلَقَ بَابَهُ فَهُوَ آمِنٌ»، فَلَمَّا كَانَ يَوْمَ صَفِينَ قَتَلَ الْمُقْبِلَ وَالْمَذْبِرَ أَجَاَزَ عَلَى جَرِيحٍ فَقَالَ أَبَانُ بْنُ تَغْلِبٍ لِعَبْدِ اللَّهِ بْنِ شَرِيكٍ هَذِهِ سَيَرَتَانِ مُحْتَلِفَتَانِ فَقَالَ إِنَّ أَهْلَ الْجَمَلِ قُتِلَ طَلْحَةُ وَالزُّبَيْرُ وَإِنَّ مُعَاوِيَةَ كَانَ قَائِمًا بِعَيْنِهِ وَكَانَ قَائِدَهُمْ^۱.

سیره امام علی علیه السلام در جنگ جمل و صفین متفاوت بود. امام در جنگ جمل دستور داد تا فراریان آنها را تعقیب نکنند و مجروحانشان را به قتل نرسانند ولی در جنگ صفین دستور دادند کسانی را که به میدان می آیند یا فرار می کنند و مجروحان را بکشند. دلیل حضرت این بود که شورشیان جنگ جمل دارای تشکیلات نبودند و بعد از شکست پراکنده می شدند ولی شورشیان جنگ صفین دارای تشکیلات بودند و بعد از ملحق شدن به سازمان خود می توانستند دوباره قدرت پیدا کنند و علیه حکومت اسلامی بشورند.

۱. وسائل الشیعة، ج ۱۵، ص ۷۴، ح ۲۰۰۱۳.



زنان و کودکان باغیان به اسارت گرفته نمی شوند زیرا آنان مسلمانند و در سرزمین اسلام هستند. روایت ذیل شاهد این مطلب است:

از امیرمؤمنان علیه السلام این چنین روایت شده است که آن حضرت روز جنگ جمل چون سپاه دشمن را شکست داد، هرچه را در اردوگاه و میدان جنگی آنان بود و آن را برای جنگیدن آورده بودند جمع آوری کرد و یک پنجم از آن را جدا و چهارپنجم باقی مانده را بریارانش تقسیم کرد و (به سوی بصره) حرکت نمود، در بصره اصحابش گفتند: ای امیرمؤمنان! همسران، فرزندان و دارایی آنان را هم بین ما تقسیم کن! فرمود: آن، حق شما نیست.

گفتند: چگونه است که (ریختن) خونشان را بر ما حلال کردی، اما به اسارت گرفتن فرزندانشان را روا نمی دانی؟

فرمود: مردانشان با ما جنگیدند و ما هم آنها را کشتیم؛ اما (برای اسیر گرفتن) همسران و فرزندانشان مجوزی نداریم؛ چون زنانشان مسلمان اند، و در «دار الهجرة» به سر می برند. شما نیز علیه آنان دلیلی ندارید که با استناد به آن بتوانید چنین کاری انجام دهید، اما آنچه به میدان جنگ آورده بودند و به مدد آن با شما می جنگیدند و لشکریانشان با خود داشته اند که در محدوده میدان جنگی به دست شما افتاده از آن شماست، ولی هرچه در خانه هاشان موجود است، میراث است که بر طبق مقررات الهی به ورثه آنان تعلق دارد، و برزنان (شوهر مرده) لازم است عده (وفات) نگهدارند و بعد از آن می توانند ازدواج کنند، و دستیازی شما برزنها و بچه های آنها مجوزی ندارد. آنان در آن مورد بارها به حضرت، مراجعه و درخواست خود را تکرار کردند، وقتی زیاد تکرار شد فرمود: تیرهای قرعه خود را حاضر کنید، و نخست عایشه را قرعه کشی کنید!



کدام یک از شما حاضر است او را که سرسلسله فتنه بوده، در سهم خود بگیرد؟ گفتند: (از اقدام به چنین کاری) از خدا، طلب آموزش می‌کنیم! فرمود: پس من هم به پیشگاه خدا پوزش می‌طلبم از این که مرتکب خطا و گناهی گردم. پس همگی ساکت شدند و به آن چه در خانه‌های شان بود دست نزدند و متعرض همسران و فرزندان شان نشدند. «این روایت به رفتار امیرمؤمنان علیه السلام در مورد غنایم جنگ جمل از جمله زنان و کودکان می‌پردازد.^۱

شیخ طوسی درباره باغی که در جنگ اسیر شده ولی نمی‌جنگیده می‌گوید:

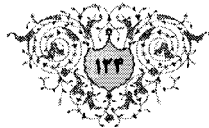
اگر باغی در حال جنگ اسیر گردد و معلوم شود او نمی‌جنگیده است زندانی می‌شود و بیعت با امام بر او عرضه می‌شود. اگر بپذیرد، آزاد می‌شود ولی اگر سرباز زد، تا پایان جنگ در بازداشت می‌ماند.^۲

ب) دیدگاه فقهای عامه

پیشوای فرقه شافعی اذعان می‌کند که احکام باغیان را از عملکرد امام علی علیه السلام دریافته اند و می‌گوید: علی علیه السلام با خوارج و اهل جمل جنگید، اما

۱. مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص ۵۶، ح ۱۲۴۱۷ «دَعَانِیْمُ الْإِسْلَامَ: رُوِيَ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام، أَنَّهُ لَمَّا هَرَمَ أَهْلُ الْجَمَلِ، جَمَعَ كُلَّ مَا أَصَابَهُ فِي عَشْرِهِمْ وَمَا أَجْلَبُوا بِهِ عَلَيْهِ، فَخَسَمَهُ وَقَسَمَ أَرْبَعَةَ أَخْمَاسِهِ عَلَى أَصْحَابِهِ وَمَضَى، فَلَمَّا صَارَ إِلَى الْبَصْرَةِ قَالَ أَصْحَابُهُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَقْسِمَ بَيْنَنَا ذَرَارِيَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ، قَالَ: «لَيْسَ لَكُمْ ذَلِكَ»، قَالُوا: وَكَيْفَ أَخْلَلْتُمْ لَنَا دِمَاءَهُمْ وَلَمْ تُخْلِلْ لَنَا سَبِي ذَرَارِيَهُمْ؟ قَالَ: (حَازَرْنَا الرِّجَالَ فَقَتَلْنَاهُمْ فَأَمَّا النِّسَاءُ [وَالذَّرَارِي] فَلَا سَبِيلَ لَنَا عَلَيْهِنَّ، لِأَنَّهُنَّ مُسْلِمَاتٌ وَفِي ذَرَارِيهِمْ فَلَيْسَ لَكُمْ عَلَيْهِنَّ مِنْ سَبِيلٍ)، وَمَا أَجْلَبُوا بِهِ (وَاسْتَعَانُوا بِهِ عَلَى خَرْبِكُمْ وَصَفَّ عَشْرَهُمْ وَخَوَّاهُ فَهُوَ لَكُمْ، وَمَا كَانَ فِي دُورِهِمْ فَهُوَ مِيرَاثٌ عَلَى فَرَائِضِ اللَّهِ [الذَّرَارِيهِمْ]) وَعَلَى نِسَائِهِمْ الْعِدَّةُ، وَلَيْسَ لَكُمْ عَلَيْهِنَّ وَلَا عَلَى الذَّرَارِي مِنْ سَبِيلٍ) فَرَاخَهُوهُ فِي ذَلِكَ، فَلَمَّا أَكْفَرُوا عَلَيْهِ قَالَ: (هَاتُوا سِهَامَكُمْ، فَاضْرِبُوا عَلَى عَائِشَةَ أَيْكُمْ بِأُخْذِهَا وَهِيَ رَأْسُ الْأَمْرِ؟) فَقَالُوا: نَسْتَغْفِرُ اللَّهَ، قَالَ: (فَأَنَا أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ) فَسَكَنُوا وَلَمْ يَتَعَرَّضْ لِمَا كَانَ فِي دُورِهِمْ وَلَا لِنِسَائِهِمْ وَلَا لِدَّرَارِيهِمْ»

۲. المبسوط، ج ۷، ص ۲۷۱.



فراریان و زخمی هایشان را تعقیب نکرد ولی در جنگ با شامیان و اهل صفین چنین کرد.^۱

شافعی معتقد است هنگامی که اهل بغی شکست خوردند و جنگ را رها کردند، تعقیب نمی شوند و قتل و کشتن آنها جایز نیست.^۲

ابوحنیفه می گوید: اگر آنها به هسته و تشکیلات برای کمک رو آوردند در این صورت تعقیب می شوند و کشتن آنها جایز است.^۳ اگر گروه و جمعی نداشتند کشته نمی شوند، ولی مجازات و کتک دردناکی می خورند و حبس می شوند تا از پندار خود دست بردارند و توبه کنند. این را در مورد خوارج ذکر کرده اند. از ابن عباس هم این طور روایت شده است. بعضی از یاران شافعی آن را اختیار کرده اند، زیرا اگر اینها را نکشد، دوباره تجمع می کنند و به جنگ بازمی گردند.^۴

شافعی و احمد بن حنبل می گویند: «اگر سپاه امام عدل اهل بغی را در حین جنگ به اسارت گرفتند، تا پایان جنگ در بازداشت نگه داشته می شوند و اگر جنگ پایان یافت یا توسط گروهی شکست خوردند، اسرا رها می شوند. البته بعضی از شافعی ها معتقدند در این صورت نیز اسرا آزاد نمی شوند و کشتن آنها جایز است. ابوحنیفه نیز همین نظر را دارد.^۵

فراء از اساتید مکتب حنبلی گفته است: «اگر از بازگشت اسیر به جنگ در امان باشیم، آزاد می شود ولی اگر از بازگشت او به جنگ در امان نباشیم،

۱. نظام دفاعی اسلام، ص ۱۷۸.

۲. المعانی البدیعه، ج ۲، ص ۳۸۷.

۳. همان.

۴. المغنی، ج ۸، ص ۱۱۴.

۵. المعانی البدیعه، ج ۲، ص ۳۸۷.



حبس می شود تا جنگ به پایان برسد؛ بعد از آن آزاد می شود و دیگر حبس نمی شود.^۱

گفتار چهارم: احکام مرتبط با توبه بغات در مراحل مختلف آشوب

الف) توبه قبل از جنگ

هدف اصلی در مقابله با بغات کشتن آنان نیست و بر حاکم اسلامی لازم است آنان را دعوت به راه حق و اطاعت از خود نماید و سعی کند شبهه ای را که برای آنان بوجود آمده برطرف نماید و از ظلم و تعدی آنها جلوگیری کند. بنابراین توبه بغات در هر سه مرحله قبل و حین و بعد از جنگ قابل پذیرش است. امام علی علیه السلام در سرکوبی شورشگران قاطع بودند ولی هرگز آغازگر جنگ نبودند و قبل از جنگ و درگیری باغیان را دعوت به تسلیم و طاعت می کردند. همانطور که از کارگزار خود در بصره که نامه ای به حضرت فرستاده بود که عده ای در شهر قصد شورش علیه حاکم اسلامی را دارند، از کارگزار خود خواستند که ابتدا آنها را دعوت به طاعت و تسلیم کند و فرموده بودند: «اگر به سایه سار طاعت باز آمدند، همان کرده اند که ما دوست می داریم».^۲

دعوت به توبه اتمام حجت با باغیان است و ضرورتی ندارد زیرا بغات مسلمان هستند و با آگاهی از احکام اسلام دست به این عمل زده اند. امام صادق علیه السلام در این باره فرمودند: «اگر شورشیان داخلی پیش از درگیری دعوت شوند خوب است، و اگر هم دعوت نشوند مانعی ندارد زیرا پیش از این به آنچه باید فرا خوانده شوند

۱. فزاء، ابی یعلی محمّد بن حسین، الاحکام السلطانیة، دارالفکر، بیروت، ۱۴۱۴ق، ص ۶۵.

۲. نامه ۴ نهج البلاغه «فَإِنْ عَادُوا إِلَى ظِلِّ الطَّاعَةِ فَذَاكَ الَّذِي نُحِبُّ».



آگاهی یافته اند و سزاوار است که شما آغازگر جنگ نباشید».^۱

ب) در حین جنگ

با توجه به آیه ۹ سوره حجرات «فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَفِيءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ» جنگ با بغات تا زمان توبه و تسلیم آنان ادامه می‌یابد. پس هرگاه حتی در حین جنگ، باغیان دست از جنگ بکشند، توبه آنان پذیرفته می‌شود. همانطور که در جنگ صفین اسیری را نزد امام آوردند و امام از ایشان خواستند تا با وی بیعت کنند. آن مرد نیز با امام علیه السلام بیعت کرد و امام او را آزاد کرد و اجازه داد اثاثیه خود را که به دست یاران امام افتاده بود، بردارد و برود.^۲

فقها در مورد توبه بغات در حین جنگ تفصیل داده‌اند که اگر باغیان جنگ را به منظور طاعت از امام رها کردند یا از ادامه جنگ دست کشیدند، رها می‌شوند ولی اگر به منظور یاری رساندن به گروهی از یاران خود جنگ را رها کنند، تعقیب و کشته می‌شوند.

شیخ طوسی در کتاب الخلاف گفته است: «در صورتی که بغات پشت به جنگ کردند، اما نه برای پیوستن به گروهی دیگر یا سلاح خود را بر زمین انداختند یا از قیام دست کشیدند یا دوباره به اطاعت امام بازگشتند، اجماعی است که جنگ با آنان حرام است. و اگر برای پیوستن به گروهی از یاران خود پشت به جنگ کردند، جایز است که تعقیب و کشته شوند.

۱. مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص ۶۵، ح ۱۲۴۳۶ «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: إِنْ دُعِيَ أَهْلُ الْبَغْيِ قَبْلَ الْقِتَالِ فَحَسَنٌ، وَإِلَّا فَقَدْ عَلِمُوا مَا يَدْعُونَ إِلَيْهِ، وَيُتَّبَعِي أَنْ لَا يَبْدُوهُ بِالْقِتَالِ حَتَّى يَبْدُوهُمْ بِهِ».

۲. وسائل، ج ۱۵، ص ۷۲، ح ۲۰۰۰۹؛ تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۱۵۳ «وَبِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَيْمُونٍ قَالَ: أَتَى عَلِيٌّ بِأَسِيرٍ يَوْمَ صَلْتَيْنِ فَبَايَعَهُ فَقَالَ عَلِيٌّ علیه السلام: لَا أَقْتُلُكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ فَخَلَّى سَبِيلَهُ وَأَعْطَاهُ سَلْبَهُ الَّذِي جَاءَ بِهِ».



ابوحنیفه و ابواسحاق مروزی نیز همین را می‌گویند. و بقیه اصحاب شافعی می‌گویند: جنگ با آنان و تعقیبشان جایز نیست. دلیل ما بر جواز تعقیب، این آیه شریفه است: ﴿فَقَاتِلُوا آلَ تَمِیْمٍ حَتَّىٰ تَفِیَ إِلَىٰ أَمْرِ اللَّهِ﴾؛ «با باغیان پیکار کنید، تا به فرمان خدا بازگردند».^۱

علامه حلی نیز معتقد است: «اگر کسی از اهل بغی به دست اهل عدل اسیر شود، در صورتی که جوانی قوی از اهل جنگ باشد، به او پیشنهاد بیعت داده می‌شود، اگر پذیرفت در حالی که جنگ برپاست از او پذیرفته می‌شود و آزاد می‌گردد، و اگر بیعت نکرد در زندان نگه داشته می‌شود تا وقتی که جنگ تمام شود. اگر توبه کردند و سلاح خود را رها نمودند و از جنگ دست کشیدند یا بدون پیوستن به گروه بازگشتند، آزاد می‌گردند، و اگر برای پیوستن به گروه پشتیبان عقب‌نشینی کردند آزاد نمی‌گردند».^۲

ج) بعد از جنگ

بعد از اتمام جنگ کسانی از باغیان که اسیر شده‌اند یا فرار کرده‌اند فرصت توبه به آنان داده می‌شود که اگر توبه کردند یا به اطاعت امام درآمدند، آزاد می‌شوند. این را می‌توان از مطلق بودن آیه: ﴿فَقَاتِلُوا آلَ تَمِیْمٍ حَتَّىٰ تَفِیَ إِلَىٰ أَمْرِ اللَّهِ﴾؛ برداشت کرد، که در این صورت اگر تشکیلاتی نداشته باشند، آزاد می‌شوند ولی در صورت داشتن تشکیلات جایز است زندانی یا کشته شوند.

بعد از پایان جنگ اگر باغیان توبه کنند یا سلاح خود را بر زمین نهند یا فرار نمایند در صورتی که هسته مرکزی نداشته باشند، اسیرانشان آزاد می‌شوند

۱. الخلاف، ج ۳، ص ۱۶۶.

۲. تذکره الفقهاء، ج ۱، ص ۴۵۶.



امام در صورت فرار باغیان و داشتن هسته مرکزی، در زندان می ماند یا کشته می شوند. در اینصورت کشتن مجروحان و تعقیب فراریان نیز جایز است.^۱

گفتار پنجم: وظیفه مسلمانان در قبال اهل بغی

در اسلام جلوگیری از ظلم و تجاوز واجب است هر چند به جنگ با ظالمان منتهی شود. به اتفاق فقهای شیعه اگر حاکم اسلامی مردم را به جنگ با شورشیان و باغیان فراخواند واجب است اطاعت کنند. مستند این امر آیه ۹ سوره حجرات می باشد: ﴿فَإِنْ بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَىٰ فَقَاتِلَا﴾.

حکم آیه بیانگر وظیفه مسلمانان در برابر ظلم و تجاوز عده ای دیگر است که نباید نسبت به این ظلم و تعدی بی تفاوت باشند بلکه ابتدا سعی کنند بین آنان صلح برقرار کنند و اگر به نتیجه نرسیدند با گروه باغی بجنگند تا وقتی که این گروه به امر خدا بازگردند و تسلیم شوند.

در مجمع البیان نیز در تفسیر آیه شریفه ۹ سوره حجرات آمده است: اگر دو گروه از مؤمنان با یکدیگر جنگ کردند، بین آنان را اصلاح دهید تا صلح کنند، البته این آیه دلالت ندارد بر اینکه اگر دو طایفه مؤمن با یکدیگر جنگ کردند، باز هم به ایمان خود باقی خواهند ماند و باز هم می شود به آنان مؤمن گفت. اما اگر یک طایفه با داشتن انتظاری نامشروع از طایفه دیگر نسبت به او ستم روا داشت، چون این طایفه ستمگر است نه آن دیگری، پس با او بجنگید تا به اطاعت فرمان خدا باز گردد.^۲

شیخ طوسی، پس از تعریف باغی و تبیین نقش امام در برابر باغیان می نویسد: «و یجب علی من یستمهضه الامام فی قتالهم النهوض معه و لایسوغ له

۱. المبسوط، ج ۷، ص ۲۷۱.

۲. مجمع البیان، ص ۱۳۲، ۱۳۳.



التأخر عن ذلك.^۱ بر کسانی که امام آنها را جهت جنگ با باغیان فرا می خواند، واجب است او را همراهی کنند و تأخیر در این کار جایز نیست.

قاضی ابن براج تأخیر در این کار را جایز نمی داند.^۲ ابن ادریس نیز بر این امر تاکید دارد.^۳ علامه حلی نیز تأخیر در این زمینه را گناه کبیره می داند.^۴

انجام وظیفه مسلمین در برابر ظلم و تعدی باغیان باید با دعوت حاکم اسلامی باشد و از هرگونه عمل خودسرانه پرهیز کنند. فقها در این مورد به آیه ۵۹ سوره نساء استناد کرده اند: «یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی الامر منکم».

پیامبر اکرم ﷺ مردن شخصی را که از اطاعت امام خارج شود برابر با مرگ جاهلی می داند و می فرماید: «من کره من امیره شیئا فلیصبر، فانه من خرج من طاعة السلطان شرا مات میتة جاهلیة».^۵ هرکس نسبت به برخی از کارهای امیر و سرپرست خود، ناخشنود است، شکیبایی نماید [و از اطاعت او سرباز نزد] زیرا هرکس، به اندازه یک وجب، از اطاعت سلطان [عادل] بیرون رود، به مرگ جاهلی می میرد.

حر عاملی^۶، قاضی ابن براج^۷، قمی^۸ و ابن ادریس^۹ بر این امر تصریح کرده اند که کسی حق ندارد بطور مستقل و بدون دستور امام وارد جنگ با باغیان شود.

-
۱. طوسی، ابی جعفر محمد بن حسن، الرسائل العشر، موسسه نشر اسلامی، بی جا، ص ۲۴۴.
 ۲. المذهب، ج ۱، ص ۳۲۵.
 ۳. السرائر، ج ۲، ص ۱۵.
 ۴. تذکرة الفقهاء، ج ۹، ص ۴۱۲.
 ۵. بحار الانوار، ج ۲۹، ص ۳۳۱.
 ۶. وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۸۹، ح ۲۰۰۴۷.
 ۷. المذهب، ج ۱، ص ۳۲۵.
 ۸. القمی، المیزان ابوالقاسم، جامع الشتات فی أجوبة السوالات، کیهان، تهران، ۱۳۷۱، ج ۱، ص ۳۷۵.
 ۹. السرائر، ج ۲، ص ۱۵.



از ضروریات هر جامعه اسلامی این است که روش برخورد با فتنه گران ضد حاکم اسلامی را بدانند، لذا بحث بغی و احکام مترتب بر آن از مباحث پر اهمیت فقه به شمار می رود که صفحات بسیاری از کتب فقهاء را به خود اختصاص داده است.

«ظلم» یکی از معانی بغی است که اهل لغت بر آن اتفاق دارند و با معنای اصطلاحی آن، یعنی خروج بر امام تناسب بیشتری دارد. معنای اصطلاحی «بغی» که شیعه و سنی بر آن اتفاق دارند عبارت است از خروج بر امام به قصد براندازی او. تحقق بغی متوقف بر ارکان و شرایطی است که هر چند مشهور آنها را قبول دارند، ولی با این وجود اختلافی است، مانند مثل مسلمان بودن باغیان، قدرت و شوکت داشتن آنان و همچنین گروهی بودن آنان و داشتن توجیه و مجوز شرعی اختلافی است. که تعداد معدودی از فقها با این شرط مخالفت کرده اند. شاید تنها رکنی که در بین فقهای امامیه بر آن اتفاق وجود دارد عادل بودن حاکم اسلامی است.



عمده دلیل اثبات جرم بغی آیه نهم سوره حجرات و سیره امام علی علیه السلام است که نکات و احکام مختلفی از آنها استنباط می شود. در فروعات مسأله هم علاوه بر سیره، فقها به روایات و اجماع هم تمسک کرده اند.

احکام بسیاری پیرامون بغات در کتاب های فقهی فریقین مربوط به قبل، حین و بعد از درگیری ذکر شده است که از جمله احکام قبل از درگیری می توان به: لزوم مذاکره با باغیان و ارشاد آنان، إمهال به باغیان در صورت درخواست مهلت، لزوم احترام به اموال آنان می باشد اشاره کرد و اما احکام بعد از درگیری مانند: حکم اسیران و فراریان و مجروحان باغی، اموال باغیان، زن و فرزندان آنان و کشته های آنان است.

به طور کلی در مورد احکام بغات می توان گفت که بغات دو دسته اند، یا گروه پشتیبان ندارند تا بعد از جنگ و شکست به سوی آنها برگردند و تجدید قوا کنند، یا گروه پشتیبان دارند و برای تجدید قوا به سوی آنان باز می گردند. در صورت اول، کشتن مجروح آنان و تعقیب فراریان شان و اسیر نمودن زن و بچه آنان و کشتن اسیرشان جایز نمی باشد. و در صورت دوم جایز است امام مجروح آنان را بکشد، فراریان شان را تعقیب کند و اسیرشان را به قتل برساند، ولی اسیر کردن زن و بچه آنان در هیچ حالی جایز نیست.

اموال آنان بنابر دیدگاه شیعه اگر در میدان جنگ نباشد به غنیمت گرفته نمی شود، اما اگر در میدان باشد برخی تملک آنها جایز می دانند و برخی نمی دانند، اما بنابر دیدگاه عامه تملک اموال آنان جایز نیست، البته برخی از آنان عقیده دارند در صورت ضرورت از اموال آنان استفاده کرد.

آخرین حکمی که در این رساله بدان پرداخته شده است قبول و عدم

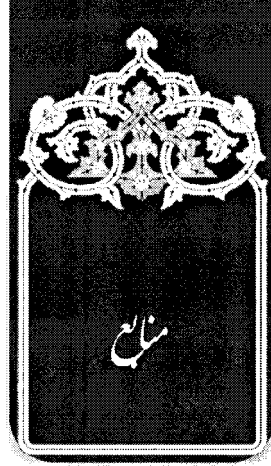


قبول توبه بغات است که در هر سه مرحله قبل، اثناء و بعد از درگیری، از آن بحث شده است.

قبل از درگیری به جهت اینکه هدف از جنگ جلوگیری از شرّ آنان می باشد، به منظور جلوگیری از جنگ، پذیرش توبه آنان آسان ترین راه برای رسیدن به هدف است.

اما در اثنای جنگ باید بین بغاتی که نیروی پشتیبانی دارند و بغاتی که ندارند تفصیل داد، برخی به طور توبه آنان را مطلقاً پذیرفته اند و برخی قائل به تفصیل شده اند.

و اما درباره توبه پس از جنگ، اکثر فقهاء با توجه به آیه نهم سوره حجرات گفته اند که به اسیران و فراریان فرصت توبه داده می شود.



١. ابن ابى الحديد، شرح نهج البلاغة ، دار الاحياء التراث العربى، بيروت، دوم، ١٣٨٥ ق.
٢. ابن أعثم كوفى، احمد بن على، الفتوح، علمى وفرهنگى، تهران، سوم، ١٣٨٠
٣. ابن بابويه، محمد بن على، عيون أخبار الرضا عليه السلام، الاسلاميه، تهران، اول، ١٣٧٨ ق.
٤. ابن حزم، ابو محمد على بن احمد، الفصل فى الملل والاهواء والنحل، مكتبة الخانجى، قاهره.
٥. ابن غضائرى، ابو الحسن، احمد بن ابى عبد الله، رجال ابن الغضائرى، قم، ايران، بى تا.
٦. ابن فارس، احمد بن فارس، معجم مقائيس اللغة، مكتب الاعلام الاسلامى، قم، اول، ١٤٠٤ ق.
٧. احسايبى، ابن ابى جمهور، محمد بن على، عوالى اللثالى العزيزية، دار سيد الشهداء للنشر، قم، اول، ١٤٠٥ ق.



۸. اليعقوبی، احمد بن واضح، تاريخ اليعقوبی، بيروت، دار صادر، بی تا
۹. اصفهانی، مجلسی دوم، محمد باقر بن محمد تقی، بحار الأنوار، مؤسسة الطبع والنشر، بيروت، اول، ۱۴۱۰ق.
۱۰. الأمين، سيد محسن، اعيان الشيعة، بی جا، بی تا.
۱۱. الأندلسی القرطبی الظاهري، أبو محمد علي بن أحمد بن سعيد بن حزم، المحلى بالآثار، بی جا، بی تا.
۱۲. الأنصاري، زكريا، فتح الوهاب، منشورات محمد علي بيضون، دار الكتب العلمية، الأولى، ۱۴۱۸ق.
۱۳. آبی، فاضل، حسن بن ابی طالب يوسفی، كشف الرموز فی شرح مختصر النافع، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسين حوزه علمیه قم، قم، سوم، ۱۴۱۷ق.
۱۴. آخوندی، مصطفی، نظام دفاعی اسلام، بی جا، بی تا.
۱۵. البربهاري، أبو محمد الحسن بن علي بن خلف، شرح السنة، بی جا، بی تا.
۱۶. بخاری، محمد بن اسماعیل، صحيح بخاری، دار طوق النجاة، اول، ۱۴۲۲ق.
۱۷. بغوی حسین بن مسعود، معالم التنزيل فی تفسير القرآن، دار احیاء التراث العربی - بيروت، اول، ۱۴۲۰ق.
۱۸. البلاذري، أحمد بن يحيى بن جابر بن داود، جمل من أنساب الأشراف، دار الفكر، بيروت، اول، ۱۴۱۷ق.
۱۹. بیهقی، احد بن حسین، الاعتقاد والهداية، دار الآفاق الجديده، بيروت، اول، ۱۴۰۱ق.



۲۰. تقی الدین ابن تیمیة الحزائی، الفتاوی الکبری، دار القلم، بیروت، اول، ۱۴۰۷ق.

۲۱. جزیری، عبد الرحمن - غروی، سید محمد - یاسر مزاح، الفقه علی المذاهب الأربعة ومذهب أهل البيت علیهم السلام، دار الثقلین، بیروت، اول، ۱۴۱۹ق.

۲۲. الجماعیلی المقدسی، أبو محمد موفق الدین عبد الله بن أحمد بن محمد بن قدامة، المغنی، مكتبة القاهرة، ۱۳۸۸ق.

۲۳. جمیلی، خالد رشید، احکام البغات و المحاربین فی الشریعة و القانون، دار الحرية، بغداد، ۱۹۷۹م، ج ۱، ص ۱۰۰

۲۴. حائری، سید علی بن محمد طباطبائی، ریاض المسائل (ط - الحديثة)، مؤسسه آل البيت علیهم السلام، قم، اول، ۱۴۱۸ق.

۲۵. حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعة، مؤسسه آل البيت علیهم السلام، قم، اول، ۱۴۰۹ق.

۲۶. حسینی جرجانی سید امیر ابوالفتوح، آیات الأحکام (جرجانی)، انتشارات نوید - تهران، اول، ۱۴۰۴ق.

۲۷. الحضرمی الإشبیلی، عبد الرحمن بن محمد بن محمد، ابن خلدون أبو زید، دیوان المبتدأ والخبر فی تاریخ العرب والبربر ومن عاصرهم من ذوی الشأن الأكبر محقق: خلیل شحادة، دار الفکر، بیروت، دوم، ۱۴۰۸ق.

۲۸. حق پرست، شعبان، باغیان و چگونگی برخورد حکومت اسلامی با آنان، مجله مصباح، بهار ۱۳۷۲ - شماره ۵.

۲۹. حلّی، ابن ادریس، محمد بن منصور بن احمد، السرائر الحاوی لتحریر



الفتاوى، دفتر انتشارات اسلامى وابسته به جامعه مدرسين حوزه علميه قم، قم، دوم، ۱۴۱۰ق.

۳۰. حلى، حسن بن يوسف بن مطهر اسدى، ۱۴۲۰ق، تحرير الأحكام الشرعية على مذهب الإمامية (ط - الحديثة)، مؤسسه امام صادق عليه السلام، قم: اول.

۳۱. _____، تذكرة الفقهاء (ط - الحديثة)، مؤسسه آل البيت عليه السلام، قم: اول، بى تا.

۳۲. _____، منتهى المطلب فى تحقيق المذهب، مجمع البحوث الإسلامية، مشهد: اول، ۱۴۱۲ق.

۳۳. حلى، فخر المحققين، محمد بن حسن بن يوسف، إيضاح الفوائد فى شرح مشكلات القواعد، مؤسسه اسماعيليان، قم، اول، ۱۳۸۷ق.

۳۴. حلى، نجم الدين، جعفر بن حسن، شرائع الإسلام فى مسائل الحلال و الحرام، مؤسسه اسماعيليان، قم، دوم، ۱۴۰۸ق.

۳۵. حلى، يحيى بن سعيد، الجامع للشرائع، مؤسسة سيد الشهداء العلمية، قم، اول، ۱۴۰۵ق.

۳۶. الخسروجردى الخراسانى، أبو بكر البيهقى أحمد بن الحسين بن على بن موسى، السنن الكبرى، محقق: محمد عبد القادر عطا، دار الكتب العلمية، بيروت، ۱۴۲۴ق.

۳۷. خويى، سيد ابو القاسم موسى، معجم رجال الحديث و تفصيل طبقات الرجال، بى جا، بى تا.

۳۸. الدينورى، أبو حنيفة أحمد بن داود، الأخبار الطوال، دار إحياء الكتب العربى - عيسى البابى الحلبي وشركاه، القاهرة، اول، ۱۹۶۰م.



٣٩. راغب اصفهاني، حسين بن محمد، مفردات ألفاظ القرآن، دارالشاميه، بيروت، اول، ١٤١٢ق.
٤٠. الرافعي، عبد الكريم، فتح العزيز بشرح الوجيز = الشرح الكبير للرافعي، دارالفكر
٤١. زحيلي وهبة بن مصطفى، التفسير المنير في العقيدة والشرعية و المنهج، دار الفكر المعاصر - بيروت، دمشق، دوم، ١٤١٨ ق.
٤٢. زمخشري محمود، الكشف عن حقائق غوامض التنزيل، دار الكتاب العربي - بيروت، سوم، ١٤٠٧ ق.
٤٣. سبحاني تبريزي، جعفر، فروغ ابدیت، بوستان كتاب قم، قم، بیست و یکم، ١٣٨٥
٤٤. سبزواری، سید عبد الأعلى، مهذب الأحكام (للسبزواری)، مؤسسه المنار - دفتر حضرت آية الله، قم، چهارم، ١٤١٣ق.
٤٥. السرخسی، المبسوط، دار المعرفة للطباعة والنشر والتوزيع، بيروت، ١٤٠٦ق.
٤٦. السمرقندی، تحفة الفقهاء، دار الكتب العلمية، بيروت، دوم، ١٤١٤ق.
٤٧. الشافعي الصغير، نهاية المحتاج إلى شرح المنهاج، دار احیاء التراث العربی، مؤسسة التاريخ العربی، بيروت، ١٤١٣ق.
٤٨. شاوی، علی، با کاروان حسینی، زمزم هدایت، قم، ١٣٨٦
٤٩. الشربینی، محمد بن أحمد، الإقناع فی حل ألفاظ أبی شجاع، دار المعرفة للطباعة والنشر والتوزيع، بی جا، بی تا.
٥٠. الشیبانی، أبو عبد الله أحمد بن محمد بن حنبل بن هلال بن أسد، مسند الإمام أحمد بن حنبل، مؤسسة الرسالة، محقق: شعيب الأرنؤوط - عادل مرشد، وآخرون، اول، ١٤٢١ق.



۵۱. الشيخ المفيد، محمد بن محمد، الجمل والنصرة لسيد العترة في حرب البصرة، بی جا، بی تا.
۵۲. _____، اوائل المقالات، المؤتمر العالمي لالفیه الشيخ مفید، قم، اول، ۱۴۱۳ق.
۵۳. الصردفی الريمی، جمال الدين، المعانی البديعه، دارالکتب العلميه، بيروت، اول، ۱۴۱۹ق.
۵۴. الضبی الطهمانی النیشابوری، أبو عبد الله الحاكم محمد بن عبد الله بن محمد بن حمدويه بن نُعيم بن الحكم، المستدرک علی الصحیحین المعروف بابن البیع، دار الکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۱۱ق.
۵۵. طباطبایی، سید حسین مدرسی، مترجم: محمد آصف فکرت، مقدمه ای بر فقه شیعه، بنیاد پژوهش های اسلامی، مشهد، اول، ۱۴۱۰ق.
۵۶. طباطبایی، محمد حسین، شیعه در اسلام، موسسه بوستان کتاب (مرکز چاپ و نشر دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم)، قم، پنجم، ۱۳۸۸.
۵۷. طبرسی فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، انتشارات ناصر خسرو - تهران، سوم، ۱۳۷۲ ش.
۵۸. طبری کیا هراسی، ابوالحسن علی بن محمد، احکام القرآن (کیا هراسی)، دارالکتب العلمیه - بیروت، دوم، ۱۴۰۵ق.
۵۹. طبری، محمد بن جریر، تاریخ طبری، الدار التراث، بیروت، دوم، ۱۳۸۷.
۶۰. طرابلسی، ابن براج، قاضی، عبد العزیز، المذهب (لابن البراج)، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم، اول، ۱۴۰۶ق.



٦١. طوسی، ابو جعفر، محمد بن حسن، الاقتصاد الهادی إلى طریق الرشاد (للشیخ الطوسی)، نشر کتابخانه، اول، ١٣٧٥ق.
٦٢. طوسی، ابو جعفر، محمد بن حسن، الجمل والعقود فی العبادات، مؤسسه نشر دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، اول، ١٣٨٧ق.
٦٣. طوسی، ابو جعفر، محمد بن حسن، الخلاف، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم: اول، ١٤٠٧ق.
٦٤. طوسی، ابو جعفر محمد بن حسن، الرسائل العشر، موسسه نشر اسلامی، بی جا
٦٥. _____، المبسوط فی فقه الإمامیه، المكتبة المرتضویه لإحياء الآثار الجعفریة، تهران، سوم، ١٣٨٧ق.
٦٦. طوسی، ابو جعفر، محمد بن حسن، النهایة فی مجرد الفقه والفتاوی، دار الکتاب العربی، بیروت، دوم، ١٤٠٠ق.
٦٧. _____، تهذیب الأحکام، دار الکتب الإسلامیة، تهران: اول، ١٤٠٧ق.
٦٨. طوسی، محمد بن علی بن حمزه، الوسيلة إلى نیل الفضیلة، کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی رحمته الله علیه، قم، اول، ١٤٠٨ق.
٦٩. الطیار، عبدالله بن محمد، الفقه الحنفی المیسر، مدار الوطن للنشر، ریاض، اول، ١٤٣٢ق.
٧٠. فاضل مقداد، جمال الدین مقداد بن عبدالله، کنز العرفان فی فقه القرآن، سید محمد قاضی، مجمع جهانی تقریب مذاهب اسلامی، اول، ١٤١٩ق.
٧١. فخرالدین رازی ابو عبدالله محمد بن عمر، مفاتیح الغیب، دار احیاء التراث العربی - بیروت، سوم، ١٤٢٠ق.



۷۲. فزاء، ابی یعلی محمد بن حسین، الاحکام السلطانية، دارالفکر، بیروت،

۱۴۱۴ق

۷۳. فیض کاشانی، محمد بن مرتضی، راه روشن (ترجمه المحجة

البيضاء)، آستان قدس رضوی، ششم، ۱۳۹۶

۷۴. فیومی، احمد بن محمد، المصباح المنیر فی غریب الشرح الكبير

للرافعی، موسسه دار الهجره، قم، دوم، ۱۴۱۴ق.

۷۵. قرشی بنابی، علی اکبر، قاموس قرآن، دار الکتب الاسلامیه، تهران،

ششم، ۱۳۷۱.

۷۶. قتی، سید صادق حسینی روحانی، فقه الصادق علیه السلام (لروحانی)، دار

الکتاب - مدرسه امام صادق علیه السلام، قم، اول، ۱۴۱۲ق.

۷۷. قمی، الشیخ عباس محمد رضا، منتهی الآمال، إصدار مؤسسة النشر

الإسلامی قم المقدسة، چهارم، ۱۴۲۱ق.

۷۸. ققی، صدوق، محمد بن علی بن بابویه، علل الشرائع، ۲ جلد،

کتابفروشی داورى، قم، اول، ۱۳۸۶ق.

۷۹. القمی، المیرزا ابوالقاسم، جامع الشتات فی أجوبة السؤالات، کیهان،

تهران، ۱۳۷۱

۸۰. کوفی، فرات بن ابراهیم، تفسیر فرات الکوفی، مؤسسة الطبع والنشر فی

وزارة الإرشاد الإسلامی، اول، تهران، ۱۴۱۰ق.

۸۱. غزنوی، جمال الدین احمد بن محمد، اصول الدین، دار البشائر

السلامية، بیروت، اول، ۱۴۱۹ق.

۸۲. کلینی، ابو جعفر، محمد بن یعقوب، الکافی (ط - الإسلامیة)، دار

الکتب الإسلامیة، تهران، چهارم، ۱۴۰۷ق.



۸۳. کوفی، محمد بن محمد اشعث، الجعفریات - الأشعثیات، مكتبة نینوی الحديثة، تهران، اول، بی تا.
۸۴. مسعودی، علی بن حسین، مروج الذهب و معادن الجواهر، دارالمعرفة، بیروت، ۱۴۲۱ق.
۸۵. مشکور، محمد جواد، فرهنگ فرق اسلامی، مشهد، سوم، ۱۳۷۵.
۸۶. المطلبی القرشی المکی، الشافعی أبو عبد الله محمد بن إدريس، الأم، دارالمعرفة، بیروت، ۱۴۱۰ق.
۸۷. المعافری الإشبیلی المالکی، القاضي محمد بن عبد الله أبو بكر بن العربي، محقق: محب الدين الخطيب - ومحمود مهدي الاستانبولي، دار الجیل بیروت، دوم، ۱۴۰۷ق.
۸۸. مغربی، ابو حنیفه، نعمان بن محمد تمیمی، دعائم الإسلام، مؤسسه آل البيت عليهم السلام، قم، دوم، ۱۳۸۵ق.
۸۹. مکارم شیرازی، ناصر، پیام امام امیرالمومنین علیه السلام، دارالکتب الاسلامیه، تهران، اول، ۱۳۸۶.
۹۰. _____، تفسیر نمونه، دارالکتب الاسلامیه، تهران، ۱۳۸۰.
۹۱. _____، دائرة المعارف فقه مقارن، مدرسة الامام علی بن ابی طالب علیه السلام، قم، اول، ۱۴۲۷ق.
۹۲. منتظری مقدم، حامد، روابط امام علی علیه السلام و معاویه از خلافت تا جنگ صفین، موسسه فرهنگی و اطلاع رسانی تبیان، قم، ۱۳۸۷.
۹۳. نجاشی، ابو الحسن، احمد بن علی، رجال النجاشی - فهرست أسماء مصنفی الشيعة، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم، اول، ۱۴۰۷ق.



۹۴. نجف آبادی، حسین علی منتظری، مبانی فقهی حکومت اسلامی، صلواتی، محمود و شکوری، مؤسسه کیهان، قم، اول، ۱۴۰۹ ق.
۹۵. نجفی، صاحب الجواهر، محمد حسن، جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، دار إحياء التراث العربی، بیروت: هفتم، بی تا.
۹۶. نجفی، کاشف الغطاء، جعفر بن خضر مالکی، کشف الغطاء عن مبهمات الشریعة الغراء (ط - الحدیثة)، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، قم، اول، ۱۴۲۲ ق.
۹۷. نصرین مزاحم، وقعة صفین - قم، دوم، ۱۴۰۴ ق.
۹۸. نوری، محدث، میرزا حسین، مستدرک الوسائل ومستنبط المسائل، مؤسسه آل البيت علیه السلام، بیروت، اول، ۱۴۰۸ ق.
۹۹. النووی، المجموع، دار الفکر للطباعة والنشر والتوزیع، بی جا، بی تا.
۱۰۰. پایان نامه: رمضانی، حسین، بررسی مستندات جواز و وجوب قتال اهل بغی، مرکز مدیریت حوزه علمیه، قم، رساله علمی سطح ۳، ۱۳۹۳.

